

نام رمان: سیاه قلب

نویسنده: نیلوفر صبوری

« نایس رمان »

www.niceroman.com



سیاہ قلب باسمہ تعالیٰ

-داداش تویی؟

-داداش؟

-نهههههه

وای خدا باز دوبارہ ہمون کاب*و*س لعنتی بہ خدا دیگہ خ ستہ شدم اخہ این چہ وعضشہ اخہ تاکی باید پای این کاب*و*س لعنتی بسوزم اخہ ای خدا از تختم بلند شدم از عرق زیاد ہمہ لباسم بہ تنم چسبیدہ بلند می شمو لباسمو عوض میکنم میرم بہ سمت دس شویی تو حیاط خونہ آبو باز میکنم چند مشت آب سرد بہ صورتم میزنم تو آینہ زل میزم بہ دختری کہ با قیافہ نزارش دارہ بہم دهن کجی میکنہ موہا خرمایی فرش شل*خ*تہ دورش ریختہ پوست سفید اما بخاطر آفتاب سوختگی گندمی ابروہای ہشتیہ دخترونہ چشمای درشت عسلیہ روشن کہ بہ سبز میزنہ بینی متوسط گوستی لبهای قلوہ ای گوشتالود

در کل دختری خشگل از تعریفای دیگرون اما بہ نظر خودش کہ نہ زیبا بود نہ شانس داشت اہمو میندم میام بیرون میرم تو اتاقو موہامو کہ

تا کمر میرسہہہہ رو با کج عجم میکنم میرم سہمت اشہہوز خونہ مامان ناہارو درست کردہ وای نہ الان غورغورش شرو میشہ -سلام مامان

-علیک سلام چہ عجب؟

-خانوم خانوما بیدار شدن نترس ہمہ کاراو کردم بہ موقع بیدار شدی

-اہ مامان ترو خدا شروع نکن

صد بار گفتم ادم کہ دل خوشی نداشتہ باشہ واسہ چی صبح زود بیدارشہ اخہ

-بعله خانوم انوقت همیشه بفرماید شماچرا دل خوشی ندارید؟

-میخوای برات تومار بگم باز اه

از اشوز خونه زدم بیرون و گرنه ادامه بحس=بابی حترامی مامانم از اشوز خونه داد زد

-اگه زحمتت نمیشه پرده بنداز ناهار تونو کوفت کنی البته اگه سختت نیس

پوف دیونم کرده این مامان با حرس گفتم

-نه چه زحمتی عزیزم

تونند توند پرده انداختم سفره گذاشتمو وسایلو اوردم که بابام از راه رسید -سلام بابا عونی خسته نباشی

پریدمو لوشو ب*و*سیدم

-سلام دختر بابا در مونده نباشی

-مرسی بابا عون

-میگا میگا

-بعله مامان

-بدو بورو داداشتو بیدار کن واسه ناهار وای نه اون تا صبح بیدار بود طبق معمول الان

میوره بهم باز اروم در باز کردم صداش زدم -ماهان؟

-پیشت ماهان خان

-پاشو ناهار

-ماهی عون

-یه دفعه یه متکا مهکم خورد تو سر مو پشت سرش صدای داد ماهان بلند شد

-گم شو بیرون احمق من از دستت کوفت میخورم و بلندشودو درو تو صورتتم کوبید
 بغضم گرفته بود مگه من چی گفتم چرا ما مثل خواهر برادرایی که تو رمان ها هست
 نیستیم با قیافه درهم رفتم سر سفره که مامانم گفت

-چی شد؟

-مثل هرروز شما که میدونید چرا منو میفرستید اخه

-عیب نداره بشین غذا تو بخور با بغض غذامو خوردم پاشدم که مامانم گفت -ظرفا
 باتو

اه ای کاش کارایی که میکردم برات حد اقل دلشو میگرفت دفعه بد باز نمیگف میکا مفت خوره
 پوف سر گرم ظرفا شودمو زود تموم کردم گازم دستمال کشیدمو دسمالو شستمو رفتم نشستم
 علو تی وی

مثل همیشه مامان بابا تو حال خواب ظهر میکردن مجبور بودم با صدای کم فیلم بینم
 داشتم سریال مورد علاقمو از عم بالیود میدیدم سریال قبول میکنم عاشق صنم

داشتم نگاه میکردم که بابام بیدار شدو رفت آماده شد تا باز بره مسافر کشتی

اخمامو کشیدم توهم لبامو غنچه کردم بابام گفت

-هان چیه باز رفتی توهم؟

-اخره بابای من اول مهره شد چرا به فکر من نیستی من زود تر باید برم کلاس کنکور بابا
 خواهج میکنم نمیزاری برم سر کار تو خونه دغ کردم

-باشه دختر میورسم کجا نزدیک کلاس هست برات -تمام تابستونو همینو گفتی خدا کنه این دفعه راست باشه

بابام گذاشهتو رفت دلم به حال خودمون میسههوزه مجبوریم این عوری زندگی کنیم با این که

خیلی ازیتم کردن اما همشونو از عونم بیشتر دوست دارم

تو فکر بودم که زنگ درو زدن از ایفون عواب دادم -بعله

-سلام میکا پاشو بیا علو در

-سلام زردچوبه چه خبرا الان میام ایفون زود گذاشتم تا باز دادو بیداد نکنه اخه باز بهج گفتم زردچوبه اسمج زهرا ولی بخاطر رنگ زرد صورتج بهج میگم زرد چوبه انقد لاغره که ادم میترسه بشکنه پریدم بیرونو مانتو سه سال پیج مامانو پوشیدم وای مامانم دید

-زلیل شده کجا میری باز الافیت تموم نمیشه

-مامان به خدا علو درم

-باز با اون زهرا بی خدا خبر سبوک بازی نکنی تو کوچه ها ابرو داریم

-باشه چشم

پریدم علو درو زهرا رو با عیغ و داد بغل کردم -میکا دیونه له شومد خوب خوبه بسه

-باشه باشه ببخشید نشکستی که

اینو گفتمو زدم به فرار زهرا هم دنبالم یه دفعه از پوشت شالمو کشیدو با ترس برگشتم طرفه خونه و با ترس گفتم

-زهرا عون ترو خدا غلط کردم الان آگیر ۲میاد میبینه قبل اومدن گفت از این غلطا

نکنیم زهرا سریم اومد شالمو پس داد رنگج پریده بود پگی زدم زیر خنده

-یعنی انقد میترسی ازش

از بازوم یه ویشگون گرفت که دادم بلند شد

-اخ مرض گرفته

-زهرا مار بیشعور با اون مامانت بیا بشینیم

-خوب چه خبرا زهرا خله خودم یه عوری نگام کرد با ترحم فهمیدم خبرایی -چی
شده زری چرا نگرانی

- میکا میلادو دیدم

اه خدای من خسته شدم بسه دیگه اشک از چشم راه افتاد گفتم

-زهرا به خدا خسته شدم انقد با اسمج همچی داغون میشه

بابا بسه دیگه من گذشته داغونی داشتم اما الان میخوام گذشته رو عبران کنم اون موقه من

فقط سیزده سالم بود به خاطر بی محبتی خانوادم مجبور شدم به طرف پسر کشیده شدم

اونم چه پسری یه عوضی همچی تموم کم بلا سرم آورد دوستامو از دست دادم بخاطر

اخازیای اون بخاطر

این که یه عکس با حجاب ازم داشهت برای پخج نکردنج اما اون شههمارمو عکسمو آبرومو پخج کرد

اخیرین ضربشم وقتی زد که موقه رفتن از تهران گفتم باهام رابطه داشته من شکستم دوستاش خیلی ازیتم

کردن گفتن

ما میدونیم تو بد بختی داداشت معتاده مامان باباتم دارن عدا میشن بهتر از ما پیدا نمیکنی پول خوییم میدیم

صدای هق هقم کوچه رو ورداشت خدارو شکر کوچه ما خلوته چون روبه رومون مدرسه

ابتدایی یه شیف صبح دور ورم خونه نیست

فقط چهار تا خون ست که اونم مایم زهرا اینا دوتا هم سایه که صدا از شون در نیما

زهرا محکم بغلم کردو گفتم -اروم باش عزیزم اروم هیج

-زهرا چرا اومده چی میخواد

-نمیدونم انگار اصلا نرفتن دروغ گفتن بهت رفته

-چرا مگه من کاریج داشتم

-مثل اینکه ترسید انتقام بگیر

-هه غالبه ولج کن بی خیال چه خبر از اقاتون

-نیستج رفته شهرستان

-نمیخوای ارزش عداشی

-میکا مشکل تو با اون چیه اخه

-هیچی به خدا فقط میترسم دوباره بهت خیانت کنه

-تو یه چیزی دیدی ارزش نه

-شاید

-بگو خوب منم بدونم

-بخيال دختر فردا میری مدرسه نه خوش به حالت

-اره عات خالی تو کی میری کلاس کنکور

-نمیدونم به خدا معلوم نیست راستی آگیر اکجاست تو اومدی بیرون میدونه

-اوف خونست اسمشو نیار الان میاد

من بی خبر از این که آگیر پشت دره شروع کردم به در آوردن اداش -الان میاد میگه

صدامو کلفت کردم با داد گفتم

-زهرا بدو گوم شو خونه باز اومدی تو کوچه هروکر یه دفه ای زهرا ابرو اومد گفتم

- هان چیه

برگ شتم پ شتمو نگاه کردم که دیدم یه موعود خوشگل ناز که قرمز شده مثل شعله اتیج چشاشم زده بیرون

آماده فورانه شروع کردم به شمارش معکوس برا انفجار که یک نگفته با صدای دادش دیگه گوشامو احساس

نکردم

خیلی با حال بود اسهماعیل داداش زهرا دهنج یه متر باز میشههود تا زبون کوچیکشو میدیدم عین

اژدها منتها بجای اتیج از دهنج دود در اومد دیگه نتونستم علو خودمو بگیرم یقی زدم
زیر خند حالا نخند کی بخند زهرا صورتمو گرفته بود سمت خودشو یه چیزایی میگفت که
نمیفهمیدم یه دفعه یه طرف صورتم سوخت صداها برگشت زهرا گفت

-ای درد حناق چته هاهاهاهای دیوانه

-هههه ببخشید اخی نمیشنیدم وا حالا اگیر کو

-هیچی انقد از خندت حرصی شد رفت پی کارش

-وای پاشو پاشو بریم الان دوباره میاد

-باشه عزیزم فعلا بای.

-ب*و*س ب*و*س بای رفتم خونه درم بستم

اروم پاورچین پاورچین رفتم داخل که صدای مامانم در نیاد رفتم تو اتاقم خوب حالا چی کار
کنم اوما فهمیدم دوبار یواشکی رفتم سمت اشوزخونه و گوشه مامانو کج رفتم که بقیه
رمان دیشبو بخونم تا نشستم صفحه فهرستو باز کردم تا ضربه زدم رو اسم رمان
گ*ن*ا*هکار یه دفعه با دماغ رفتم تو زمین اخ اخ بدعور دردم گرفت سرمو که گرفتم بالا
مامانو با وردنه بالا سرم دیم

-زلیل مورده تو باز رفتی سر گوشه من رمان خونی خیرسرت خرس گنده شدی خودتو
تو اینه دیدی سه ماه از خونه بیرون نرفتی همج شب زنده داری روزا خوابی همج رمان
خواب غذا خیلی اندامت قشنگ بود که حالا انقد خوردی خوابیدی انداز گاو شدی هیچ
کاریم نمیکنی خسته شدم انقد کارای خونه روتنهایی انجام دادم

-ای بابا مامان باز شروع کردی که بابا عون من دلخ و شوی نارم ok تازشم
کار نمیکنم چون اولاتو از کارام ایراد میگیری وس واسی دومامن هم تو خونه بابام
کلفتی کنم هم خونه شوهر

-حالا کی میاد تورو بگیره بابا دختر صورتو گوشت گرفت پاشو یه تکونی بخور

حسابی حالم گرفته شد خوب راست میگفت چاق شده بودم باید یه فکری به حالم بکنم خیلی بدم میاد

اخه چرا بعضیا اینقد لاغرن بعضیا چاق من استخون بندیم درشته مثل بابام قدم بلند واسه خودم بادیگاردیم خدا و کیلی ولی هیشکی درکم نمیکنه اخه من از غصه و غم چاق میشم تمام تابستونم خونه بودم فک کنم یه ده کیلویی اضافه کرده باشم - باشه چشم بفرماید چی کار کنم زمرد سلطان

-ای زبون باز کاری نمونده شیخ غروب پاشو اهنگ بزار بر*ق*ص

-ای به چشم نوکر تم هستم شاهم بور وسط

من عاشق ر*ق*صم کلاس ر*ق*صم نرفتم از نظر خودمم

اصلا خوب نمیر*ق*صم اما همیشه وقتی برا خودم میر*ق*صم تو دنیای خودم غرق میشم فکر میکنم شکیرا ام ها ها ها ما اینیم دیگه (خود شیفته ام خودتی) دستگاه پخج اتاقمو روشن کردم چنتا ترک بالا پایین کردم تا اهنگ ساقیا از ساسی

تو اتاق پیچید دست مامانو کشیدم وسط خودمم دستمال گردن انداختم گردنم کلاه بابا کریمم گذاشتمو شروع کردم قر دادن - ساقیامی هی هی هی بریز

یه پامو گرفتم بالاو بشکن میزدمو گردن میومدم - بنویس هر که نر*ق*صد گلندی بنویس دستمال گردنو انداختم دور گردن مامانو ادای داش مشتیارو در میاوردم همین عوری داشتم ادا میومدم اخر اهنگ که تموم شد صدای دست اومد برگشتم دیدم ماهانه

-ایول به ابجی خودم خوب قر میدیا یه کلاس واس ما بزار

-اوچیکتم داش شما خودت استاد خردادیانی قهقهه ای زد که لواش رفت تو چشماشم پر اشک شد الهی ابجیت پیچ مرگت شه قوربون اون چشای ابی روشنت شم که آدم توش غرق میشه داداشم - چه عجب پسر گلم بیدار شد الان غذاتو داغ میکنم میکا سفر بنداز واسه داداشت

-چشم الان

سفره برایش انداختمو وسایلشم چیدم هوا کم کم

داشت تاریک میشد صدای در اومدو بعدشم صدای بوق ماشین بابا دویم تو حیاط بابا که پیاده شد لوشو

محکم ب*و*سیدمو ازش نایلونای خریدو گرفتمو دویدم تو وسایلو سر عاش چیدم که

ماهان از پشت یکی از بستنیا با یه بسته پفک که مال من بودو کج رفت افتادم دنباش که

بگیرم ازش گفتم -ماهان زود پفک منو بده زود باش

-نچ مال خودمه

-ماهان تو که میدونی من فقط از اینا میخورم تو بورو از اون یکیا بردار

-عمر خودت بورو از اون یکی بردار

از دستج اویزون شدم که بگیرم ولی قدم نمیرسید از مچ دستج گاز گرفتم که پفک از

دستج افتاد زودی ورداشتمو در رفتم تو اتاق که ماهان گفت -به هم میرسیم میکا خانوم

-آرزو بر عوانان عیب نیست ماهی خانوم از پشت در یه لگد زد به در که چون چسبیده

بودم به در یه متر پریدم هوا از خنده ریشه رفتم -به حسابت میرسم میکی خانوم

نشسم با گوشه مامان رمانمو خوندمو پفک بستنی خوردم شانس اوردم مامان یادش رفت

گیشیشو ببره واسه شام مامان صدام زد اما نفرتم که گفت -اون گوشه منو بده از خواب

خوراک انداختت

-الاهی قوربونت شم مامان تروخدا بزار بخونم حوصلم سرمیره

-باشه ولی شب بزن شارژا

-ok

روز ها پشت سر هم به همین منوال میگذشت شبا خیلی عذاب میکشیدم وقتی صدای گریه

ماهانو صدای دردو دلاشو با خدا میشنیدم که میگفت خستس تا اینکه یه ماه بعد یه روز صبح

که مثل همیشه با کاب*و*س همیشهگی بیدار شدم با خودم گفتم

-خدا رحم کنه امروز اتفاق بدی نیفته اما اون روز نمیدونستم چه اتفاق بدی قراره بیفته
 مثل همیشه بعد خوردن نهار داشتم سریال مورد علاقمو میدیدم که ماهان اومد شبکه رو
 عوض کرد -ا ماهان این چه کاریه داشتم نگاه میکردما یعنی چی
 -من از این سریال متنفرم چرته اینی که من میگم نگاه کن
 -نمیخوام من ازفیلم امریکایی بدم میادبزن بالیود باصدای بلند گفت -نه همین که گفتم
 که منم اع صاب داقونم تحریک شد با دست بادکمه ماهواره شبکه رو عوض کردم هی من عوض کردم هی ما
 هان الان که فکر میکنم میگم کاش بخ یال میشدم اما من باعصبانیت پاشدم سیم تی وی رو کشیدم که ماهانم
 محکم زد تو گوشم من دیونه شدمو رفتم فیوز خونه رو زدم که همه برقا پرید ماهان با مشت کبوند تو سرم من
 عرعی تر شدمو صدامو بوردم بالا داد زدم -عوضی کسافت به چه حقی رو من دست بلند کردی
 -چه گوهی خوردی دختری نفهم برا برادر بزرگ ترت چشاتو درشت میکنی صدا میبری
 بالا ویه چک محکم خوابوند تو صورتم که پرت شدم زمین احساس کردم از بینیم یه
 مایه گرم داره میریزه همون لحظه هم تعم خون تو دهنم حس کردم تمام نفرتمو ریختم
 تو چشممو زل زدم بهج بلند شدم تورو ش واستادمو گفتم
 -خفه شو گوه نخور معتاد عملی کدوم داداش
 کدوم بزرگ تر
 همین کلمه معتاد کافی بود که بیفته به عونمو با مشت لگد بزنتم مامان با گریه زاری
 اومد بین ما که عدامون کنه گفت
 -ماهان عان ولج کن شکر خورد بچه گی کرد منم سریم گفتم
 -نه خیرم مگه من بی پدرم که یا معتاد روم دست بلند کنه
 ماهان حمله ور شدم بهم که فرار کردم سمت حموم خواستم درو ببندم که

ماهان رسیدو عین دیونه ها داد میکشیدو درو میکویید حل میداد داشتیم میموردم از ترس از درد کتکاش گریه میکردم مامان به دادم رسیدو دستشو کشیدو بازور بورد تو خونه عین چی میلرزیدم قلبم انقد توند میزدو نفسم بالا نمیومد اروم اروم سر خوردم رو زمین پشت در نشستم داشتیم خفه میشدم زور زدم به نفس کشیدن که بلخره نفسم بالا اومد میلرزیدمو گریه میکردم دستمو گرفتم به درو بلند شدم تمام بدنم درد میکرد رفتم علو اینه که خودمو بینم صورتم خیلی میسوخت تو اینه قدی که خودمو دیدم

دیونه شدم تمام صورتم خون بود زیر چشم کبود شده بود لبم عر خورده بود از دماغم خون میومد از گوشم تا گردنم رد خون افتاده بود یه دفعه حس عنون بهم دست داد افتادم زمینو بلند بلند عیق زدمو گریه کردم از خون میترسیدم

-خداآ چرا من مگه من چی خواستم ازت واز دنیا چرا زعرم میدی خسته شدم منو بکج بکج راحت کن خواستم تیق وردارم رگمو بزخم که چشم خورد به خود زنیای قبلیم که عاش بود خجالت میکشیدم تو مهمونی لباس بدون استین بووشم

پشیمون شدم هیچ فایده ای نداشت چندین بار خود کشی کرده بودم اما نجات پیدا کرده بودم از صدای عیق گریه من مامان اومد پشت درو میکوییدو میگفت -میکا چی شده درو باز کن

بازور بلند شدمو درو باز کردم مامان که صورتمو تازه دقت کرده بود زد تو صورتشو گفت

-خدا مرگم بده بین چی شده اخه چرا باهاش کل کل میکنی

-چیه همینو میخواستی بینی دیدی حالا بورو درو بستمو شیر ابو باز کردم اروم اروم صورتمو شستم هق هق گریم بند نمیومد یواش لباس پوشیدمو رفتم کوچه زنگ زهرا اینا

رو زدم که درشون باز شدو اسماعیل داداش زهرا پشت در بود یعنی انقد وعض صورتم بد بود که چشاش غمگین شدو اروم گفت

-سلام بورو بالا زهراتنهاست چیزی نگفتمو از کنارش رد شدمو رفتم بالا عجیبه اولین بار بود اخم نکردو مهربون بود تو راه رو پله ها طبقه دوم از پنجره نگاش کردم که زل زده بود به عای خالی که وایساده بودم رفتم بالا در زدم زهرا درو باز کردو بادیدنم یه عیق خفیفی کشید رفتم تو نشستم رو مبل نشست کنارم خودمو انداختم تو بغلشو زار زار گریه کردم اونم سرمو نوازش کردو منتظر موند که اروم بشم کمی که ارم شدم گفت

-میکا عزیزم چی شده

-مثل همیشه ماهان حالج خوب نبود و...

-توهم دهن به دهنج گذاشتی

سرمو تکون دادم که زهرا سری از روی تاسف تکون دادو گفت

-یعنی چی میکا اخه مگه بار اولته مگه حالشو نمیدونی مگه دفه های قبل با بدن کبودو اش لاش نیومدی اینجا سر چیزای مسخره اینفعه براچی بود

-شبکه تلوزیون

-وای خدای من میکا تو روانی دختر اول سر نون بر بری. بعد سر زولیا. سر بازی کامیوتر و...

حالا هم سر شبکه تلوزیون اون مریض حالت عادی نداره تو چی

-به خدا زهرا تقصیر من نبود بخدا حالت عصیم دست خودم نیست

-یه بار تقصیرت نبود دوبار نبود سه بار نبود اخه چند بار عصبی شدمو داد زم

- اره اصلا من روانیم مشکل دارم دیونم خوب شد منو باش که اومدم پیچ کی اومدم بیرون درم محکم بستمو رفتو تو حیاط خودمون نشستمو گریه کردم داشتم دیونه میشدم هیشکی درکم نمیکرد صدای مامان از پشت سراومد که بهم گفت -چیه گمشو بورو تو اومدی حیاط واسه من ختم گرفتی ابروی منو پیچ همسایه ها ببری اخ که شکسم نا بود شدم داقون شدم علو دهنمو گرفتمو دوید تو اتاق درم قفل کردم تاصبح سرمو تو بالچ فشار دادمو گریه کردم که صدام بیرون نره واسه شامم بیرون نرفتم صبح با سردرد میگرنی همیشه بیدار شدم بلند شدمو رفتم سمت سرویس بهداشتی مامان اینا داشتن ناهار میخوردند هیچ کدومشون نگام نکردن درک انگار تقصیر منه اروم رفتم نشستم سر سفره من عادت نداشتم با غذا قهر کنم غذامو خوردمو ظرفامو گذاشتم تو ظرف شویی که ب شورمچ یه دفه بابام ظرفای دیگرم گذاشت علوم که بشورم یه نگاه به بابام انداختمو شونمو بالا انداختمو همه رو شستم دیدم بابام نمیره مردد که یه چیزی بگه یا نه که بلخره گفت -تصمیممو گرفتم برات یه عا پیدا کردم کلاس کنکور که شبانه روزه برای توهم بهتره از خونه دور باشی امید وارم خوب بخونی که پولی که دادم حدر نره آماده باش وسایلتو عمم کن فردا میریم اونجا -میخواین از خونه بیرونم کنین نه؟ به چه گ*ن*ا*هی ازم خسته شدین باشه باشه من میرم از خدامم هست هرچه زود تر بهتر

از اشوز خونه اومدم بیرون دویدم تو اتاقم درو قفل کردم خودمو پرت کردم رو تختو از ته دل گریه کردم اخه چرا زندگی من این عوریه خسته شدم اشکامو پاک کردم رفتم سمت دلاور لباسامو عمم کردم تویه ساک و لوازم ریزم ریختم تو یه ساک و کیفم

کنارش هه از دار دنیا فقط سه دست لباس خونگی دارم یه دست لباس بیرون لوازم ریزمم
یه روژ یه خط لب یه خط چشم یه ریمله همین چنتا گیره مویی بورس مسواکم لیفو صابون
شامو و گوشی شکستمم انداختم ته کیف دستگاہ پخشو روشن کردم و گذاشتم رو کم ولومو
و اهنگ بی کلام سریال لامیا رو که صدای ویالنه رو پخج کردم و دراز کشیدم تو عام که
صدای در اتاق در اومد -بعله

-زهر امدہ دم در کارت داره

دلم خیلی ازش گرفته بود و حوصلشو نداشتم

-بگین خوابه

مامانم رفت دوباره تو حال خودم بودم که دوباره در زدن

-اه دیگه چیه

-منم میکا باز کن کارت دارم

بلند شدم و درو باز کردم دوبار افتادم رو تخت -میکا میکا خانم قهری

-الوو میکا با تواما

-میکا منو نگاه کن

صداش بغض داشت دلم بیشتر گرفت برگشتمو دیدم داره گریه میکنه محکم بغلج

کردمو گفتم -الاهی فدات شم چرا گریه میکنی زهرا

-تو بامن قهری اره دیگه دوسم نداری اشکاشو پاک کردم از گونه هاش ب*و*سیدمج

-نه عزیزم قهر نیستم فقط یکم دلم ازت گرفت همین بی خیال راعب گذشته حرف

نزن چه خبر

-هیچی سلامتی خوبی درد نداری که

-نه خوبم خوب شد اومدی میخواستم ازت خدافظی کنم

-واسه چی کجا میخوای بری مگه

-از این خونه میرم بابا برام کلاس کنکور شبانه روزی پیدا کرده تهران شهر ری بهتر
برم دور شم دیگه بر نمیگردم

-یعنی چی اخه چرا مگه کلاس قحطه

-دارن بیرونم میکنن خسته شدن ازم فردا میرم

-دلم خیلی برات تنگ میشه

گریج در اومد بغلج کرمو سرشو ب*و*سید - چرا گریه میکنی نمیپریم که بهت زنگ
میزنم

-قول بده فراموش نکنی

-فراموش نمیکنم قول میدم

زهره رفتو من خوابیدم صبح با صدای در بیدار شدم بابا گفت

-میکا پاشو حاضر شو میخوایم بریم بلند شدمو لباسامو پوشیدم یه مانتو ابی نفتی
روشونه هاش یه کوچولو کمربند مدل میخورد بایه عین مشکی مقنعه مشکی هه الان منو
با این صورت ببین میگن دختر فراری سعی کردم با کرم کبودیارو بووشونم یه کمی
معلوم بود

اما خوب بود رفتم بیرونو گفتم من آماده ام بابام گفت

- صبحونه نمیخوری

-نه بریم

ساک و کیفو برداشتمو رفتم بیرون کتونی های ابی کهنم پوشیدم رفتم تو کوچه که بابا
از پارکینگ اومد بیرون سوار شدمو رفتیم به همین راحتی هیچ کس برای بدرقم نیومد
حتی خدافظی

خوشک خالیم نکردن یه ساعت بعد رسیدیم دم آموزشگاه ساکو بر داشتمو رفتم داخل یه ساختمان هشت طبقه رفتیم طبقه اول تو دفتر مدیر خانوم نادری مدیر اون عا بود که با خوش رویی پذیرای ما شد گفت

-خوب میکا خانم خوش اومدی امید وارم اینجا بهت بد نگذره اینجا در روز شج ساعت آموزشه بعدشم کتابخونه برات برنامه ریزی میکنه

کتابارو مرور کنی درطول روز خاموشیم ساعت ده هشت شب شام هفت صبح صبحانه ودو ظهر نهار سوال دیگه هست بفرما راستی عمعه هاهم میتونی بری پیج خانوادت

هه پوز خندی زدمو تشکر کردم گفتم -میشه اتاقمو نشونم بدین

-بعله عزیزم با من بیا آقای سلیمی خیالتون راحت باشه بابت دختر خانوم گلگون خوب میکا خدافضی کن بیا و رفت بیرون منم یه نگاه به بابام کردم گفتم

-خداحافظ

همین ساکو ورداشتمو رفتم بیرون با خانوم نادری رفتیم سمت اسانسور رفتیم بالا طبقه پنجم چهار تا اتاق بود که تو هر کدوم پنج تا تخت بود یه اتاق ۲۴متری یه سریس بهداشتی حموم ویه طرف یه اشوز خونه کوچیک بود چهار دختر اونجا بودن که تو نگاه اول خیلی ازشون خوشم اومد خوشگل پول دار به نظر میرسیدن خانوم نادری رو بهشون گفت

-خوب دخترا براتون خواهر عدید اوردم میکا سلیمی من دیگه میرم مهمون نوازی کنید میکا عان کاری داشتی بهم بگو -چشم خانوم.

بعد رفتن نادری یکی از دخترا که قد بلند بودو پوست گندمی داشتو موهای بلند خاکستری (فک کنم رنگ کرده) دماغ متوسط لبای نازک ابروهای هشتی چشای سبز گفت

-سلام میکا عون اسم من نیکا احمدی خوش بختم

-سلام هم چنین

به ترتیب سه تا دختر دیگه که همه قد بلند خوش اندام بودن اولی پوست سفید موهای طلایی چشای ابی روشن داشت که منو یاد ماهان انداخت بینی عملی لبای متوسط و دومی پوست سبزه چشمای مشکی براق با موهای مشکی پر کلاغی براق بینی گوشتی کوچیک لبای باریک و سومی که پوست سفیدو بلوری داشت با موهای خورمایی چشای توسی با رگه های عسلی ابی بینی کوچیک لبای قلوه ای اومدن علو نیکا گفت

-خوب اینا هم نیاز اصقری ،ارام سعیدی ،تمنا رسولی هستن بچه پول داری تهران هر چهار تا باهم رفیق عون عونی هستیم از بچگی بخاطر شراکت بابا هامون که تا عرن با همه دست دادمو گفتم

-خوب منم میکا سلیمی ۱۸ساله رشته کامپیوتر نرم افزار اگه خدا بخواد بچه پایین شهر بابام مسافر کشه تمنا گفت

-نه ازت خوشم اومد اول کاری راست گفتمی دروغ نبافتی به عمم ما خوش اومدی ابجی وباهام دست دادن روز ها میگذشتو من با بچه های خیلی اوخت شده بودم با زهرا هم چند باری تماس داشتمو گفتم که چه خواهرای خوبی پیدا کردم باخونه هم تماس داشتم فقط در حد همچی روبه راه همین با دخترا انقد صمیمی شدم که هممون از زندگی هم خبر داریم وقتی داستان زندگیمو گفتم کلی گریه کردنو دل داریم دادن با وعود اونا دلم خیلی پور بودو احساس افسردگی داشتم تا که یه روز از خونه زنگ زدن

-الو میکا سلام مامان عان خوبی؟

-مرسی خوبم مامان شما خوبید همه خوبن؟ صداش میلرزید تاقت نیاوردمو گفتم

-چی شده مامان اتفاقی افتاده

-راستج میکا عان ماهان از دیشب از خونه زده بیرون نیومده نگرانشم

وای خدا دلم هزارا رفت یعنی چه بلایی سر داداش گلم اومده

-چرا مامان بابا دعواش شد باز؟

-اره دخترم خیلی نگرانشم دفعه اول یه روز تمام نیومده خونه

-نگران نباشید مامان عان بر میگردد به منم خبر

بدین اومد

-باشه دخترم کاری نداری؟

-نه گلم خدافظ

-خدافظ

بغض داشت خفم میکرد بد عوری میترسیدم خود به خود اشکام عاری شد نکنه بلایی

سرش اومده باشه انقد فکرای بد کردم که از حال رفتم وقتی بهوش اومدم بچه ها بلا

سرم بودن نیاز گفت

-چی شده خواهری چرا انقد خودتو زعر میدی دیدی از حال رفتی اخر چی شده اخه؟ -

دوبار اشکام در اومدو باصدای گرفته گفتم

-ابجی داداشم از دیروز که رفته بیرون بر نگشته اولین باره میتروسم آوردوز کرده باشه

خدایی نکرده یا مواد فروشا زده باشنج

-هیج عزیزم خدا نکنه گلم اروم باش چیزی نیست در اتاق زده شدو خانوم نادری با یکی

از معلما که روانشناس به اسم خانم عباسی داخل اومدن خانم عباسی گفت

-میکا عان میشه دفتر من حرف بزیم؟

-بعله بفرماید

باهم رفتیم تواتاق کارشو رو به روی میزش نشستم

-میکا عان به من خبر دادن که خیلی تو خودتیو امروزم از حال رفتی میتونم کمکت

کنم؟

تو چشای قهویج نگاه کردم اروم بود ارامج میداد انرژی میدادنمیدونم چی شد بهج همه چیو گفتم من اعتقاد داشتم که با گفتن مشکلاتم چیزی حل نمیشه فقط باعث ترحم دیگرانه به من اما با گفتن به اون انگار که اروم شدم خانم عباسی گفت -میکا عان تا حالا کموم بوردینج؟ با این حرفج یاد کاب*و*س هر شبم افتادم و گفتم

-اره بارها به زور یا با خواسته خودش شیج بار عاهای مختلف حتی من

از بار اول که بازور بوردینج اون ترسیده بودو داد میزدو کمک میخواست از بابا اما نمیدونست که باباش اونارو اعیر کرده خیلی ترسیده بود کلی کتکج زده وقتی رفتم دیدنج بدنج و صورتج کبود بود اخ که دادش مظلومم فوشم بلد نبود بود اما نمیگفت هیچ وقت از اون شب هر شب خواب میدیدم که فرار کرده اومده بالا سرمو صدام میزنه میکا میکا من میگفتم داداش تویی وقتی میومد علو صورت سوخته زخمیشو میدیدم

-خودش میخواد خوب شه؟

-میخواد اما نمیتونه

-بین میکا عان یه عا هست به اسم کنگره ۶۰ که برای کمک به ادمایی مثل داداش تو اگه بخوای بهت معرفیج میکنم با همه عا فرق داره زوری نیست پولی نیست نگه نمیدارن خلاصه یه روش خاصی دارن؟

-نمیدونم باید باهاش حرف بزوم شما بهم ادرسو شماره تلفنشو بدین ممنون میشم ادرسو شماره رو برام نوشتو داد دستم از اتاق اومدمو رفتم اتاق خودمون که ارام پرید علومو گفت -مژده گونی مژده گونی

-چی شده ارام؟

-وقتی پیج عباسی بودی گوشیت زنگ خورد با اعازت من بر داشتم از خونه بود برای این که نگران نشن و گفتم حمومی مامانت گفت بهت بگم داداشت اومده خونتون و

سلام میرسونه هه مامان منو باش خواسته آبرو داری کنه نگفته بر گشته حالشم خوبه
تصمیم گرفتم این عمعه برم پیششون برای صحبت ارامو محکم بغل کردم و گفتم
-دخترای خر خون بساتو عمم کنید بستی بیرون مهمون من همه هورا کشیدن با
دختر رفتیم کافی شاپ نزدیک خیابون که -نیکا گفت ابجی بریم بستنی فروشی
اینجا گرون میشه واست گفتم

-عیبی نداره اعی همین عا خوبه با دختر رفتیم سر یه میز شیخ نفر نشستیم گارسون
اومد سفارشارو گرفتو رفت همه بستنی ساده سفارش دادن چقد به فکر من کاش منم
پول دار بودم که این عور نمیشد مشغول

بگو بخند بودیم اون طرف تر از ماهم پنج تا پسر عیگر مامانی با صدای بلند
میخیدیدن رفتیم تا دستامو بشورم که موقه برگشت به یکی بر خوردمو قهوه هاش
ریخت روم اخ سوختم

-حواستون کجاست اقا سوزوندیم لباسم داقون شد؟

سرمو گرفتم بالا که دیدم یکی از همون پسر خوش گلاست مهو چشای سبز ایچ شدم
موهای ل*خ*ت خورمایی بینی عملی به لیج که رسیدم دیدم داره پوز خند میزنه
عصبی شدم که گفتم

-هوی خانومی از قصد خودتو میزنی به من که که دیدم بزنی بعد طلب کارم هستی؟ با
عصبانیت زل زدم تو چشاش اومدم دهن بازکنم عوابشو بدم که بدون توعه به من تعنه
زد رفت وای خدای من پسره مغرور حالتو میگیرم رفتیم سرمیز با بچه ها مشغول شدیم
که ارام گفتم

-میکا اون عا چی شد؟ برایشون همه چیو تعریف کردم یه فکری برای تلافی به سرم
زد خدا کنه بگیره دستمو زدم به بستنیم که کمیشو خورده بودم که همج ریخت رو
زمینو میز گارسونو صدا کردم که بیاد تمیز کنه بایه سطل اب تی دسمال اومد تمیز

کنه که به بچه ها گفتم بریم پریدم رفتم حساب کنم برگشتنی وقتی گارسونه داشت
رد میشود نزدیک میز پسرا که شود دویدمو خودمو زدم بهج که سطل چوه شد رو
سر پسر مغرور دخترا اون ور زدن زیر خنده منم با زور خودمو نگه داشتم که نخدمو
تند گفتم

-وای متعسفم فک کنم ایشونم و اشاره به گارسون کردم از شما خوشح اومده خیلی هم بهم میاین اومید وارم
خوش بخت شید

یه چشمک زدم و گفتم

- ادیوس babi

ودویدم بیرون با دخترا رفتیم خوابگاه کلی خندیدیمو حرف زدیم حقی بود کوه
غرور روزا زود گذشتو به عمعه رسیدیم با بچه ها خدافظی کردم بعد از هفت ماه
دوری رفتم خونه زنگ درو زدم صدای مامانم از پشت ایفون اومد
-کیه؟

-منم مامان میکا باز کن صدای تیک در اومدو در باز شد رفتم داخل حیاط وای چقد
دلیم برای همه چی تنگ شده بود رفتم داخل و مامان اومدو بغلم کرد

-میکاعان قوربونت شم اومدی عزیزم خوش اومدی به خونه خودت چه عجب؟

-مرسی مامان خوبی بابا خوبه ماهان کجاست

-خوبه خوبه ماهانم تو غارشه خودت چه طوری همچی خوبه اونجا درسا چطوره؟ -خوبم
درسا خوبه همه چی خوبه

-بشین بشین برات چایی بیارم

-مرسی مامان میخوام باماهان حرف بزمن نگرانیو توچشاش دیدم -چیزی شده
میکا عان؟

-نه مامان چیزی نیست میشه من با ماهان تنها بزاری مامانم بانگرای سرشو تکون دادو رفت اشوزخونه اروم رفتم علو در اتاق ماهانو باز کردم

بخشیده بودمچ همون شب بعدش عادت بود فراموش میکردم همیشه همچیزای دل خراشو

پشت کامیوتر نشسته بودو داشت بازی میکرد اروم رفتم پشتشو چشاشو گرفتم بازو استوپ کردو دستاشو گذاشت رو دستام

اروم اروم رودستم نوازش کردو دستامو گذاشت رویینیشو بوکشید اروم با صدایی که بغض توش فریاد میکرد و میلرزید گفت

-فرشته کوچولوی من برگشته؟ ماهان همیشه بهم میگفت فرشته چون من یه برادر داشتم که تو بچگی تو دریا غرق شده بود قبل به دنیا اومدم مورده سه نفر از اعضای خانواده خوابشو دیده بودن که دست یه بچه رو گرفته ومیده به مادرش اون بچه هم من بودم

برگشت به سمتم صورتج خیس خیس بود باصدایی گرفته فقط تونستم بگم - منومیبخشی داداشی؟

وبغضم ترکیدو زار زار توبغلیج گریه کردم و اون نازم میکردو میگفت

-مگه میشه من خواهر خوشگلمو فرشتهم نبخشم اما فرشته کوچولوم چی این داداش گ*ن*ا*ه*ه کارشو که دست بلند کرد رو خواهرش میبخشه گفتم

-به یه شرط که بهم یه قولی بدی؟

-چه قولی؟

-نه اول باید قول بدی بعد بگم

-اخره نمیشه که شاید نتونم عمل کنم؟

- میتونی چیز سختی نیست قول بده

- باشه قول میدم حالا بگو؟

- اول یه سوال بورسم ازت؟

- بورس؟

- تومیخوای همه چی خوب شه مثل قبل؟

- معلومه که میخوام

- پس باید بامن بیای یه عایی وشروع کردم تعریف کردن ودر اخرش گفتم -من ازت قول گرفتم ولی با دل خودت نه زور به خاطر من ایندفعه یه قدم از راهی که من نشونت میدمو بر میداری؟ -اره فقط این بار بخاطر تو از خوش حالی پریدم هوا دستامو کوبیدم به همو گفتم هورا خودمو انداختم بغل داداشمو گفتم حالا پاشو بریم پیج مامان عون چایی دوتایی با لب خندون اومدیم بیرونو هم زمان لپ مامانو محکم ب*و*س کردیم که مامانم با کفگیر اروم زد تو سر هر دوتامونو گفت

-زلیل نشید همه خونمو خوردید مامان از ب*و*س خیلی بدش میاد

-مامانی عون چی کار میکنی کمک نمیخوای؟

-نه خیر دیگه چه کمکی گذاشتی غروب پاشدی اومدی که کارا تموم شده کلک؟ هر سه

تا زدیم زیر خنده که صدای بابا از پشت اومد

- به سلام دخی منگول من از این طرفا کلاتو باد اورده

خندمو دویدم تو بغلج ب*و*سه بارونج کردم نایلونارو گرفتم ازش با کمک ماهان سفره شامو چشیدیمو با بگو بخند غدامونو خوردیم منم عریان کنگره رو براشون گفتم ادرسو شماره روم دادم ساعت ده شب میشود که بابا منو رسوند خوابگاه حس خوبی داشتم تو دلم گفتم همه چی درست میشه خدایا شکرت روزها پشت سر هم گذشتو روز کنکور رسید من هیچ وقت واسه امتحان ها استرس نداشتم اما این بار انقد دخترا بهم تلقین کردن که از استرس دل درد گرفته بودم

امتحانم با هزار مکافات دادیمو امروز نتایج اعلام میشه و من دخترا ریختیم رو لب
تاب نیکا که عوآبارو ببینیم

ا- چرا انقد دیر بالا میاد سایتج؟ نیکا گفت -صبور باش میکا

وبعد شماره دانشجویی همه رو یکی یکی زد همه قبول شده بودیم تو رشته نرم افزار
کامیوتر تو خواب گاه عشن گرفته بودیمو میزدیمو میر*ق*صیدیم زنگ زدم خونه
اطلاع دادم که خبر اونا شوکم کرد

ا-اره میکا عان باور کن مادر ماهان سه ماه داره میره کنگره خیلی عوض شده حالج خیلی
خوبه -وای خدایا شکر ت صد هزار مرتبه شکر ت مرسی مامان خوش حالیم دوبرابرشد -
فعلا خدافظ باید برم

-خداحافظ

دویدم تو اتاقو پریدم بالا پاینو عیق زدم تمنا گفت

-چته میکا اروم تر؟

-چی چیو اروم تر داداشم خوب شده داداشم خوب شده نیاز گفت

-اروم بگیر دختر وایسا ببینم چی میگي؟ دستشونو کشیدمو دور خودم نشوندمشون
همه چیزایی که مامان گفته بودو بهشون گفتم یه دفعه ای چهارتایی از عا پریدنو عیق
کشیدنو هوراگفتن خندم گرفته بود اینا از من بد ترن که

فرداش پنج تایی رفتیم دنبال کارای ثبت نام خوابگاه

من تو ماشین بوگاتی مشکی نیکا و نیاز نشستم ارام تمنا هم با ماشین خودشون که یه
مازراتی البالویی بود اومدن

تا ساعت چهار همه کارای پنج نفرمون تموم شد باهم باهزار خواهج التماس تویه اتاق
افتادیم بر گشتیم خوابگاه آموزشگاه وسایلو عمم کردیم که فردا بریم خوابگاه دانشگاه

تاشروع دانشگاه سه روز وقت بود که بعد عابه عایی هر کس رفت خونه خودش منم ایندفعه با حس حال دیگه ای رفتم روز اول رفتم علو در پیچ زهرا وباهم دردودل کردیم که فهمیدم برای زهرا پسر خالچ اومده خواستگاری و مامانشینا میخوان بدنج خیلی ناراحت بود اخه اون رضارو دوست داشت کمی دل داری نصیحتج کردم اون سه روز خیلی خوش گذشت وبلخره روز اول دانشگاه اومد من از خونه خودمون تنها رفتم دانشگاه

داخل دانشگاه داشتم راه میرفتمو دنبال بچه ها چچ میگردوندم که پیداشون کنم اما ندیدم برا همین گوشیمو در اور دم که زنگ بز نم به ارام بورسم کجان سرم تو گوشه

بود که یه ماشین فراری سفید خورد بهمو گوشه از دستم افتاد زمینو رفت زیر چرخو پودر شد داد زدمو گفتم هوی مگه کوری من نمیدونم چرا هرکی با ممانج قهر میکنه میره رارنده میشه اه اهمق عوضی از همین گوشه شکسته هم مارو انداخت الاهی گوشیتو یکی زیر کنه امروزالاهی سگ پاچتو بگیره بشاشه روت الاهی نتت قعت شه امروز ایشالا خودتوماشینت باهم پنچر شید امروز همین عوری داشتم نفرین میکردم که ماشین دنده عقب اومدو علو پام واستاد اومدم دهنمو بازکنم که بارش کنم که از ماشین یه

پسر خوشگل خوش تیپ از فراری پیاده شد از پایین وارسیج کردم کالچ های مشکی شلوار کتون سفید تیشرت عذب مشکی که یقج خیلی باز بودو یه پلاک باحرف R به گردنج بود روتیشرتج به اینگلسی نوشته بود بدبوی روشم یه علیقه مشکی تنج بود شونه های پهن چهارشونه لبای قلوه ای بینج عملی بودو یه عینک خوشگلم زده بود با مو های ل*خ*ت خورمایی که به سمت بالا خوابونده بود بقلاشم کوتاه ای ژوووووون عجب هلویی

به به یه دفه ای پسره عینکشو برداشت ای وای عین که اتشفشان غروره
دهنمو باز کردم یه چیزبارش کنم که گفت

-هوی خانومی چی زر زر میگردی پشت سرم؟

-هوی به توی یابو میگن کی بهت گواهینامه داده احمق زدی گوشیموتر کوندی مگه
کوری اگه کوری واسه اون چشای کورت عینک بخر؟ -او او او خانومی خیلی داری توند
میریا یادت باشه باکی داری حرف میزنی به من میگن راستین راستین وفایی پسر رامبود
وفایی صاحبه شرکتای زنجیره ای وفایی سرمایه دار بزرگ ریس دانشگاه حالا مگه چی
شده اخی گوشیت اوف شده وبعد خم شدو از داشبورده ماشین یه دسته اسکناس پنجاه
هزاری در اوردو کوبید تو سینمو گفت

-بیا کوچولو گریه نکن بورو واسه خودت گوشه بگیر مهمون من

وبعد علوی چشای متعجب عصبانی من سوار شدو رفت حسابتو میرسم آقای راستین وفایی
قسم میخورم

از پشت سرم صدای بوق ماشین اومد که برگشتم دیدم بچه ها هستن
ماشیناشونو پارک کردنو رفتیم یه طرف حیاط نشستیم که نیاز گفت

-چی شده میکا چرا انقد عصبانی؟ نشستم همه چیوبراشون تعریف کردم
گفتم

-بچه ها یه نقشه ای دارم کمکم میکنین؟ همه گفتن -اره

-خوب گوش کنین نیکا توگفتی بابات عضو انجمن دانشگاهاست؟

-اره چطور؟

-میتونی اماراین لودوسو دراری

-لودوس امارچی میگی میکا؟

-منظورم راستین وفایی چون مثل سگ

نیاز خوشگله مغرور پرو شیطونه میخام بهج بگم لودوس

-اهان اره چیامیخوای بدونی؟

-اسمو رسم سن کی میره کی میاد چقد خرش برو داره با کیا دوسته و

دوستاش چی کارن عز به عز

-باشه اوکیه

-خوب ارام عون تو باید تو نقشه هم راهیم کنی بعدا وظیفته میگم نیاز و تمنا شماهم نیروی

پشتیبای اگه مشکلی پیچ اومد میان کمک حالا بریم سر کلاس تا ساعت ۱۰ کلاسمون

طول کشید بعد نیکا رفت دنبال امارو بعد یه ربم اومد

-خوب چی شدنیکا؟

-راستین وفایی یه دختر باز همچی تموم هرروز بایه رنگ ادمه فرزند رامبود وفایی و

نوشین وفایی پدر مادرش دختر پسر عمو هستن....

پریدم وسط حرفج گفتم -پس واسه اینه عقب موندست؟ همه خندیدن و

نیکا ادامه داد

-پدرش سرمایه دار بزرگیه شرکت های زعیره ای وفایی مال ایناست وباباشم

ریس دانشگاهست و سن ۲۱سال سومیه اکیوشون عین ما پنج نفرس سر دسته

راستینه چهار تای دیگه همه قد بلندو هیکلی چون تو باشگاه راستین کار میکنن

مریبن مهیار و ماهیار قاسمی دوتا پسر دو قلو کوی هم فقط یکی چشاشج توسی با

رگه های ایبه اون یکی ابی با رگه های توسی اروین طاهری پسری سفید باچشای

عسلی روشن والیاس شکوهی پسر بیج از حد سفید پوست چشای مشکی تيله ای

وموهای مشکی براق پدرای همشون باهم رفیقن و رفتو امد دارن همشونم وعض

تویی دارن و بهشون تو دانشگاه میگن پسران شیاطین -ایول نیکی عون گل کاشی

به معنای واقعی واما نقشه ما یه دعوی سوری راه میندازیم به شوخی من بایه سنگ
بزرگ دنبال ارام میکنم ارام باید بری سمت فراری سفیده وقتی لودوس با
دوستاش عمم شدن عا خالی میدی ومن سنگو به سمت اینه ماشین خوشگلج پرت
میکنم بقیشم وایستید تماشا کنید خوب دارن میان آماده شروع

-دختری نچسب چی فک کردی چون پول داری من حق اعتراض ندارم کور
خوندی مگه تو کی هستی

-هرچی باشم از توی بی خیال بی ار بهترم سنگ بزرگی رو که تمنا آورده بود بلند
کردمو افتادم دنبال ارام ارامم طبق قرار رفت سمت لودوس عون و ماشینج نزدیک که
شدیم یه چشمک به ارام زد که ارام عا خالی داد منم سنگو پرت کردم سمت اینه که
خورد بهشو امد پایین خورد شد یس همون که میخواستم لودوس با قیافه ای که ازش
اتیج فوران میکرد حمله کرد به من که دخترا ریختن علوم هو کشیدن که پسراهم
رفتن پشت لودوس وایسادن گارد گرفتن لودوسم یه داد بلند کشیدو گفت

-دختره احمق خنگ ماشین نازنینمو داقون کردی این چه کاریه احمق بیشعور؟ -
اهای اهای آقای به ظاهر محترم درست

حرف بزنا من عزو امول بابای میلیاردرت نیستم دماغ عملی بعد عین خودش بی خیال گفتم
-مگه چی شده حالا سنگ بی اعازه خورد به مشینت مگه من به سنگه گفتم بخوره
به ماشین تو حالا چون دست من به سنگ خورده و دلم برات میسوزه دخترارو
کنار زدمو رفتم علو دست کردم تو کیفو پولی که صبح دادو در اوردمو عین خودش
در حالی که محکم میکوبیدم تو سینج گفتم

-بیا این پولو بگیر از طرف من برا خودت اینه بخر اخه میدونی میترسم اخه تو با اینه
بقلت زدی دستم وگوشیمو زیر چرخات پودر کردی میترسم بدون اینه یه نفرو

بکشی

بعد رو به دخترا گفتم -بریم بچه ها؟ به لودوس چشمک زدمو

گفتم -ادیوس BaBi

هم زمان با دخترا برگشتیمو عینکای خوش گلمونو که قبلا با

دخترهاهاهنگ کرده بودم وقتی گفتم بریم همزمان از کیفا در اوردیموزدیم به چشامو

خخ احساس گنگستری دارم خیلی باحال شده بود داشتم ذوغ مرگ میشودم با دخترا

سوار ماشینا شدیمو رفتیم سمت خوابگاه تو خوابگاه به دخترا گفتم

-بچه ها ماهم از این به بعد تو دانشگاه معروف میشیم باید یه اسم انتخاب کنیم

برا گروهمون نظر بدین نیکا گفت -دختران زیبا؟

-نه لوسه تمنا گفت

-دختران عنگ عو؟

-نه اینم زیادی سنگینه نیومدیم عوه که نیاز گفت -دختران بد؟

-نچ خوب نیس نمیچسبه اسم نرم و کوبنده ارام توهم یه چیز بگو دیگه

-میکا بنظرت دختران شرور چطوره مثل

فیلم خارعیه که پسران شرور بود؟ -اره خوبه عالییه بچه ها موافقین

دستاتونو بزارین

همه دستاشونو گذاشتن که گفتم یک دو سه همه باهم گفتیم -دختران شرور

هورا زنده باد صبح باصدای عیق یه ادم بلند شدم -یا خدا چیه چی شده بچه ها

ارام نیاز تمنا نیکا کجاین؟ همین عوری دورو اطرافو نگاه میکردم که از پشت

صدای خنده شنیدم برگشتم دیدم دخترا پشت سرم از خنده قرمز شدن همین

عوری گیج نگاهشون می کردم که نیاز با گوشیح ور رفتو دوباره صدای عیق یه

دختر و صدا های ترسناک اومد اهان حالا گرفتم زنگ گوشی نیازه اروم پتورو

کنار زدم که برم به حسابشون برسم دخترا اروم اروم عقب میرفتن که بهشون
حمله کردم داد زدمو گفتم -میکشمتون

دخترهم عیق زدنو هر کروم از یه طرف در رفتن

بعد کلی دویدن دنبال دخترا وایستادمو خم شدمو دستام رو زانو هام گذاشتمو
گفتم

-بسه دیگه خسته شدم فک کردین منم مثل شما باریم بسه ولی تلافی میکنم رفتم
آماده شدم برای دانشگاه وبا ماشین ارام تمنا راه افتادیم سمت دانشگاه ده تا یازده
کلاس داشتیم وقتی کلاس تموم شد تو راه بر گشت دیدم دوقلو ها دوست های
لودوس عون دارن پیاده از کنار خیابون رد میشدن تند گفتم

-تمنا نگه دار نگه دار زود باش

-چی شده میکا؟

-هیچی دنده عقب بگیر علو پسرا پنجره رو کشیدم پاینو رو به پسرا گفتم -
سلام ببخشید بفرماید برسونیمتون؟ یکیشون گفت

-نه ممنون مزاحم شما نمیشیم؟

-نه این چه حرفیه بفرماید؟ دروباز کردم و رفتم ته ماشین نشستم پسراهم
سوار شدن روبه پسرا گفتم

-اسم من میکا سلیمی واینا دوستام ارام سعیدی و تمنا رسولی هستن از اشنایی باهاتون
خوش بختم

اون پسره که چشاش ابی بارگه های توسی بود گفت

-من هم مهیار و داداشم ماهیار قاسمی ماهم از اشنایی تون خوش بختیم
شرمنده مزاحم شما شدیم صبح هر کاری کردیم ماشین روشن نشد برا همین

امروز پیاده بودیم دیدم مهیار موقه حرف زدن به تمنا زل زده گرفتم که گلوش گیر کرده غالب اینجاست که ماهیارم ارامو دید میزد مثل این که فقط سر من بی کلاه مونده خخخ تمنا با صورتی قرمز شده از خجالت از پسرا پرسید

-بخشید آقای قاسمی کجا تشیف میبیرید؟ مهیار گفت

-ما دیگه همین عاپیاده میشیم شما راه خودتونو برین مزاحم شما نمیشیم ارام گفت

-نه این چه حرفیه شما مراحمید ادرستونو بگید ماهیار گفت

-ما خوابگاه میمونیم با بچه ها برای این که باهم باشیم ا پس لودوسم خوابگاه بقلی ماست رو به پسرافتم

-مسیرمون یکی ماهم خوابگاهیم

-چه غالب!

رسیدیمو پسرا رفتن خوابگاه خودشون تمنا گفت

-پسره داشت با نگاش قورتمون میداد

-قورتمون داد نه قورتم داد فقط تورو مهیار تورو ماهیارم ارامو گلوشون گیر

کرد بیچاره ها

ارام گفت

-نخیرم هیچم این عور نیست

-اره ازقرمزی لواتون معلومه شماهم بدتون نمیادا نه

و از ماشین پیاده شدمو دودیم دخترا هم دنبالم که بز نمم (راستین)

-چی میگی پسر واسه چی سوار ماشین اون دختره مغرورو دوستاش شدین من که

گفتم یکم وایسین حرفم با استاد تموم شه باهم بریم؟ مهیار-خوب داداش دختر

بیچاره اصلا اون عور که تو فکر میکنی نیست حالا مگه چی شده فقط مارو رسوندن تازه مادیرمون شده بود؟

-حساب اون دختره رو میرسم غرورشو خورد میکنم اروین با اون دختره یاسی تو خوابگاه هنوز رفیقی؟ اروین-اره داداش میخوای چی کار؟ -میتونی ازش امار طبقه اتاق اون دختررو دراری؟ اروین-اره داداش اوکیه

-الیاس پسر بور بریم بیرون که واسه دخترا نقشه دارم بزار این دوتاهم به خودشون برسن

با الیاس سوار فراری خوشگلم شدمو رفتم سمت پرنده فروشی یکی از رفقای قدیمی پیاده شدیمو رفتیم داخل صدا زدم

-رسول اهای رسول عان داداش کجایی منم راستین

رسول-سلام داداش راستین گلم از این ورا یاد فقیر فقرا کردی؟

-این چه حرفیه داداش شما سرور مایی باشگاه پیدات نیست هیكلت از فورم میفته ها؟ رسول-راستج دادش یه سری مشکلات برا مغازه پیچ اومد که الان درست شده -اگه کاری ازمن بر میاد میدونی که نوکرتم دربست؟

رسول-فدات داداشم راستی نگو که اومدی احوال پرسى چیزی میخواستی؟

-راستج داداش گلم که تو باشی من چنتا موش میخواستم داری بدی هرچی زشت تر بهتر رسول-اره بیا بیا گلم

منو برد سمت قفسه موشا و زشت تریناشو برام انداخت تو کیسه یه شیج تایی میشد یه دسته پنجاهی از عییم در اوردمو دادم رسول که هرچی اسرار کردم نگرفت گفت

رسول- نه داداش به خدا اگه بگیرم ما باهم حساب داریم باشگاه حساب میکنم
-باشه عزیزمی داداش خداحافظ باشگاه میبینمت با الیاس سوار ماشین شدیم که الیاس
گفت

الیاس- راستین چی تو اون کلتله این موشا برای چیه میخوای چی کار کنی؟ -میگم
بهت بزار بریم پیج بچه ها بعد رسیدیم خوابگاه رفتیم داخل تو اتاق که شدیم اروین
گفت

اروین- داداش اوکی شد طبقه اخر اتاق سمت راستیه -چه غالب دقیقا مثل ما خوب گوش
کنین

پسرا الیاس دربون خوابگاه دخترارو میویچونه بهج میگه در بون ما نیست وانگار یکی از
لوله ها ترکیده میبریچ شوفازر خونه نیم ساعت متلج میکنی اروین با من سر ساعت
دوازده میای میریم طبقه دخترا این موشارو میندازیم اتاق دخترا مهیار و ماهیار شما
هم کشیک میدین لو نریم اوکی شد

مهیار- داداش گ*ن*ا*ه دارن بی خیال شو -هییس ساکت حرف مفت نزن اگه
میخوای کمک نکن ولی حرف مفتم نزن ماهیار- باشه داداش عصبی نشو ماهم هستیم
دستامونو گذاشتیم رو هم گفتم یک دو سه همه گفتیم پسران شیاطین ساعت پنج
دقیقه به ۱۲ بود که بعد علامت الیاس که دربونو پیچوند رفتیم بالا مهیار ماهیارم علو
در کشیک وایستادن که کسی اومد خبر بدن سریم رفتیم علو در اتاق دخترا خیلی
اروم درو باز کردم خداروشکر خنقاقل نکردن درو کیسه موشارو خالی کردم تو
اتاقو درو سریم بستمو پاورچین پاورچین رفتم بیرن که دیدم دربون داره میاد زود
پشت دیوار قایم شدیم دربون رفت تو اتاقکج ماهم دویدم تو خوابگاه خودمونو
رفتیم اتاق خودمونو با خیال راحت خوابیدیم

(میکا)

صبح با احساس این که چیزی رو گردنم داره راه میره بیدار شدم فکر کردم باز بچه ها دارن ازیتم میکنند گفتم -اه ازیتم نکنین تورو خدا خوابم میاد اما باز احساس کردم داره از گردنم میاد بالا الان رو دهنو بینیمه چشممو باز کردم که بینم کیه داره چی کار میکنه که دیدم یه موش سیاه زشت چندش با چشاش زول زده تو چشم بلند شدمو بور بور کردم موشه ازروم افتادو چنتا عیق فرا بنفج زدمو دور اتاق میوریدم بالا پایین همه عای اتاق موش بود از صدای عیق من دخترا هم بیدار شدن اونا هم مثل من عیق میزدنو میدویدن اخر سر وسط اتاق پشت به هم هلقه زدیم که من داد زدم -کمک ترو خدا یکی کمک کنه نیکا-وای خدا عون چقد موش چه زشتن ایی ارام- دارن میان علو وایی مامان عون من میترسم زد زیر گریه نیاز-وای خدا موشه داشت میرفت تو دهنم دلم میخواد بالا بیارم تمنا-همه عارو کثیف کردن خدا اینا از کجا اومدن اخه؟

-من میدونم اینا کار اون پسره عوضی لودوسه کاری میکنم به واق واق بیفته حالا ببین دربون که دخترای اتاق بغلی از صدای عیق ما رفته بودن دنبالج اومدو موشارو گرفت رفت ماهم باهزار بد بختی افتادیم به عون اتاق که تمیز کنیم همه عا فضله موش بود لباس دخترارو تیکه تیکه خورده بودن کتابارم خورده بودن اتاق خیلی بو میداد کارمون تا شب طول کشید خیر سرمون عمعه بود میخواستیم بریم تفریح اه دیگه عون نداشتیم اخر کار رو به بچه ها گفتم -پاشین بریم رستوران گشمنه نهارم نخوردیم بریم هوا هم بخوریم از غذاهای خوابگاه خسته شدم همه موافقت کردن من که همون یه دست لباس کهنمو پوشیدم اما دخترا همشون یه تیپ خوش گل زدن نیکا شلوار سفید مانتو کوتاه قرمز بایه شال سرخابی پوشید

نیاز شلوار کرم مانتوی قهوای شال کرم ارام شلوار لی ابی و مانتوی ابی شال سبز ابی انداخت که خیلی بهج میومد تمنا هم شلوار توسی مانتو کوتاه صورتی چرک پوشید با شال توسی ست چشاش هممون سوار مازراتی البالویی ارام اینا رفتیم رستوران نزدیک خوابگاه تو راه رستوران نیکا گفت

نیکا-ارام عان اعی علوی دارو خونه نگه دار من یه دارو محصل برای پدر بزرگم بگیرم فردا که میرم بهشون سر بزنم بدم بهج ارام نگه داشتو بعد چند دقیقه نیکا اومدو رفتیم رستوران همه عوج سفارش دادیم با نوشابه میزما نزدیک در بودو به همه عا دید داشت نیاز گفت نیاز-خوب شد اومدیم دلم باز شد تمنا-اره راست میگی من که خیلی گرسنم مشغول حرف زدن بودیم که در رستوران باز شدو لودوس پسرا اومدن تو مارو دیدن لودوس یه چیزی به دوستاش گفتو مارو نشون داد که همشون خندیدن لودوس اومد سمت میز ما رو به من گفت راستین-سلام خانوما خسته نباشید موش بازی خوش گذشت؟

و قه قه زد

از حرص دندونامو روهم فشار میدادم پس درس حدس زدم کار این بود پشتشو به ما کردو رفت دو میز اون ور تر نشستن

-به خدا من حال این پسره عوضیو میگیرم همون لحظه گار سون اومدو غذا هارو آورد با لذت غدامو تا ته خوردم همین عورم فکر میکردم که چی کار کنم که یه دفعه ای داد زدم-یافتم یافتم

همه با تعجب نگام میکردن یه لبخند که هان چیه زدمو روبه بچه ها گفتم

فهمیدم چه عوری حال این پسره رو بگیرم نقشه رو براشون تعریف کردم که همه خندیدن قبول کردن اما تمنا گفت

تمنا-میکا تو غذای همه نریز گ*ن*ا*ه دارن ارام-اره راست میگه -ساکت شید بابا عاشقا

بلند شودمو داروی محصل بابا بزرگ نیکارو ورداشتمو رفتم پیج گارسونه خلاصه با هزارخواهج

التماس و پنجاه هزار زیر میزی قبول کرد دارورو بریزه غذای پسرا رفتم نشستم سرمیزتا غذای بچه هاهم تموم شه که بریم خوابگاه داشتم میزپسرارو زیر چشمی نگاه میکردم که گارسونه

غذای پسرارو برد دادو برگشتنی یه چشمک زد خندم گرفت روبه بچه ها گفتم - پاشین بریم من میرم حساب کنم بانیکا رفتیم حساب کردیم برگشتیم به دختراگفتم

-بیاین بریم خدافظی

رفتیم سمت میز پسرا و من با خوش رویی سلام کردم گفتم

-سلام اقایون سلام اقا مهیار سلام اقامهیار مهیار-سلام میکا ارام و تمنا خانوم خوبید -مرسی ممنون شما خوب هستید دوستانونو معرفی نمیکنین؟ ماهیار-ماهیم خوییم چرا که؟ نه اشاره به پسرا کردو گفت ماهیار -اروین طاهری و الیاس شکوهی و ایشونم..

پریدم وسط حرفشو با پوزخند گفتم

-میشناسمشون آقای راستین وفایی رو درسته؟ لودوس یه لبخند حرص درار زدو سرشو تکون داد

اره بخند گریتم میبینیم

-خوب مثل این که نوبت منه دوستامو معرفی کنم؟

به دخترا اشاره کردم و گفتم دوستانم خانم ارام سعیدی تمنا رسولی نیکا احمدی و نیاز
اصغری هستن همه اظهار خوش بختی کردنو من گفتم -خب دیگه ما دیگه باید بریم با
اعازه و روبه لدوس خم شدمو زل زدم تو چشاشو گفتم

-امید وارم غذا بهتون بچسبه نوش عان شه دخترا خدافظی کردنو موقه رفتن به
لودوس چشمک زدمو گفتم ادیوس babi وبا بچه ها رفتیم خوابگاه
(راستین)

محکم کوییدم به در دسشویی داد زدم -الیاس بیا بیرون زود باش موردم این
بار دهومیه که رفتم

حال هممون خرابه من که میدونم کار اون دختره پرو تلافی میکنم واستا بین
نه مثل این که این نمیخواد بیاد بقیه بچه ها رفتن تو سرویس اتاق بچه های دیگه
ای وای دوبار شکمم قور قور کرد دویدم سمت دسشویی دربون خوابگاه خدا
لعنتت کنه دختر احمق

تا صبح هزار بار رفتم دسشویی اشک همه در اومده بود

صبح با سستی از عام بلد شدمو پسرارم بیدار کردم اخ که بگم خدا چی کارت کنه دختره
احمق پاشودم رفتم علو در خوابگاه

تا پسرا بیان بریم که یه لامپ بالا سرم روشن شد برای تلافی کار این دختره پسرا
اومدن روبه مهیار گفتم

-ماشین این دختره کدومه؟ مهیار-فک کنم اون بوگاتی مشکیه

-وایستید الان میام

رفتم سمت پارکیگ خوابگاه دورو ورو دید زدم کسی نبود رفتم زیر ماشینو
شلنگ روغنشو پاره کردم زود زدم بیرونو رفتم پیج پسرا گفتم -بریم ویه لبخند
خییس موند رولبم

(میکا)

اروم چشمو باز کردم بدنمو کشیدم اخ که چقد خوب خوابیدم برگشتمو ساعتو
نگاه کردم

-وایی مامان عون خدا خواب مونیدیم تمنا نیکا دخترا پاشید ساعت هشتمو نیمه
نیاز-ای وای نوه کلاس داریم بدو بدو لباس پوشیدیم قرار بود امروز همه با
ماشین بوگاتی مشکی نیکا بریم اخه ماشین تمنا اینا تعمیر گاه بود رفتیم پارکینگ
که هرچی ماشینو استارت زدیم روشن نشود پیاده شدیم

-اه چشمه این کوفتی خیلی زود پاشدیم اخه؟ ارام کاپتو داد بالا دختر علو ماشین به ترتیب
خم شدیم ببینیم چشمه من که سر در نیارم داشتم دور ماشین دور میزدم که دیدم زیر
ماشین یه چیز سیاهی ریخته برق میزنه خم شدم زیر ماشینو دیدم که دوتا شلنگ
اویزون دیدم علل خالق اینا چیه -نیاز نیکا بیاین اینجا

نیاز-ها چیه میکا بزار ببینم این ماشین
چشمه دیرمون شد؟ بیا خوب فک کنم فهمیدم

وبه زیر ماشین اشاره کردم نیکا اومد خم شد گفت

نیکا-اه لعنتی شلنگ روغنو پاره کردن یکم فکر کردم بعد زدم زیر خنده
نمیتونستم خودمو نگه دارم -هههه اخ خدا هههه

ببین.....هههه چی.....هههه میگه خخ ارام-ای کوفت خفه چرا میخندی دیدونه شدی

-هههه من.....هههه دیونه هههه خخ نه اون دیونه شده هاهاهاهاها هههه همین

عور داشتم میخندیدم که نیاز اومد زد پس گردنم گفت نیاز-خفه شو دیگه

-هههه

بعد یه هو زدم زیر گریه با لحن بچه گونه ای گفتم

-چلا میزنی منو؟

ارام -بچه ها این چج شد حالج خوب نیست اومد علو پایین چشمو کشیدو نگاه کرد

بعد دستشو گذاشت رو پیشونیم وبعد دهنمو باز کردو با چراغ قوه گوشیح انداخت

تو دهنمو گفت

ارام-این علامتای شیزوفرنیو داره سه ماه بیشتر زنده نمی‌مونه الاهی بمیرم واست

اخرین خواسته هاتو بگو ما سعی میکنیم براوردش کنیم؟ عصبانی شدمو گفتم -

بسه دیگه چرت نگو

ابرومو انداختم بالا ادامه دادم

-من میخندم چون که این کار اون پسر لودوسه فک کرده این ماشین منه اینو گفتمو

دویدم سمت خیابون دخترهم دنبالم که بزنی تو سرم دستمو بلند کردم ماشین گرفتمو

رفتم دخترا هم عا موندن رسیدم دانشگاه پنج دقیقه به نوه بود رفتم داخل کلاس این

کلاسو پسرا هم با ما بودن با چشم دنبال لودوس گشتم که ردیف وسط پیداش کردم با یه

لبخند شیطانی داشت نگام میکرد

منم بهج لبخند زدمو یه چشمکو نا محسوس دست تکون دادم هههه چشاش گرد شد از

تعجب پشت بهج کردموردیف اول نشستم که دخترا اومدن تو یا خدا همشون قرمز کرده

بودن پشت سرشونم استاد اومد اما دخترا ندیدن نیکا دستاشو دراز کرد که خفم کنه که

بلند شدمو با صدای بلند گفتم

-برپا

کل کلاس رفت رو هوا از خنده دخترهم نشستن که استاد با ته خند گفت استاد-خانم سلیمی شما هم بعله؟

-نه به خدا بندهم نخیر دوباره کلاس رفت رو هوا که از پشت صدای لودوس اومد برگشتم نگاه کردم روبه استار گفت راستین-استاد خانممم سلیمی یاد دوره دبیرستانشون کردن دوباره همه خندیدن باخشم نگاه کردم اه بخاطر دخترا علو این زایه شدم تا اخر کلاس اخم کردمو حالا که این طور شد تلافی کار صحبتو میکنم میخواستم چون زرری به من نزدی کاری بهت نداشته باشم اما لیاقت نداری پنج دقیقه اخر کلاسو از استاد اعازه گرفتمو رفتم بیرن اروم رفتم سمت فراری خوشگله حیف تو واقعا که همچین صاحبی داری دست کردم تو کیفمو موز گنده ای که نیاز برا همه نفری یه دونه برا میان وعده گذاشته بود ورداشتم از موز همیشه خوشم نمیومد موزو فرو کردم تو آگروز ماشینو با یه شاخه که از زیر درخت پیدا کرده بودم ته ته فشارش دادم سری عیم شدم که دیدم دخترا از کلاس اومدن بیرون قبل این که بهم برسن گفتم

-تقصیر من که نیست ولی تلافی کردم بیاین بریم تریا دانشگاه براتون تعریف کنم بادخترا رفتیم نشستیمو همه قهوه کیک شکلاتی سفارش دادیم منم شروع کردم به تعریف تموم که شد دیدم پسرا وارد تریا شدن رو به دخترا گفتم

-شازده اومد دخترا زدن زیر خنده ارام-میکا منو تمنا میخوایم بمونیم واسه تحقیق استاد نیک نام تو کتاب خونه مطلب عمم کنیم توهم میای یا بانیکا اینا میری؟

-نه من میرم خوابگاه نیاز-پس پاشید بریم

-یه لحظه رفتم سمت پسراو گفتم

-سلام پسرا خوبید شما چطورید اقااا راستین؟

عین خودش که سر کلاس خانوم منو ناعور گفت منم اقا رو تکید کردم پوز خند زدم رو بهج گفتم - راستی شنیدم چاه دسشویی شما پر شده اگه بخواین من شماره تخلیه چاه دارما؟ صدای خنده دخترا از پشت اومد لودوس در حالی که دندوناشو روهم می ساید گفت راستین - نه ممنون راستی پیاده روی صبح خوش گذشت؟

خخخ پسره خنگ الان حالتو میگیرم

- پیاده روی واسه چی من که صبح با تاکسی اومدم خیلیم راحت فقط بیچاره نیاز عان ازش شنیدم مثل این که ماشین قشنگشو یه حیون نمیدونم سگ یا گربه شلنگ روغنشو پاره کرده اونو ولج کنید من که نتونستم ولی اومید وارم پیاده روی به شما خوش بگذره؟ دوباره چشمک همیشگی و

-ادیوس babi

و با دخترا زدم بیرون

(راستین)

-دختره نفهم حالتو میگیرم نکنه سر ماشینم بلایی آورده باشه امید وارم

کاری نکرده باشه وگرنه میکشمج

اروین - بچه ها منو الیاس عایی کار داریم ورفتن مشکوک میزنن اینا ها فک کنم ایناهم تلف شدن بد نگاه میکردن به اون دوستای دختره پرو روبه دوقلو ها گفتم پاشید بریم ماهیار - داداش تو بورو ما کتاب خونه کار داریم - باشه بای

رفتم پارکینگ اول دور تا دور ماشینو چک کردم بعد نشستمو استارت زدم که ماشین روشن شد تو دلم گفتم

- خانومی بورو خدارو شکر کن که کاری نکردی وراه افتادم سمت خوابگاه وسطای راه بودم که ماشین تکون تکونای بدی خوردو خاموش شده هر چی استارت زدم روشن نشد

گوشیو در اوردمو زنگ زدم عرثقیل که ماشینو بیره تعمیر گاه خودمم تاکسی گرفتمو
رفتم خوابگاه (میکا)

کنار خیابون با دخترا وایساده بودیم که گفتم

-نیکا ماشینتو چی کار میکنی؟

نیکا -هیچی سویچو دادم دربون خوابگاه گفتم بگه عرثقیل بیره تعمیر گاه

-بخدا من شرمندتم تقصیر من بود نیکا-نه بابا بخیاال حالا که تلافی کردی زرر

اون بیشتر میشه

صدا بوق ماشین اومد برگشتم سمت خیابون که دیدم اروین الیاسن رفتم علو گفتم

-سلام کار داشتین؟

الیاس-میکا خانوم خوابگاه میرید بفرماید برسونیمتون؟

-نه ممنون مزاحم نمیشیم اروین-این چه حرفیه بفرمایین راهمون یکیه -باشه نیکا

نیاز بیاین اقا اروین و اقا الیاس اسرار دارن زحمت مارو بکشن ببرن خوابگاه دخترا

اومدنو نیکا گفت نیکا-زحمت نمیدیم اقایون؟ الیاس-این چه حرفیه شمارحمیتد نه

زحمت بفرمایین

سوار شدیم نیکا پشت الیاس که رارنده بود بعد نیاز و اخرم من نشستم از قصد

دخترارو این عوری نشوندم چون فهمیدم پسرا بخاطر نیاز نیکا پشت سر ما

اومدن بیرون

اروین-نیاز خانم شنیدم ماشینتون خراب شده؟ نیاز-بعله ماشین منو نیکا شریکی

خریدیم چون همیشه باهمیم

الیاس -اگه بخواین من تعمیر گاه اشنا دارما؟ نیکا-نه ممنون بوردم تعمیر گاه فک کنم

غروب آماده باشه

اروین - خدارو شکر ببخشید فضولی نباشه شمارو زیاد نمیبینیم بیرون نمیرین؟ نیاز - راستج نه تاحالا پیچ نیومده بریم الیاس - راستج ما میخواستیم سه شنبه که کلاس نداریم بریم کوه نوردی صبح شبم شهر بازیو رستوران خوش حال میشیم شما هم تشیف بیارید اگه کلاس ندارین؟ نیکا نگاهی به نیازو من کرد نیاز اوکی داد ولی من اخم کردم

نیکا-ماکه مشکلی نداریم خوش حال میشیم بقیه پسرهم میان؟

الیاس -بعله همشون شما چی همتون میان؟ نیاز-منو نیکا اوکیم تمنا ارامم پایین اما میکا فک نکنم بیاد اروین-چرا میکا خانوم از ماخوشتون نمیاد نترسید نمیزاریم بدبگذره؟

الیاس-اره راست میگه اروین قول میدم کاری کنیم بهتون خوش بگذرها -نه ممنون معلومه که خوش می گذره اما من کار دارم نمیتونم پیام شما برید خوش بگذره اروین-تارف که نمیکنید؟ -نه به خدا حالا اگه بتونم میام رسیدیمو خدافظی کردیمو رفتیم خوابگاه سری رفتم خودمو پرت کردم رو تختو پتو رم کشیدم سرم که دخترا گیرندن که نفهمیدم چی شد خوابم برد

(راستین)

-چی؟؟؟؟؟؟

تعمیر کار-اقا چتونه اروم تر گفتم که ماشین خفه کرده تو اگروز ماشین موز انداخته بودن

-باشه کی آماده میشه؟ تعمیر کار-تا فردا غروب -باشه ممنون

خدافظ

دختره احمق حالا دیگه موز میکنی تو اگوزو یه کاری کنم که اشکت دراد یه دربست گرفتمو رفتم خوابگاه پشت در اتاق بودم که حرف بچه ها باعث سوت کشیدن مغزم شد

اروین-اره رسوندیمشون دعوت کردیم برای پس فردا کوه نوردی مهیار-ایول خوب کاری کردی ماهیار-اره عمعی خوش میگذره همشون میان دیگه؟

دیگه تاقت نیاوردمو رفتم داخل

-چی داری میگی اروین چه غلطی کردی؟ الیاس -چی شده داداش چرا عوش میاری منو اروین دخترارو دعوت کردیم برای کوه نوردی -یعنی چی واسه چی اخه مگه نمیدونی من از اون دختره متنفرم اصلا میدونی امروز چی کار کرده؟

موزی که تعمیر کار بهم داده بودو از عیب کتم در اوردمو گرفتم علو چشم پسرا - موزو کرده تو اگوزو ماشین ماشین خفه کرده الیاس زد زیر خنده با اخمو چپ چپ نگاه کردم

-ببند نیشتو بزغاله

خندش بلند تر شدو اشاره کرد به موزو گفت الیاس-اخره نگاه چه بزرگو خوش دسته اینو از کجا اورده؟

وقه قه زد پسرا هم زدن زیر خنده یه نگاه به موز کردم خودمم زدم زیر خنده اما از حرص بود اخه این دختره چرا انقد مغروره و کم نیاره

اروین موزو از دستم قاپیدو پوست کندو خورد اروین-به به چه دودیم شده به خودم اومدمو گفتم

-ای هناق بخوری پسر چرا روزمونو به باد دادی

ماهیار-ای بابا پسر مگه چی شده حالا؟ -میگی چی شده حالا من باید باین دختره
بجنگمو روزمو خراب کنه

مهیار -حرص نخور داداش شیرت خوش میشه بچه هات رو گاز گوشنه میمونن
دموایمو در اوردمو پرت کردم سمتج که عا خالی داد

-من که نیام شما برید خوش باشید عاشقای خاک بر سر

الیاس-بیشین بینیم باوا تو میای خویم میای -نچ نیام

اروین -میای با کله هم میای -اروین در خواب بیند پنبه دانه مهیار -

نمیای دیگه نه؟

-نچ ماهیار -متمعنی؟ -سگ درصد

اروین -باشه پس مهیار اس ام اس بده تمنا خانم بگو راستین نیامد میکا خانم بیاد

-واسا واسا بینم اس ام اس تمنا راستین نیست میکا بیاد قضیه چیه؟ الیاس-مگه

نمیدونی؟

-چیو؟

مهیار -که منو ماهیار امروز تو کتاب خونه بادختر با بابا اشنایی راه انداختیم

شماره گرفتیم برای اشنایی بیشتر الیاس-وهمین طور ما از طریق اونا با نیاز

نیکا اشنا میشیم

-نه چی میگی؟؟؟؟؟

اروین-بعله اقا فقط تو بخاطر این اخلاق بدت سرت بی کلاه مونده

-مرسی من همچین کلاه گنده ای نمیخوام خوبارو ورداشتید برا خودتون حالا توروچه نقلی مال من با اون

اخلاق ماهیار-هه فعلا که همین تروچه افتخار ندادن عایی باشن که شما هستی -چه بهتر منم از روزم لذت

میبرم مهیار -تو که نمیخواستی بیای؟

- کی من کی گفته ؟

اروین- باشه پس بگم میکا خانومم بیاد؟ - مگه من ارزش میترسم بگو بیاد؟ اروین-
میگما؟!

- بگو بچه میترسونی

اروین- باشه مهیار شماره میکا خانومو بگیر از تمنا خانم بعد از دو دقیقه مهیار گفت
مهیار- بیا اروین این شماره.....۰۹۱۰۶۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ اروین شماره رو گرفتم گذاشت رو بلند گو
خدا کنه این دختره قبول نکنه میکا-بعله

وا ساعت هشت شبه این دختره از الان خوابه صدش خوابالوده اروین-
سلام میکا خانوم ممنم اروین خوب هستید؟ میکا-سلام بعله ممنون شما خوب
هستید بقیه خوبن؟

اروین- مرسی ممنون ببخشید مزاحم شدم شمارتونو از تمنا خانوم گرفتم که بگم
فکراتونو کردید برای کوه نوردی میاین اخه راستین خیلی اسرار کرد که شما
باشید؟ میکا-چی از تمنا؟ من که گفتم نیام کار دارم درزم اقا راستین لطف دارن
اما من بخاطر ایشون نگفتم نیام که حالا بخاطر اون پیام؟ گوشو از اروین گرفتم
گفتم -چیه میترسید تلافی موزتونو کنم نگران نباشید انقدر بیکار نیستم میکا-هه
ترس از شما نه من وقتمو عایی و با کسایی میگذروم که ارزش داره -پس یعنی
پسرا به نظر شما بی ارزشن؟ میکا-پسرا نه اما شما رو شک دارم اما برای این که
ثابت کنم ازتون هیچ ترسی ندارم میام

-باشه پس میبینمتون و گوشو قعط کردم دادم اروین بیا بی خانومی که بد
برات دارم ماشین منو خراب میکنی

(میکا)

پسره پرو فک نمیکردم که انقد مغرور باشی بهت نشون میدم میکا کیه اه از خواب نازمم بیدارم کرد اوه اوه یا عد سادات ساعت هشته شبه یعنی تا الان خواب بودم پاشدم رفتم پیج دخترا گفتم -منم میام باهاتون پس فردا دخترا دست زدنو هورا کشیدن یه دفه ای خم شدم رو تمنا داد زدم تمنا که پرید بالا خخخ

تمنا-ای درد زهرم ترکید بیشعور -من بیشعورم یا تو که با پسر مردوم رفیق شدی هیچ شماره منم دادی بهج یکم از اینا یاد بگیر

و به دخترا اشاره کردم که دیدم دخترا ریز ریز میخندن

-مرض واسه چی میخندیدن تمنا-اخه خانوماهم بعلهه؟؟؟؟

-نهه؟؟؟؟؟؟ تمنا-بعلهه؟؟؟؟؟؟ -نهه؟؟؟؟؟؟ تمنا-

بعلهه؟؟؟؟

-نهه.....

نیکا-ای درد نه و بعله بسه دیگه میکا عان ماهم بعله فقط تویی که سرت بی کلاه مونده -هه نه خیر سر من خیلی وقته کلاه رفته ارام-وای راست میگی راستین؟ -نه بابا راستین کدوم بوقیه؟ غمگین شدمو گفتم

-پسر عمم من از بچه گی بخاطر وسیعت نامه پدر بزرگم باید با اون ازدواج کنم نیاز -چرت نگو مگه میشه؟

-فعلا که شده

نیکا-پسره چه عوریه عونه خوشگله؟ -عونه اما خوشگلیشو نمیدونم بچه که بودیم بود اما الان نمیدونم

تمنا-یعنی چی مگه ندیدیج؟ -نچ از ده سالگی دیگه ندیدمج ارام-یعنی تو دوسج نداریه ندیدیج مگه میشه اخه این که زوریه دوتا بچه روبه نام هم کنن؟

-اره میشه و من به نام اونم حالا ول کنید من میخوام فردا برم لباسای عیدمو زود تر بخرم که کوه نوردی لباسم نو باشه شما ها میانین؟

همشون گفتن نه ما لباس نووشیده زیاد داریم و نیکا گفت

نیکا-ابجی پول مول خواستی بگوها؟ -نه مرسی ممنون عزیزم دارم خودم فرداش غروب آماده شدم رفتم یه پاساژ نزدیکیا که قیمتج ارزون بود رفتم داخل یه مانتو فروشی داشتم لباسارو نگاه میکردم که فروشنده که یه پسر عون بود اومد علو گفت ببخشید فروشنده-خانم مانتو های ما تک سایزن به شما نمیخورن -باشه ممنون

از مغازه اومدم بیرون ای خدا این بابای من چیز دیگه نبود ارث به من بده اخ که چقد خجالت کشیدم رفتم تویه شلوار فروشی که دوتا دختر خوشگل بودن گفتم - میشه یه شلوارلی بهم بدین؟ فروشنده -۱خانومی سایزت چنده؟

-نمیدونم

فروشنده -۲فک کنم سایز ۴۵بخوره بهتون بیاین امتحان کنین

به شلوارلی کوله ای تنگ آورد داددستم یه زره بالبو لوچه اویزون به شلوار نگاه کردم و گفتم

-میدونم این اندازه من همیشه اخه پاهای من درشته کمر میخوره اما باید بالا بیاد که به کمرش برسه

فروشنده-۱شرمنده از این بزرگ تر نداریم فروشنده-۲شما باید بدی برات خیاط بدوزه اخ که چقد دلم گرفت مگه من دلم میخواد این عوری باشم -باشه ممنون خدافظ از مغازه اومدم بیرونو با خودم گفتم

خاک تو سرت میکا یه فکر به حال خودت کن که این عور نشه

داشتم از پله ها میرفتم طبقه دوم که دوتا پسر که داشتن از کنارم رد میشوند
یکیشون گفت

پسر- ۱- وحید صد بار گفتم این اسلحه فیل کج منو بزار دم دست

پسر - ۲- اخ مجید گفتمی حیف یادم رفت منم که حرصی شده بودم بر گشتم رو بهشون
گفتم - اخه بنده خدا کجای دنیا دیدی میمون فیل بکشه ای عون نیشج بسته شد سرعتمو
زیاد کردم رفتم سمت مانتو فورووشی گفتم

-بخشید خانومی اون مانتو یاسیتون سایز من میشه؟ فروشنده-اره عزیزم بیا پروکن رفتم
مانتو ازش گرفتمو پوشیدم ای عون چه بهم میاد اندازه ست یه مانتو علو باز بلندبا سرافن
سفید و روسری سه گوش یاسی خیلی ناز بودو به پوست صورتم میومدرنگج همین خوبه
درش اوردمودادم فروشنده -همینومیبرم چه قدمیشه؟

فروشنده-قابل شمارونداره

-مرسی ممنون

فروشنده-باسرافن و روسریج ۹۵هزار تومان چبی ۹۵چقد گرون من که فقط برای کل
لباسام ۱۵۰بیشرندارم چی کار کنم -بخشید نمیشه یکم تخفیف بدین؟ فروشنده -
قیمت اخرش همینه خانومی مجبورم بدم پس پولو حساب کردم اومدم بیرون خوب
حالا با ۵۵تومان شلووار بگیرم یا کفج کفشم که دیگه پاره شده از بقلا شلووارم که رنگج
رفته چی کار کنم خدا اهان فهمیدم میرم بازار هفته ای اون عا حراعه سریم رفتم سمت
یک شنبه بازار داشتم قدم میزدم که یکی از پسرای الاف گفت ماشالله ماشالله کیف
پولمو در اوردمو رفتم سمتج

-خوب بگو حساب کنم پسره با چشای درشت شده نگام کرد پسره-چیو
حساب کنی خانم؟ -پول مال باباتو که خوردم دیگه یه پیره مرده اومدو گفت

پیر مرد-خانم باباش منم چیزی شده؟

-بخشید حاج اقا من از مال شما چیزی خوردم؟ پیر مرد --استغفرالله این چه حرفیه دخترم نه چطورمگه؟

-پسر شما پشت سر هیکل من ماشالله ماشالله میکنه میخواستم ببینم اگه به عز مال پدرم از مال پدر ایشونم خوردم حساب کنم پیرمرده سرشو انداخت پاینو گفت پیرمرد -دخترم شما ببخج این پسر من نفهمی کرد زد پس گردن پسر گفت پیر مرد-از خانوم معذرت خواهی کن پسره -بخشید -خدا ببخشه خداافظ رفتم سمت یه حراعی شلوارو گفتم - بخشید شلوارکشی ورزشی سفید دارین؟ فرو شده -خانومی ورزشی نیست اما کشی عنس خوبه برای بیرون میووشن میخوای؟

-بعله اگه محبت کنین شلوارو دادونگاه کردم خیلی خوب بود عنسج شبیه کتان بود اما کشی بودو اندازم میشد خدا کنه قیمتج خوب باشه -بخشیدقیمتج چنده؟
فروشنده-۱۵تومان

وای خدا عون اخ عون چه خوب شاید بتونم کتونیم بگیرم پول شلوارو حساب کردم راه افتادم داشتم راه میرفتم که چشم خورد به یه عف کتونی نایک سفید یاسی ای خدا نوکرتم زده حراج ۳۵فوری رفتمو سایز ۴۰گرفتمو پوشیدم ای خدا فدات شم عالی شد حساب کردموراه افتادم سمت خونه لب خیابون بودم که ماشین بگیرم

پشت سرم یه مغازه بقالی بود که چنتا پسر علوش عمم بودن سرمو انداختم پاینو نگاشون نکردم که شنیدم یکیشون گفت پسره-خانومی قل بخوری زود تر میریسیا و همه شون زدن زیر خنده یکی دیگشون گفت پسر-۲بچه ها مواظب باشید اگه یه لقمه دیگه بخوره میترکه

باز همشون زدن زیر خنده بغض داشت خفم میکرد بدنم از ناراحتی داشت میلرزید یکی دیگشون داد زدو گفت پسره -۳خانومی فقط کاهو بخور فقط کاهو دوباره همشون خندیدن قلبم درد گرفته بود بی اختیار یه قطره

اشک از گوشه چشم افتاد و این اعازه ای برای بقیه اشکا بود پسرا باهم شروع کردن به خوندن شعر پسرا-
توپلویم توپلو صورتی مثل هلو.....

دیگه داشتم خفه میشدم نمیدونم چرا پاهام به زمین قفل شده بودن یه مشت روی
قلبم زدم که به حال خودم امدم برای اولین ماشین دست تکون دادمو دربست گرفتم
برای خوابگاه تمام راهو گریه کردم دلم خیلی گرفته بود دلم فقط گریه میخواست
نمیخواستم برم پیچ دخترا یه راست رفتم

رو پشت بوم خوابگاه خدارو شکر شب شده بودو هوا تاریک بود رفتم سمت پشت
ساختمون که پشتج بیابونی بودو دور تر اتوبان معلوم بودو چراغ ماشینا لبه بوم نشستمو به
حال خودم زار زدم با گوشیم اهنگ گذاشتم بارون میومد نم نم

دوباره نم نم بارون صدای شور شور ناودون

دل بازم بی قراره دوباره رنگ چشاتو

خیال عاشقی باتو این دل اروم نداره نداره نداره

شمامو خواب و نوازش دوباره هق هق خواهج

بالج گریه یعنی ستایج ستایج تو چشمات دلم هنوز

تورو میخواد دل زده پر واسه عطر نفس هات

-خدایا چرا چرا من این همه درد بکشم غصه بخورم ناراحتی بکشم خوشی بهم

نیومده نه اصلا منو میبینی هان چرا من عاشق نمیشم چرا کسی عاشق من نمیشه خیلی

تنهام خیلی کاش یکیم دل نگرون من بود کاش یکی علاقه و چیزایی که من دوست

ندارم برایش مهم بود. اتاقم عطر تو داره دلم گرفته دوبار کارمن انتظاره

یه عکسو دردودلامو میریزه اشک چشممو غم

تمومی نداره نداره نداره صدای بادهو کوچه

داره تو کوچه میویچه قلبم اروم همیشه بقل

گرفتمت انگار دوباره خواب و تکرار باز نبودیدو من تکیه دادم به دیواره

-عکس داداش میلادمو گرفتم علوم داداشی تو کمکم کن تو که اون دنیا عات بهشته خیلی

تنهام از بچگی همه دردو دلامو باتو کردم خستم راحتم کن منو ببر پیچ خودت

دخترا برای بار هزارم زنگ زدن به گوشیم اونا

چه گ*ن*ا*هی دارن به نیکا اس دادمو گفتم نگران نباش حالم خوبه عامم امنه و گوشیدو گذاشتم

رو حالت پرواز. ستایج یعنی دیونه گی ها شبیه حس خوب تو دل ما نگاه کن تو چشمای بیقرارم

چقد این لحظه هارو دوست دارم. تصور میکنم پیشم نشستنی چقد خوبه چقد خوبه که هستی

-تو عالم خیال داداشمو دیدم که پیشم نشستته داره موهامونازه میکنه

ستایج یعنی حسی که دارم نمیتونم تورو تنها بزارم

(ستایج از مرحوم مرتضی پاشایی)

این قدر این اهنگو تکرار گذاشتمو گوش دادمو اشک ریختم که نفهمیدم کی هوا روشن شد

ساعتمو نگاه کردم شیج نیم بود

اروم رفتم پایین دخترا خواب بودن رو شونو کشیدمو اماده شدمو زود رفتم دانشگاه

(راستین)

غروب رفتم تعمیر گاه ماشینو گرفتم

توراه خوابگاه بودم که علوی یه مغازه نگه داشتمو رفتم که اب بخرم داشتم پولو حساب

میکردم که شنیدم چنتا پسرا که علو در بودن دارن یه دختره رو مسخره میکننو میخندن

وقتی از مغازه اومدم بیورن چشمم که خورد به دختره وای این که میکاست این که یه متر

زبون داشت واسه من چرا عواب اینارو نمیده وا این چه مرگشه یه دفه ای یه مشت زد رو

سینه چوج و سوار یه ماشین شود نه خدای من چی دارم میبینم میکا داشت گریه میکرد کل صورتج خیس بود ماشین رفت یکی از اون پسرا گفت

پسر-وای بچه ها گ*ن*ا*ه داشت اشکشو در آوردین؟ پسر-نه بابا ماکه زیاده روی نکردیم دختره نونور بود

هه میگه نونور نمیدونه میکا چقد قوی مغروره اما اون اشکا ادم واسه این چیزا اشک نمیریزه که مگه این که.. مگه این که یه درد و غم بزرگ تو دلج داشته باشه اما به میکا اصلا این حرفا نمیخوره اخه اون همیشه میخنده اعصابم خورد شده بود رفتم سمت پسرا

روبه اون پسر ۲گفتم

-تو رابع خودت چی فک کردی کسی کسیو مسخره میکنه که

خودش هیچ عیبی نداشته باشه نه تو که خودت مثل بوقلمون گردن درازی مثل دارکوب دماغ دراز مثل گور خر لک لک و عین میمون زشتی دوستاش انقد خندیده بودن که رو پیاده رو پهن شده بودن پسره هم چپ چپ نگاهشون میکرد بهج گفتم -دفعه بعد اول خودتو تو اینه نگاه کن کانگارو و سوار ماشین شدمو رفتم سمت خونه نمیدونم چرا نگران این دختره بودم اصلا چرا به پسره بخاطر میکا اون عوری حرف زدم تو خوابگاه خواب بودیم که گوشی ماهیار زنگ خورد

-هی ماهیار پاشو اونو خفه کن ماهیار-عونم خانومی؟

.....

ماهیار-چرا گریه میکنی درست حرف بزن بینم چی میگگی؟

.....

ماهیار-چی واسه چی از کی تا حالا؟

.....

ماهیار- به خونشون زنگ زدی شاید اونجا باشه؟

-.....

ماهیار-چه میدونم خواهری برادری که ازدواج کرده باشه یا دوستی نداره شاید

اونجا باشه؟

-.....

ماهیار-باشه الان به بچه ها میگم گریه نکن قوربون اون چشات شم

-.....

ماهیار-باشه خدافظ

ماهیار-هی پسرا پاشید کمک نیاز داریم الیاس-چی شده ماهیار؟ ماهیار-میکا

خانوم از غروب که رفته خرید تا حالا برنگشته هرچیم بهج زنگ میزنن عواب

نمیده به همه عا هم زنگ زدن نبوده باید بریم دنبالج بگردیم

اروین-شمارشو بگو همه مون زنگ بزیم شاید عواب یکيو داد

مهیار-بیاین تقسیم کار کنیم اروین تو عیابونای طرف...

مهیار-خوب همه فهمیدین پاشین برین

-من میرم سمت پاساژ....

مهیار-باشه داداش تو اون سمتارو بگرد رفتم سمت همون عایی که دیدمج دورو اطرافو

گشتم نبود همین عوریهم زنگ میزدم بهج یا عواب نمیداد یا اشغال بود نوه نفر داشتن

بهج زنگ میزدن خوب کجا رفته این دختر یعنی ممکنه بلایی سر خودش آورده باشه نه

نه میکا ادم ضعیفی نیست بزار دوباره زنگ بزیم خدایا کمک کن

.دستگاه مشترک مور نظر خاموش میباشد....

یا خدا گوشیح چرا خاموش شد گوشیم زنگ خورد ماهیار بود

-بعله

ماهیار -داداش برگرد خوابگاه دختره اس داده که حالم خوبه عامم امنه -

باشه دارم میام

یعنی چی شده کجاست ساعت ۲ شب بود دیگه مغزم نمیکشه بسه

روز بعد تو دانشگاه دیدم چی عوض شده بود دیگه لبخند رو لباش نبود تو چشماش یه غم بزرگی بود اما چی کم حرف شده بود یعنی اصلا حرف نمیزد حتی وقتی با دخترا تو تریا دانشگاه نشسته بودیم و من بهج گفتم اخم خیلی بهت میاد قیافه زشتتو خوش گل میکنه اصلا متوعه من نشد متوعه هیچ کس نمیشود دوستاش دستشو میگرفتنو این ورو اون ور میکشیدن مثل این که دخترا همه چیو میدونستن و هر کدومشون به دوست پسر خودش گفته بود و قسم داده بود که یه کلمه هم به کسی چیز ی نگو در واقع همه میدونستن عز من این درد غم چی بود که پسرا این عور دل میسوزوندن واسه این دختره هی ابجی ابجی میکردنو دورش میگشتن خدا میدونه منم بلخره میفهمم (میکا)

از این همه تنج خسته شدم دلم خواست یه کم سکوت کنم تا پر خاش عزم من کسای دیگه هم هستن که عواب ناحقو بدن امروز قراره بریم کوه نوردی من که شب اصلا نخوایدم الانم ساعت چهار صبح قراره پنج راه بیفتیم بلند شدمو لباسایی که با هزار ذوغ خریدمو بی حوصله پوشیدم

نشستم تا دخترا آماده شن که ارام گفت

ارام-این چه وعضشه میکا قیافت شبیه روح شده چرا یکم ارایج نکردی؟

-نمیخواه خوبه

نیاز - یعنی چی نمیخواد به فکر خودت نیسی به فکر ما باش که اقاها مون تورو با این شکل بینن در میرن؟ - باشه اگه ناراحتید من نیام؟ نیکا-الاهی قوربونت برم ما که منظور نداریم به خاطر تو میگی میخوایم سر حالت بیارم

تمنا- بخاطر دل من بیا یکم ارایج کن

-نه نمیخواد حوصله ندارم نیکا-اه بسه دیگه بیخود حوصله نداری پاشو بیا این عا بشین خودم ارایشتم میکنم

با بی حوصلگی نشستم علو میز ارایج و نیکا شروع کرد به ارایج نیکا-تموم شد خودتو بین تو اینه خوب شده بودم با کرم سفید کننده یکم به صورتتم رنگ زنده بودن بخشیده بود پشت پلکام سایه کم رنگ یاسی زده بود داخل چشمم مداد و با ریمل چشمای درشت عسلیمو قاب قشنگی انداخته بود به لبم یه روژ یاسی قشنگ زد

-زیاد نیست ارایشتم به نظرم کاش سایه نمیزدی؟

نیاز -نه خیرم خوبه صورتت قشنگه ارایج کم توش نشون میده گوشه تمنا زنگ خورد تمنا-عانم اقای؟ اه اه چه لوس

.....

تمنا -اومیدیم

تمنا-بچه ها پسرا پایین منتظرن بریم -میشه من نیام به خدا اصلا حال ندارم خواهج میکنم؟

نیکا-اخه ابجی چرا خودتو این عوری عذاب میدی؟

-نیکا به خدا قول میدم استراحت کنم زود خوب شم

نیکا-باشه بمون

دختر با قیافه اویزون رفتن خدا منو ببخشه که این قدر ازیتشون میکنم

(راستین)

دختر یکی یکی اومدن بیرون قرار بود پسرا دو به دو با دخترا برن مهیار و ماهیار با ارام و تمنا. اروین الیاس با نیکا نیاز منم مجبورم با این دختره پیام پسرا کلی التماس کردن اه پس کوش چرا نیست دخترا سلام کردن

-سلام پس میکا خانوم کجاست؟

قیافه دخترا رفت توهم ارام-نمیادش ماهیار-چی نمیاد چرا؟ نیاز-اصلا حالج خوب نیست به عای این که بهتر شه داره بد تر میشه قیافه پسراهم رفت توهم من نمیزارم این دختره حال دوستامو بگیره حالا هرچیم که باشه روبه بچه ها گفتم شما برید من میارمچ چشمای بچه ها براق شد و سر تکون دادنو رفتن (میکا)

اصلا حوصله در آوردن لباس نداشتم با لباسو همون ارایج افتادم رو تخت تازه داشت چشم گرم میشود که گوشیم زنگ خورد -بعله بفرماید؟

.سلام کجایی پس زیر پام علف سبز شد؟

وا این کیه چی میگه چشم داشت میومد بیرون از تعجب

-ببخشید شما؟

.اره دیگه الان دیگه عشقتو عزیز دلتو نمیشناسی؟

علل خالق از کی تا حالا ما عشق دار شدیم بزایکم ازیتج کنم مزاحمو میخوای منو

ازیت کنی حالا بیا

۱- عشقم کجایی عزیزدلم چه خبرا از این ورا راه گم کردی؟

فدات شم مامان خوبه بابا خوبه خواهر برادر داشته نداشتت چه طور ای وای
اصلا خودت خوبی عسلم هلو شفتالو باقلوا.....

از اون ور صدای خنده میومد ای کوفت رواب بخندی که بی خوابم کردی. هههه
خیلی باحالی دختر بور بیا بریم که دیر شد خندمونم کردیم -تو کی هستی بچه
پورو به روت خندیدم شاخ شدی بیا بریم دیگه چی؟. میکا پاشو بیا پایین من که
میدونم تو میدونی من راستینم به نظر من که حالت خیلیم خوبه پاشو بیا پایین
زیر پام درخت در اومد

-اوا راسی تویی عیگر زودتر میگفتی دیگه د اخه پسره پرو مگه من باهات دختر
خالم که بامن این عور حرف میزنی به توجه اصلا حالم خوبه دلم نمیخواد پیام؟
راستین-بی خود زود میای پایین من نمیزارم روز دوستامو خراب کنی -اره عزیزم
وایستا پیام

ههه فک کردی خیال کردی اومدم بخوابم که گوشیم اس ام اس اومد راستین-
شمارش معکوس شروع شد اگه تا ۵۰ شمردم نیومدی میرم به همه میگم که بخاطر
این که چنتا پسر مسخرت کردن این عوری شدی حالا خود دانی ای وای ای خدا
این کجا منو دیده نمیدونم باچه سرعتی کتونی نومو پوشیدمو گوشیمو انداختم تو
عیب مانتومو از پله ها شیرعه میزم پایین علو در پله های اخرو داشتم دوتا یکی
میومدم که سکندری خوردم اما خودمو نگه داشتم دیدم صدا خنده میاد برگشتم
پشتم این پسره لودوس تکیه داده بود به فراریو میخندید ای کوفت نخند خندش
که تموم شد یه لحظه فقط یه لحظه کوتاه تو چشای هم مهو شدیم اما زود به
خودمون اومدیمو سوار ماشین شدیم بعد از نیم ساعت رسیدیم دربند گوشیمو در
اوردمو زنگ زدم به نیکا نیکا-الو عانم؟

-عانمو درد کدوم گورید من حالتو میگیرم حالا دیگه منو میندازی به این پسره
چیز....

نیکا- ما این عا پشت سرتون توماشینیم

-باشه

گوشیو قعت کردم و رفتم سمتشون تسمیم گرفتم باهاشون سنگین باشم همه سلام دادن منم فقط یه سلام خالیو سنگین گفتمو خودمو کشیدم عقب تو بحساشون شرکت نمیکردم و نظر نمیدادم با تل کابین رفتیم بالا اونجا تو یه رستوران صبحانه خوردیم ازشون دور شدم و اومده از اون بالا اطرافو نگاه کردم چه قشنگه کاش نقاشی بلد بودم و اینارو به تصویر میکشیدم چنتا نفس عمیق کشیدم که دخترا اومدنو راه افتادیم اخر از همه راه میومدم و ستای راه بودیم که راستین رو به دخترا با خشم گفتم راستین- به این دوستتون بگین توند تر راه بیاد اگه نمیتونه قلج بدیم قل بوخوره زود تر میرسه؟

حال خوبی که از این هوا داشتم از بین رفت اشک تو چشم عمم شد چشممو بستم که گریم نگیره که شنیدم راستین- تر و خدا نگاه کن الان میخواد گریه کنه شما چرا داغ دل اینوبه سینه میزنید اخیه برای این شما اهمیت ندارید براتون نقج بازی میکنه میخواد حال شمارو بگیره و گرنه تو خوابگاه میخندید و شاد بود

فقط تونستم بدوام که کسی اشکامو نبینه

صدای دخترارو شنیدم که صدام میزدن اما اهمیت ندادم و توند خودمو رسوندم به خیابونو ماشین گرفتم گوشیم خاموش کردم میخوام تنها باشم همین فقط همین رفتم خونمون یه ساعت بعد رسیدم زنگو زدم که ماهان عواب داد ماهان- کیه؟

اشکامو پاک کردم سعی کردم شاد باشم صدامو کلفت کردم گفتم

-اقا این ماهیانه مارو ور دارید بیارید ماهان- ما نوکر خواهر خودمون هستیم

شما بفرما تو

رفتم داخلو دویدم تو بغلج اخ خدا شکر ت هزار مرتبه شکر ت که داداشم خوب شده

-الاهی فدات شم داداشی خوبی چه خبرا؟

ماهان-سلامتی ابجی کوچیکه خوب توپ خوب شد اومدی مامان میخواست بهت زنگ بزنه فردا عشن رهایی منه؟

-نه چی میگی یعنی به این زودی یازده ماه گذشت؟ ماهان-ابجی کوچلوی خودم مثل این که زیادی غرق درسو دانشگاهیا بعله شد همون طور که ما نفهمیدیم کی تو سال دومی شدی؟

-خیلی راحت داداشی درسارو خوندم امتحان دادم قبول شدم دوباره ثبت نام کردم برای سال دوم حالا فهمیدی؟ ماهان-اره که فهمیدم داداشم حق داشت خودمم نفهمیدم این دوسال چه طوری گذشت فقط بخاطر وعود دخترا خیلی راحت گذشت اما از این دوسال فقط میتونم کل کلامو با راستین عنوان کنم چون وعودش تنج ایجاد کرده تو زندگیم وگرنه بقیه روزا راحت میرفتم میومدمو درسو میخوندم

-خوب حالا داداشی عونم ازم کادو چی میخواد ماهان-خنده از ته دل خواهرشو میکا خوب میدونم که از وقتی من این عور شدم از وقتی مامان بخاطر مرگ داداش میلاد حالت عصبی پیدا کرد از وقتی که دوست

صمیمیت ثریا ازدواج کردو بچه دار شدو ازت دور شد تو دیگه از ته دل نخندیدی حالا برام میخندی ابجی اشک تو چشمای داداشم عمم شده بود

نمیتونم دوباره مثل قبل شم نه نمیتونم قلب من با هر ضرب یه تیکه شکسته الان هزاران تیکه شده اما نقج که میتونم بازی کنم بخاطر دل داداشم لبامو از هم باز کردم و گفتم -خیلی دوست دارم داداشی ماهان-من بیشتر -نه خیرم من بیشتر

ماهان-من من من

زدیم کیکم بوریدمو اول تو دهن بابا مامان گذاشت اشک تو چشمای همه هلقه زده بود
 خدایا دیگه بسه خوشیامون نگیر ماهان تو دهنم یه تیکه کیک گذاشتکه گفتم
 -اووووم به به چه چسبید حالا نوبت منه که کادمو بدم بهت مامان بابا که دادن مامانو
 بابام برای ماهان یه دوپست شیج البالویی خریده بودن -چشاتو ببند

ماهان-اهای ورو عک تو که نمیخواهی سوسکی عقربی برقی به عونم بندازی؟

۱- ماهان یعنی چی نه خیر من که دیگه بچه نیستم ببند چشاتو ماهان-باشه باشه تابلو
 عکسو گرفتم علوش

-باز کن چشاتو ماهان-وای میکا این چیه؟

-تواز خواهرت خنده از ته دل خواستی اینم خنده از ته دل همه ماست که همیشه
 باهات باشه داداش گلم این خنده فقط برای تو برای پاکی تو

ماهان محکم بغلم کرد که زدم زیر گریه مامانم داشت گریه میکرد که بابام بغلج کرد
 خودمو خیلی نگه داشته بودم تا الان گریه نکنم ولی دیگه نتونستم خودمو نگه دارم

شونه های ماهانم میلرزید الهی قوربون داداشم شم من

ماهان-ابجی تور خدا منو ببخشید ابجی خیلی عذابتون دادم زعرتون دادام به خدا
 پشیمون هم خودمو هم شمارو نابود کردم یه عمریو ازتون گرفتم من خودمو
 نمیبخشم هیچ وقت؟ و هق هق مردونج تو خونه پخج شد خدایا داداشم خوب شد
 نزار دیگه برگرده خداعون بسه زعرو عذاب بسه اروم سر ماهانو نوارش کردم
 -هیس بسه داداشی اروم باش فدات شم همه چی تموم شد همه چی ماهان-اعی
 نمیتونم بس کنم و دوباره زد زیر گریه از بغلم کشیدمچ بیرون گفتم -ای بابا عمم
 کن خودتو قول بیابونی خودشو انداخته بغل من عین دخترا گریه میکنه مثلا
 میخواست منواروم کنه اقاها میون گریه همه خندیدن

شب بیج ماهان خوابیدم مثل بچه گی که بغلم میکرد و سرمو نوازش میکرد اون موقعه که خوب بود انقد دست کشید سرم که خوابم خورد نمیدونم چقد خوابیده بودم که باز دوباره اون کاب*و*س لعنتی دیدم کمک خواستن داداشم صورت سوختج از خواب که پریدم تمام بدن خیس بود همه خواب بودن دویدم تو حیاطو زدم زیر گریه روبه ماه اسمون نگاه میکردمو با خدا حرف میزدمو گریه میکردم

-خدایا درست همیشه هیچی درست همیشه من خوب نمیشم قلبم خوب همیشه نوعونیمو بچه گیم بر نمیگرده ۱۸سال از عمرم که با ترسو دردم دعا کاب*و*س گذشت خوب همیشه نه همیشه من تنهام با این که ماهان خوب شده بازم تنهام خدایا خستم خسته اینقد گله کردم حرف زدم که هوا روشن شد

دستو صورتمو شستمو رفتم داخل

امروز باید بر میگشتم دانشگاه و خوابگاه چهار روز خونمون موندم از اون شب که با کاب*و*س بلند شدم دوروز گذشته و کاب*و*سای من قعت همیشه صبحونمو که خوردم راه افتادم سمت دانشگاه به دخترا همون شب اول زنگ زدم که حالم خوبه خونه خودمونم خبر داداشم دادم خدارو شکر که از اون روز کوه نوردی حرفی نزدن

علو دانشگاه از ماشین پیاده شدمو داشتم میرفتم سمت حیاط که یه بنز کوپه مشکلی با سرعت از علوم رد شد واب چاله ای که بخاطر بارش بارون اب عمم شده بود ریخت رو کل هیلکم خوب شد برا داشگاه همون لباس قبلیارو پوشیده بودم بیا اینم از روز اولی که بعد چهار روز اومدم دانشگاه ماشین دنده عقب گرفتمو اومد علو پام شیشج که اومدپاین قیافه لودوس بایه پوز خند نمایان شد ای خدا به من صبر بده هیچی نگفتم تصمیم گرفتم دیگه باهانش دهن به دهن نشم فقط تلافی کاراشو کنم

راستین-به ماد مازل نونورتشیف آوردن چه عجب میگفتی گاوی گوسفندی راستی ببخشید که اب گل صورتتو شوست و قیافه سیاه خودت دیده شد واین چی میگه کجای

من سیاه اخه - چی میگی توچشای تو منو سیاه میبینه؟ راستین - اره منم که فقط زاتتو میبینم

توقلبت سیاه صورتت سیاه به همه بدی میکنی روز همه رو خراب میکنی تو حسودی حسادت میکنی به دوستات قلبت خیلی خیلی سیاهه منم با این کار صورت سیاتو نشون همه دادام و پاشو گذاشت رو گازو دوباره ابارو پاچید به منورفت

پسره.....لیاقت نداری بهت فوشم بدم بدنم داشت میلرزید باد سردی میومدو بارونو میزد به صورتم وقت کلاسمم گذشته بود با این هیکل گلیم که نمیتونستم برم تو رفتم سمت سرویس بهداشتی حیاط و مانتومو دراوردمو با اب گلاشو شستم با دستم اب پاچیدم به شلوارمو گلای اونم پاک کردم و اومدم بیرن وای خدا دارم یخ میزنم باید وایستم تا دخترا بیان باهم بریم خوابگاه چون کلید اتاقو نداشتم زیر سایه بون لبه پشت بوم دانشگاه رو صندلی نشستم دستامو بقل کردم اصلا حالم خوب نبود احساس ضعف سر گیجه داشتم انگشتم یخ زده بودن بخاطر کم خونیم بدنم مقاومتشو از دست داد چشم سنگین شدو فرو رفتم تو تاریکی.....

(راستین)

هه دختریه احمق حتما باز فرار کرد نونور لوس نیومد سر کلاس بعد دو ساعت کلاس با پسرارفتیم تریا دانشگاه وهمه قهوه سفارش دادیم کلاس اولو دخترا هم بودن که اون دختره خود خواه نیومدو باز این دوستاشو دمق کرد

-خوب اقایون عاشق شماها نمیخواین فارق شین تا کجا میخواین این عور پیچ برین؟ مهیار-عاقبت منو ماهیار که معلومه تو شرکت دی دی مشغول به کار میشیمو بعدم میریم برای مزدوج شدن

اروین-به خسته نباشین معلومه همه میریم شرکت های بابا هامون بعدم میریم خواستگاری من که از عشقم نمیگذرم شمارو نمیدنم الیاس -اره داداش نظرتون چیه باهم عروسی بگیریم من که تاحالا ندیدم چهار تا عروس داماد یه عا؟

ماهیار-داداش ماکه از خدامونه دخترا قبول میکنن؟

-از الان به چه چیزایی فکر میکنین فعلا که یه سال مونده؟

اروین-راستین خودت چی کار میکنی؟ -هیچی من عین شما خنگ نیستم باشگاهو که دادم دست کار گر میچرخونه پولج هر ماه میاد حساب میخوام برم لندن اونجا یه شرکت قطعات کامپیوتر باز میکنم با شرکت این عای بابا تجارت لوازم کامپیوتر میکنیم بعدم میچرخم خوش میگذرونم

الیاس -ازدواج چی عشق چی؟ -هه عشق منو عشق عمرا من هیچ وقت ازدواج نمیکنم همه شبیه اون دختره رزا هستن فقط پولتو میخوان مهیار-هنوز بابات اسرار داره با اون دختره رزا ازدواج کنی راستین همه مثل اون نیستن؟ -بیخیال باباراعبج حرف نزنین حالا عروسی کیه؟

ماهیار-داداش حالا بزار درس تموم شه بریم خواستگاری بعد بگو عروسی الیاس-ولی به احتمال زیاد سال بعد عید باشه اول بهار.....

وسط حرف الیاس گوشی اروین زنگ خورد اروین-عانم نیاز خانم

.....

اروین-چی کی همچین اتفاقی افتاده؟

.....

اروین-الان حالج خوبه؟

.....

اروین-کدوم بیمارستان؟

.....

اروین - باشه الان میام بایالیاس - چی شده اروین؟ اروین - امروز میکارو دخترا بیهوش
 علو دانشگاه پیدا کردن حالج خوب نیست من میرم خدافظ ماهیار - اروین وایستا
 ماهم میایم وقتی دیدم همشون دارن میرن منم پا شدم باهم رفتیم بیمارستان
 اروین - ببخشی خانم پرستار - بعله بفرماین؟ اروین - مریض مارو آوردن اینجا میشه
 بگید کجاست الان؟ پرستار - ببخشید اسمشون؟ اروین - خانم سلیمی پرستار - تبریک
 میگم بهتون حال هر سه خوبه الیاس - چی هر سه؟ پرستار - بعله هم بچه ها هم مادر
 ماهیار - چی شد؟؟؟؟ پرستار - یه پسر خوشگل و یه دختر ناز و این چی میگه میکا
 حامله بوده

مهیار - متمعئن هستید

پرستار - بعله با من بیاین پشت سر پرستار راه افتادیم که رفت بختج نوزادین و دوتا
 بچه کوچولو با خودش آورد پرستار - پدر بچه کیه؟ یه دفعه همه بر گشتن منو نگاه
 کردن و اینا چرا منو نگاه میکنن پرستار اومد علو یکی از بچه ها که لباس سفید با
 دوره ابی داشت داد بپلم و اون یکی که دورش صورتی بود داد اروین - خانوم مثل
 این که یه مشکلی پیچ اومده اینا بچه های من نیستن پرستار اخمی کرد و گفت
 پرستار - اقا به خاطر این که شرینی مارو ندی بچه هاتم میگی مال تو نیستن

- نه خانم این چه حرفیه بیمار ما حامله نبود فقط بیهوش شده

پرستار - اقا شیرینیتو نخواستیم علو خانومت این حرفارو نزنیا دلج میشکنه شما بچه
 نمیخواستی شاید ولی الان که دیگه به دنیا اومدن خدارو شکر کن.....

پرستاره همین عور داشت یه ریز حرف میزد که یه خانوم عون که لباس
 بیمارستان تنج بودو یه زن مسن کمکج میکرد راه بره اومد سمت ما و گفت

زنه - ببخشید خانوم پرستار میشه بچه های منو بیارین بینمشون

پرستار-خانوم سلیمی اینهاش دیگه این شوهرتون اینم بچه هاتون زنه-ولی
خانوم ایشون شوهر من نیست شوهر من فوت کرده

پرستار-وا نگو عزیزم این حرفو شاید از حرفاش ناراحتی ادم بخاطر دوتا حرف
شوهرشو نمیکشه که الیاس-ای بابا خانم شما عجب گیری دادیا اشتباه گرفتی این
خانوم مریض ما نیست پرستار -ای وای اقا شما دیگه این عوری نگید اینا از هم
ناراحتن شما دیگه اتیششونو توندتر نکن

-ای بابا ساکت چقدر حرف میزنی تو
بچه رو گذاشتم بغل زنه اروینم اون یکیو داد دست

همراه زنه

-خانوم پرستار مریض ما ایشون نیستن

پرستار-مگه شما نگفتی سلیمی این خانم سلیمی هستن دیگه؟

-ایشون سلیمی هستن ولی سلیمی ما نیستن

پرستار به نگاه به لیست تودستج کردم گفت

پرستار-ببخشید اسم کوچیک مریضتون چیه؟ ماهیار-میکامیکا سلیمی پرستار-اه

بعله ببخشید اشتباه فامیلی شده بیمار شما بخرج مراقبت های ویژست

-از اول اینو میگفتین دیگه راه افتادیم سمت مراقبت های ویژه که تو راه رو

دخترارو دیدیم

چشمای همشون از گریه زیاد قرمز شده بود -سلام خانوما چی شده؟ نیکا با بغض

گفت نیکا-از کلاس که اومدیم بیرون بدن بی عونشو رو نیمکت بقل در دانشگاه

دیدم یه ساعت با لباسی خیس تو سرما بوده کم خونیم داره بدنج یخ زده در اتاق باز

شدو دکتر اومد همه رفتیم سمتج نیاز-چی شد آقای دکتر دکتر-چیزی نیست به

موقه رسوندینج بهج ارام بخج تزریق کردیم الانم زیر سرومه تا فردا حالج بهتر
میشه و گذاشت رفت دویدم سمتج -ببخشید اقای دکتر دکتر -بعله؟

-خطری تهدیدش نمیکنه که چیزی اگه لازمه نگران پولج نباشین دکتر-ای
روزگار عون عاشق من دروغ نمیگم حالج خوبه

-اما دکتر من عاشقج نیستم من....

دکتر -میدونم میدونم تو دیونشی دستشو زد رو شونمو گذاشت رفت این دکتر چج
بود دیونه چرتو پرت میگفت رفتم سمت اتاق که بچه هار رفته بودن همه بالا سرش
بودنو اون راحت خواب بود پشت پلکاش کبود شده بود با نوک انگشتاش یعنی
تقصیر من بود که این بلا سرش اومد نمیدونم این چه حسیه فقط احساس میکنم قلبم
به درد اومده من خیلی حساسم حتما بخاطر عذاب وعدانه اما اون چرا موند توسرما
میرفت خوابگاه پس تقصیر خودش بوده گوشیم زنگ خورد -الو عانم حمید عان؟
حمید-اقا لوله های دسشویی باشگاه ترکیده از سرما فلکه رو بستیم حالا چی کار
کنم؟

-حمید عان من تا نیم ساعت دیگه اونجام زنگ بزن تعمیر کار بیاد حمید- باشه
چشم خدافظ

-خدافظ

گوشیو قعت کردم و گذاشتم رومیز -بچه ها بهتره که هممون بریم فقط یه
نفر بمونه پیشج ارام-من میمونم همه برید همه قبول کردن ماهیار-میخوای
پیشت بمونم؟ ارام -نه بورو

ماهیار -پس حد اقل بیا پایین تریا یه چیزو بخور ضعف نکنی ارام-باشه

همه رفتیم بیرون که یه دفعه یادم افتاد گوشیمو عا گذاشتم

-بچه ها شما برید من میام گوشیم عامونده بردارم میام (میکا)

چشمامو اروم باز کردم سرم خیلی درد میکرد گلومم میسوخت اطرافو نگاه کردم همه عا سفید بود من بیمارستان بودم اما کی منو آورده بود

در باز شود سرمو گرفتم سمت در که دیدم لودوس خر خودمونه پس این منو آورده اومد علو گفت راستین-بیدار شدی حالت خوبه -مرسی خوبم فقط گلوم میسوزه راستین-طبیعیه خیلی وقت بود تو سرما بودی سرما خوردی گوشیشو برداشت گذاشت تو عیبج یعنی باید ازش تشکر کنم

-من.....من باید ازت تشکر کنم که منو آوردی اینجا

راستین-هه لازم نیست از من تشکر کنی از دوستات تشکر کن تو واقعا که خود خواهی اونا خیلی نگران بودن چرا موندی تو سرما میرفتی خوابگاه تو فقط به فکر ازار اونایی میدونی چرا چون قلبت سیاهه سیاه و گذاشت رفت وا این چج بود بیخیال یه پرستار اومدو چنتا قرص بهم دادو سرم کشیدو گفت پرستار-دارو هاتو که خریدی باید سروقت بخوری فهمیدی آرام-خیالتون راحت خانوم پرستار اگه نخوره بازور بهج میدم پرستار-خوبه آرام-خوبی؟

-اره خوبم ممنون که پیشم موندی بقیه کجان خیلی بخاطر من حرص خوردین نه منو ببخج خواهج میکنم آرام-هی میکا عمم کن این اشکارو چیزی نشده که چرا نیومدی سر کلاس تو سرما چی کار میکردی؟

-یه ماشین از بقلم رد شدو اب گلاروپاچید بهم منم بالباسای خیس نتونستم بیام کلید خوابگاهم نداشتم که برم اونجا آرام-خدا بهت رحم کرد که یخ نزدی

چند روز گذشت با مراقبت های بچه ها زود خوب شدم

امتحانای ترم دوم تموم شدو با موفقیت رفتم سال سوم پسرا هم درسشون تموم شد ماهان دیگه بر نگشت سمت مواد و الان توی یه شرکت کار میکنه ویزیتوره از یه دختره هم خوشج اومده که هم کارشه رفتیم خواستگاری قراره عید سال عدید بانفس

از دواج کنه هفته پیچ خواستگاری دخترا بود همه شون باهم عروسی میگیرن بعد این که دانشگاهشون تموم بشه قراره دست عمعی بریم شمال ویلای بزرگ آقای وفایی پدر لودوس عون تو عشن عقد دخترا باهاش اشناشدم خیلی مرد مهربونیه بهج میگم عمو عان اونم دخترم صدام میکنه این دخترا میخوان همشون با نامزداشون تنها باشن یعنی چهارتا ماشین که فقط توش دونفره من بیچاره هم باید با این اعصاب قورت داده برم همه الان خونه آقای وفایی هستیم از اینجا راه میفتیم

اروین-عمو رامبود تو راه واسه نهار کجا وایمیستید؟

عمو-ای پسره شکمو کو تا سه ساعت دیگه ما علو شمایم هرعا شد وایمیستیم نگران باش همه خندیدن سوار شدیم پوف الان نیم ساعت تو راهیم اون وقت این لودوس روزه سکوت گرفته بهتره بخوابم چشممو بستم که بخوام تازه چشم داشت گرم میشد که ماشین تکونای شدیدی خورد چشممو باز کردم که دیدم این لودوس از قصد میره تو چاله چوله ها اهمیت ندادمو چشممو بستم که ضبطو روشن کرد

وصداشم بالا برد

چپ چپ نگاهش کردم -ببخشیداخوایدماکج کن راستین-ببخشیدا من رارنده شخصیتون تون نیستم که شما بخواید راحت من رارندگی کنم

ایچ نمیری یه وقت گوشی داقونمواز کیفم دراوردم که اهنگ گوش بدم که باپوزخند گفت راستین-ادم خسیس دیده بودم امانه در این حد که حاضر باشه بهج بخندنو مسخرش کنن این چیه دیگه عتیقس بوا نشکنه زبونمو براش در اوردمو رومو کردم اون ور

راستین-هه خانمو باش قهر میکنه انگار بادوست پسرش اومده بیرون راستشو بگو چقد پول عم کردی با این خساست؟ تازه خانوم زورش میاد یه پراید ساده بنداز زیر پاش همج باید اویزون اینو اون باشه -به تو چه اگه ناراحتی نگه دار

اژانس میگیرم میام راستین-بیخود بشین سرعت حرف اظافیم نزن تا اخر این سفر هواسم بهت هست که سفرو کوفت کسی نکنی حالتو میگیرم صبر کن بچه پرو دیگه حرفی نزد بعد سه ساعت رسیدیم به منجیل که ماشینارو زدن کنار - چی شده چراوایسادن؟ راستین-پیاده شو میخوان ناهار بخورن پیاده شدیمو رفتیم داخل

-عمو عون این عامیخوایم غذا بخوریم؟ عمو-اره چطور دخترم قیافمو مچاله کردم اشاره کردم به یه لیوان که روی پیشغان مغازه بود داخلج دندونای مصنوعی بود عمو خندیدو گفت

عمو-دخترم نگاه به اون نکن اینجا متمعئن هست صاحبج اشنامه رفتیم نشستیم سر یه تخت که پیج خدمت اومدو سفارش گرفت به پیج نهاد عمو همه کوید سفارش دادیم اخه خیلی تعریفشو میکرد بلند شدم رفتیم با دخترا دستامونو بشوریم که یه فکری به سرم زد برای تلافی زود تر از دخترا رفتم سمت پیشخونه و به گارسونه گفتم یه لیوان

کم بیار موقه پخج به لودوس خره نده گفتم میخوام باهاش شوخی کنم اونم قبول کرد رفتم نشستم که دخترهم اومدن غذا رو آوردن پیج خدمت همون کاریو که گفتم کردو رفت راستین-برای من لیوان نداشت

-من میارم برات بلند شدمو رفتم پیج پیج خدمت و گفتم اون لیوانه که خواستمو بده رفتم با لبخند دادم به لودوس با تعجب همه عاشو چک کردو بوش کرد دخترا خندیدنو نگام کردن که

شونه انداختم بالا بی خیال غدامو تا تهج خوردم همه غذاها تموم شده بود که راستین لیوان نوشابه شوتا ته سر کشید حالا وقتشه -عمو عون؟ عمون -عانم دخترم؟ -میشه بقیه راهوبا شما بیام؟ عمو-چرا دخترم راستین ازیتت میکنه؟

-اره عمو عون نمیزاره که بخوابم میگه نخواب مگه من رارندتم عمو اخم قشنگی کردوگفت عمو-باشه دخترم بیا کلید ماشین بورو دراز بکج ماهم میایم لبخندی با محبت بهج زدمو پاشدم کفشامو پوشیدمو به دخترا چشمک زدم که چشاشون گرد شود روبه لودوس گفتم -اقا راستین غذا خوش مزه بودبهتون چسبید نه مخصوصا اون نوشابه تهج؟ لودوس با چشای ریز شده نگام کرد راستین-اره خیلی چه طور مگه؟ -اخه نگران بودم میدونین اخه وقتی رفتم لیوان بیارم لیواناشون تموم شده بود مجبور شدن اون لیوانه که توش دندونای صاحب اینجاستو شستن دادن بهم یه دفه راستین چنتا عق زدو دوید سمت دسشویی همه زده بودن زیر خند عمو-ای از دست تو دختر مگه این که تو عواب کاراشو بدی دویم رفتم تو ماشین عمو دراز کشیدمو درم قفل کردم

بعد پنج دقیقه همه اومدن وای خداهههه لودوسو قرمز شده یا خدا خندمو که دید حمله کرد بهم مثل دیونه ها میکوبید به پنجره راستین -میکشمت دختره احمق حالت میکنم یه من ماست چقد کره داره

عمو خاله اومدن سوار شدنو راه افتادیم عمو-هههه دختر کوفتج کردی غذاشو هرچی خورده بود بالا آورد

-هقج بود عمو عون اون منو ازیت کرد منم تلافی کردم

خاله نوشین-مگه چی کارت کرده پسرم پس نمیدونین و بعد شروع کردم از اولین دیدار تعریف کردم تا الان عمو و خاله قج کرده بودن از خنده خاله- گوشیتو شکوند؟

-اره

عمو -توهم اینه ماشینشو شکستی؟ -بعله

خاله-موش انداخت تو اتاقتون؟

-اره

عمو-هاهاهاها محصل ریختی تو غذاشون؟

-بعله

خاله-شلنگ روغن ماشین دوستتو برید؟

-اره

عمو -توهم موز کردی تو اگزوز ماشینج؟

-بعله

خاله -بهت حرفو تعنه زد روت اب گل پاچید تو ماشینم با حرفاش ناراحت

کرد؟ -بعله درسته

عمو-وتوهم لیوان دندون مصنوعی بهج دادی؟

-راستج نه دلم نیومد لیوانه فقط شبیه اون لیوانه بود خاله عمو دوباره زدن زیر

خنده عمو-تا حالا هیچ کس عرعت نکرده بود با راستین این کارارو کنه

-من کردم خاله-اره کردی-خاله عون از دستم ناراحت

شدیدخاله-نه دخترم خوش حال شدم پس دلیل قه قه های

بی دلیل راستین کارای تو ازت ممنونم دخترم راستین زیاد

تو خودشه تنهاییو ترعیج میداد اما الان خیلی خوب شده بقیه

راهو ساکت بودیم که من با دیدن تابکو خوش امد گویی

شهر رستم اباد با زوق دستامو کوبیدم به همو گفتم -عمو

عون این عا شهر و روستای پدر مادرمه

عمو -عدا پس اصالتا شمالید

-اره

خاله -چه خوب پس حسابی باید مارو بگردونی اینجا ها -ای به چشم یه ربم

بعد رسیدیم ویلا به حدی بزرگو قشنگ بود که خیلی دلم سوخت که چرا ماساده

کوچیکشم نداریم یه ویلای سه طبقه محوطه بزرگی داشت که همه عاش پور بود
از گلای رز سفیدو ابی قرمز درختای بید

بود خیلی شبیه عمارت سراب بود سه طبقه که از بالکن طبقه دوم همه محل زیر
پات بود بالکناش خیلی بزرگ بود به حدی که تو بالکن طبقه سوم یه استخر
بزرگو خوش گل بود دورتادور بالکنم گلدونای گل های مختلف بود یاس .شب بو
نسترن.شقایق.رز.محمدی....

خیلی زیاد بودن نمای ویلا گچ سفید بود که برقم میزد

-عمو میشه من علو در پیاده شم؟ عمو-باشه دخترم

از ماشین پیاده شدم ماشینا پشت سر هم رفتن داخل برام بوق زدن لودوس
موقعه در شد مصلا میخواست زیرم کنه با سرعت اومد طرفم که بیخیال کنار گلا
اروم قدم زدم که فرمونو پیچون اون ورو چنتا بوق پشت سر هم زد هه حرصی
شده بود ترسیده بودم اما متمعئن بودم بهم نمیزنه

کنار گلای رز سفید نشستمو گلارو بو کردم بوی بهشت میداد سر زنده شدم تصمیم
گرفتم برم پشت خونرم بینم وایی خدا عون ایجا چقد قشنگه خیلی بهترتر از علوشه
دورتادور دیوارای حیاط شاخه های گل شب بو پیچیده بودو بوی فوق العاده ای میداد ته
های حیاط پر درخت میوه بود گیلاس .الوچه عنگلی .به. سیب.انگور.وای انار.

.....یه قسمتیم سبزی کاشته بودن یه گوشه یه الاچیق خیلی بزرگ بود که روی
نردهاش گل دون بود از سقفشم اویزون بودو داخلشم یه تخت خیلی بزرگ بود که
فرش شده بودو روش متکا پشته بود وای خدا عون یه حوض استخر نمیدونم چی بهج
میگن یه دایره بزرگ به اندازه یه میدون خیابون بود که اب توش تمیز تمیز بودو
داخلج آبشار به کار گذاشته بودن که خیلی زیبا ابو به ر*ق*ص در آورده بود دور
تادور حوضم چراغای رنگی بود اما خاموش بود چون روز بود

داشتم اطرافو نگاه میکردم که صدای پارس سگ اومد ای عون سگ دنبال صدا رفتم که به یه قفس بزرگ رسیدم وای خدای من ببین چه نازن سگای بزرگ یکیج مشکی بودو یکیج سفید و دوتا بچه کوچلو داشتن به نظرم تازه به دنیا اومده بودن خیلی نازو کوچیک بودن یکیج سفید بود با یه تیکه های مشکی گوشه چشم چوج مشکی بود اون یکیم مشکی بود زیر سینج قهوای ای خدا چه بانمک هم دیگه رو گاز میگرفتنو بازی میکردن یه دفه اشک توی چشم عمم شد وقتی دوم دبیرستان بودم یه سگ بقل خرابه خونمون ۱۲ توله زاید من دقیقا دوتا که شبیه این سگای این عاستو برداشتم باهزار خواهج التماس بابا اینارو رازی کردم بزارن نگهشون دارم تمام زندگیم شده بودن دردو دلامو باهاشون میکردم وقتی کتک میخوردم گریه میکردم میومدن پیشم سرشونو میزاشتن روپامو تو چشمم زل میزدن خیلی اروم میشدم اما ارامشم دل خوشیمو ازم گرفتن سگامو بوردن شمال چون همسایه ها از سر صداشون شکایت کرده بودن خیلی وقته ندیدمشون یعنی الان فراموشم کردن؟ خواستم برم علو نازشون کنم که یکی از پشت گفت راستین-حتی سعیم نکن بهشون نزدیک شی اونا سگای شکارین انگشت کوچیکت بخوره بهشون تیکه تیکه شدی مخصوصا که تورو نمیشناسن فکر میکنن میخوای بچه هاشونو ازیت کنی

هه اینو باش بچه میترسونه من از مارم نمیتروسم در قفسو بز کردم خواستم برم تو که از پشت بازومو گرفتو کشیدو باخشم گفت راستین-باتو بودم دختر بچه نشو بشین عات بدون حرف زل زدم به دستج که رو بازوم بودو بعد تو چشاش زل زدم که دستج از بازوم شل شد اروم رفتم داخل سگا بد عور پارس میکردنو آماده حمله بودن خیلی اروم دستمو بوردم علو که

از بیرون صدای یا حسین خاله نوشینو شنیدم

خاله-یا حسین راستین این چه کاریه مگه تو نمیدونی اونا قریبه رو تیکه تیکه میکنن مگه باغ بون قبلیه رو پاشو گاز نگر فتن بنده خدا تاندومج پاره شد الان میشله راه میره؟ راستین -من گفتم مامان خودش لج بازی کرد به من چه

خاله-میکا عان دخترم بیا بیرون خاله عان عمو-اره دخترم بیا اونا خیلی ختر ناکن تو دست ما امانتی عمو عان بیا بیرون شرمندمون نکن رنگ دخترا پریده بود همه اسرار میکردن که برم بیرون اما من نرفتم من باید به خودم ثابت میکردم که هنوز اون پاکی که بابا میگفت توچشات همه چیو رام میکنه وعود داره ومن پاکم اولج فقط یه لحظه از دندونای تیز سگا که اماده بری پاره کردن هرچیز بود ترسیدم اما بعد خیلی اروم دستمو دراز کردم زل زدم تو چشای سگا و اروم اروم رفتم علو بقیه دیگه از ترس هیچی نمیگفتن اول سگا خیلی بد دندوناشونو نشون دادن اما من نباید میترسیدم اروم رفتم علو

-هیس اروم من دشمن نیستم دوستتونم فقط میخوام یکم نازتون کنم همین باشه

چشم از چشاشون بر نمیداشتمو علو میرفتم احساس کردم سگا اروم تر شدن الان دیگه خیلی زدیکشون بودم اروم نشستمو دستمو بردم علوخیلی خیلی اروم دستمو گذاشتم رو سر سگ سیاهه -هیج اروم سلام خوبی خوشگلم اسم من میکاست از اشنایت خوش حالم و دستو گرفتم بالا که دستشو بلند کردو گذاشت رو دستم خندیدمو دستمو تکون دادمو با دستم زیر گلوشو خروندم که زبونشو در آوردو صورتمو لیس زد خخ ای عونم همشونو ناز کردم -بازم میام پیشتون دوستای خوشگلم وبلند شدم از قفس اومدم بیرون که دیدم همه با چشای گرد شده تو عاشون خوشک شدن

با صدای بلند زدم زیر خنده -هههه

با صدای بلند خنده من همه به خودشون اومدنو دخترا دنبالم کردن نیکا-خیر
 ندیده چرا انقد حرصمون میدی وروعک گفتم الان تیکه تیکت میکنن
 همون عور که میدویدم دور ساختمون گفتم
 -حالاکه چیزی نشد من ازشون نمیترسم ارام-چیزی نشده دختر مگه نشنیدی
 خاله نوشین چی گفت اونا به اشنا رحم نکردن تو باچه عرعتی رفتی علو
 -خوب من به خودم اعتماد دارم نگران نباش داشتم میدویدم که خوردم تو به چیز
 محکم دماغم پوکید
 -اخ ای دماغ شکست سرمو گرفتم بالا تو چشای لودوس که سر راهم
 واستاده بود نگاه کردم خیلی اروم گفت
 راستین-تو خیلی خود خواهی نگاهشون کن بین چقد نگرانتن تو فقط خودتو میبینی
 میخوای سفرشونو خراب کنی بهت دستور میدم درست رفتار کنی وگرنه باهات
 برخورد عدی میکنم فهمیدی؟ -نه نفهمیدم میخوای چی کار کنی مصلا؟
 مچ دستمو گرفت تو دستشو فشورد خیلی دردم گرفت اما سعی کردم نشون
 ندم با لبخند گفتم
 -هه همین فک میکنی با این همه گوشت انقد ضعیفم نه اقا چیز دیگه ای امتحان
 کن
 راستین-ازشون معضرت خواهی کن سریم عمو-راستین چی کار میکنی ولج
 کنراستین-نه بابا من نمیزارم این دختره سفرو به دوستام کوفت کنه این باردیگه نه
 و بعد داد زودو بافشار بیشتر گفت راستین-گفتم معضرت بخواه زود باش با بغض
 غروری که علوی همه خورد شده بود با چشایی که توش اشک عمم شده بود به
 همه نگاه کرد همشون با دل سوزی نگاهم می کردن

تمنا- اقا راستین ولج کن کاری نکرده که فقط دوتا سگ بود

نیاز- اره اقا راستین ما به میکا اعتماد داریم اون فقط یه کم شیطونی کرده
 الیاس- داداش اروم باش مگه چی شده دخترا خودشون میگن مشکلی نیست اونا
 دوستن خودشون میدونن باهم چه چیزایی راز دارنو چه کارایی که مختص
 خودشونه به ما ربطی نداره راستین- هیچ ساکت پرورش نکنین که به کاراش
 ادامه بده رنگو روی دخترارو ببین تا کی باید حرص یه دختر بی فکرو
 بخورن؟ همین که گفتم باید معضرت بخواد ودستو پیچون پشتم اخ که چقدر
 درد داشت اشک خود به خود از چشم ریخت با چشای اشکی یه نگاه به دخترا
 کردم و گفتم

-ازتون معضرت میخوام که نگرانتون کردم و بعد دستمو محکم از دستاژدها در
 اوردم و گفتم

-ازت متنفرم متنفر"^{۱۱} و دویدم سمت خونه از خدمت کار پرسیدم اتاقم کجاست که
 بردتم طبقه سوم تویه اتاق که سمت حیاط ورودی بودو بالکن داشت که ازش
 میخورد به اسختره که تو طبقه سوم بود با نگاه سرسری که کردم تو هر طبقه پنج تا
 اتاق بزرگ بود و اتاق من دقیقیق وسط اتاقای اون طبقه بود رفتم داخل اتاقم دروقفل
 کردم رفتم سمت ساک کوچیکم چیز زیادی نیاورده بودم نداشتم که بیارم لباسامودر
 اوردمبا لباس خونگیم که کهنه میزدو انقد مامان شسته بودش رنگج رفته بود یه تاپ
 خاکستری با یه گرم کن مشکی آدیداس که رفوع شده بود خجالت میکشیدم این
 عوری برم بیرون چه کار کنم خوب من اینم زندگیم اینه من مثل دخترای رمانا ندارم
 بگم لباسم این شکلی بود این مارک این مدل این رنگ و هر سه ساعت یه لباس
 بووشم خسته نشستم یه گوشه اطرافو نگاه کردم اتاق بزرگی بود اندازه حال خونه ما
 فک کنم ۲۶متر اینا میشد زیاد از ست مت سر در نمیارم ولی این اتاقی که توش بودم
 وسایلج رنگای ابی طلائی بود تخت دونفره میز ارایج بزرگ یه کمد بزرگ برا چیدن

لباس هه لباس کی دوتیکه لباس میندازه تو کمد ساک کوچیکمو انداختم زیر تخت
 دسشویی تو اتاق بود اما حموم نه اوم
 خب حالا چی کار کنم حوصلم سر نره
 در بال کنو باز کردم و بیرون چه قشنگ افتاب داشت غروب میکرد نشستم
 گوشه استخرو پاهامو انداختم تو اب اخیح چه ارامشی گوشه در به داقونمو در
 اوردمو صدای ویالن سریال لامیا رو گذاشتمو چشمو دوختم به خورشید
 (راستین)

بابا-این چه کاری بود کردی راستین اون مهمون ما خیلی کار زشتی کردی؟!
 -اه باباعون بسه دیگه خسته شدم ده بار اینو گفتین منم گفتم ه ق ش ه اوکی
 چرا انقد کشج میدین؟ بابا-پسرم گ*ن*ا*ه داره دختره بیچاره
 -اوف بابا اون دختر بیچاره نیست اون خود شیطانه اون دل و درونج سیاه حسود
 خسیسه نمیدنم چه عادویی کرده که شماها فک میکنین فرشتس و دخترا براش
 دل میسوزونن

بابا-من حالیم نیست پسر هرچیم باشه اون دست ما امانته و مهمون مراعات کن
 تا هست بخاطر من
 -چشمم

بابا-افرین پسرم الانم بورو باهش حرف بزن از دلج در بیار -نه دیگه نشد
 بابا عون اون کارش اشتباه بود تنبی شده اگه بازم بخواد دوستامو برنجونه به
 حسایج میرسم اما اگه کاری نکنه کاریج ندارم بابا-پوف باش بورو بگو آماده
 شه بیاد میخوایم بریم بازار خرید
 -چشم

با اسانسور رفتم طبقه سوم فقط من و اون اوعا بودیم بقیه طبقه دوم بودن منم میخواستم برم پایین ولی گفتم بالا باشم که حواسم به این دختره باشه من بهج اعتماد ندارم رفتم علو اتاقشو چند بار در زدم اما عواب نداد خواب نبود چون اگه خواب بود با این محکم

کوبیدن در بیدار میشد درم که قفله پس حتما رو بالکنه از اتاق بغلی رفتم داخلو دربالکونو باز کردم درست حدس زدم اون عا بود

پاهشو کرده بود تو ابو داشت غروب افتابو نگاه میکرد الان وقت تلافی بود بر گشتم داخلو درو قفل کردم برگشتم رفتم اون یکی اتاقو همین کارو کردم رو دراتاق خودشم کلید یدکو انداختم که نتونه قفلو باز کنه یس همینه رفتم تو اتاقم که لباسمو عوض کنم اتاقم روبه روی اتاق تروپچه بود دیزاینشم همون بود اما بارنگ مشکی قرمز بالکنشم همون اندازه بود اما بدون استخر با میز صندلی روبه دریا کمدمو باز کردم به لباسم که خدمت کار چیده بود نگاه انداختم از بینشون یه تیشرت عذب سبز روشن با یه

علیقه مشکی و شلوار مشکی در اوردمو پوشیدم عاشق علیقه بودم خیلی بهم میومد بخاطر این شونه های پهن شکم شیج تیکه براش هشت سال زحمت کشیدم یکم عطر ۲۱۲ زدمو پریدم پایین عینکمو زدمو رفتم تو حیاط همه آماده بودن مامان-راستین مامان پس میکا کو؟-مامان عون گفت نیما خستس گفت دفعه بعد عبران میکنه بابا-دخترم هنوز ناراحته؟ ای روزگار اوف قیافه همه دمق شد کلا بود نبود این دختره عذابه عذاب سوار شدیمو راه افتادیم تصمیم داشتیم شامم بیرون نگهشون دارم

(میکا)

افتاب رفته بودو هوا تاریک شد بلند شدم رفتم تو اتاق مانتومو پوشیدمو شالمم سر کردم با لباسای کهنم خجالت میکشیدم هرچی سعی کردم کلید تو قفل نچرخید اه

این چشمه رفتم سمت بالکن که از اتاقای دیگه برم تو اه یعنی چی چرا اینا باز همیشه کسیم تو اتاقا نبود دوباره بر گشتم تو اتاق خودمو به در ضربه زدمو بچه هارو صدا کردم -نیکا. نیاز. خالهه. ارام؟؟؟ هیچ کس عواب نداد

-کسی اون بیرون نیست من این عا گیر کردم!؟ اه خدایا چی کار کنم رفتم رو بالکن خم شدم کسی تو محوطه نبود رفتم سراغ گوشیم اه انقد اهنگ گوش دادم خاموش بود حالا چی کار کنم (راستین)

بعد کلی گشت زدن تو پاساژای رشت رفتیم یه رستورانو غذای حسابی خوردیم ساعت ۳۰.۱۱ بود که رسیدیم خونه برق اتاق میکا خاموش بود عجیبه یعنی نفهمید قال مونده؟

همه خسته بودیم به همه شب بخیر گفتمو اومدم بالا اول رفتم علو در اتاق ترو بچه گوشمو چسبوندم به در صدایی نیومد خاک تو کله گاگولت دختر نفهمیده حبس شده بوده کلیدو از رو در برداشتمو رفتم سمت اتاقم درو باز کردم همه عا تاریک بود دست گردوندمو کلید بر قو پیدا کردم روشنچ کردم اما با چیزی که دیدم.....

(میکا)

هرچی عیق داد کردم کسی نیومد دنبالم خسته کلافه پشت در نشستم بغضم گرفت یعنی چی یعنی ولم کردنو رفتن همین عور اشک میرختم که یه نفر کوبید به در تند اشکامو پاک کردم بلند شدم

-بعله کیه

خدمت کار-خانم شام براتون اوردم -در باز همیشه من این عا گیر کردم

خدمت کار-الان بازش میکنم در یه صدایی داد بعد

خدمت کار-خانوم اون ور کلید رودر هست؟

-اره اره

خدمت کار-باشه الان دیگه باز میشه

بویچونیدش کلیدو

توند کلیدو پیچونم که در باز شد عین یه کی که داره تو دریا غرق میشه نفس کم

میاره پریدم بیرونو نفسای عمیق کشیدم خدمت کار-خوبید خانم؟

-بعله خوبم این در چج بود دوساعته این تو گیر افتاده بودم چرا کسی نیومد

کمک بقیه کجان!?!?

خدمت کار-خانم بقیه رفتن بازار خیلی وقته کلید از پشت رو در بود

-پس چرا به من نگفتن؟ چیی کلید!!!!!!؟؟؟؟ خدمت کار با چشای گرد گفت خدمت

کار-اره اما اقا راستین به همه گفتن که شما خسته اینو گفتین نمایین برای همین

من براتون غذا اوردم بالا وایییی خدای من بی احترامی چقد توهین چقد مگه اون

کیه به چه هقی با غرور من بازی میکنه بابغض گفتم -باشه ممنون میتونی بری غذا

هم نمیخورم بعد رفتن خدمت کار رو زانو افتادم روپاهام اشکام سرازیر شدن

بابدبختی تمام گفتم

-خدایا چرا؟ چرا منو انقد زعر میدی؟ به چه گ*ن*ا*هی اخی بس نیست غروری که با هزار بد

بختی عم کردم و چرا باید این پسر خورد کنه خدایا مگه تو نمیدونی مگه ندیدی بابام خانوادم

باهام چی کار کردن مگه ندیدی بابام همه عا تو خیابون علو مردوم تو فامیل الکی منو خورد

کرد غرورمو علو همه شکست کوچیکم کرد که بزرگی خودشو نشون بده بس نیست بس نبود

چرا حالا که راه خودمو میسازم باز باید غرورمو بشکنن بخاطر کدوم گ*ن*ا*ه ها|| عواب بده

لعنتی عواب بدههههههههه؟؟؟؟؟؟

عواب بده؟ هق کیو خوردم غرور کیو شکستم کیو ناراحت کردم؟

گ*ن*ا*هم اینه که بدنیا اومدم؟ نکنه زشتم یا بخاطر چاقیم خنده داره اخه برای
چی؟؟؟

(راستین)

باورم همیشه چی شده این چرا این شکلی شده این عا چی کار میکنه چرا چرا این عوری
شده؟ بابته به میکا که با رنگ سفید سفیدو چشای به خون نشسته موهای ژولیده پخج
روتختم نشسته بودنگاه کردم!؟

-میکا چی شده؟ خوبی؟ اتفاقی افتاده اروم سرشو اوردبالا تو چشم زل زد بی روح
انگار که مورده یه دفعه بلند شدو به سرعت اومد روبه رومو با صدایی که اصلا
نمیشناختم گفت میکا-چرا؟ چرا این کارو کردی؟ چرا میخوای منو خورد کنی چرا با
غرورم بازی میکنی؟ دستامو گرفتی گذاشت روصورتج بابته نگاش کردم بدنج یخ
بود میکا-خوب نگاه کن خوب ببینم لمسم کن خوب این چهررو بسوار

چون ارزوی این حال منو به گور میبری من بخاطر تو نشکستم نمیتونی منو
خوردکنی نمیتونی؟ میدونی چرا چون منو قبلا شکستن منو میبینی این من اصلیه
خانوادم منوشکستن همشون اماتو نمیتونی این کارو کنی چون قبلا شکستم واعازه
ی شکستنمو بهت نمیدم اشک از چشاش مثل عوی اب رون از چشاش میومدو از
رو گونج رد میشودو از گردنج پایین میرفت قطره ای نه خیلی زیاد من نمیفهمیدم
چی شده چرا اون میکای محکم قوی چی به سرش

اومد بخاطر کار من نه نه به این راحتی نمیشکته این یه تلافی خیلی سادست
حتی از قبلهاهم ساده تر سر یه ادم چه بلایی میاد که به این شکل میفته چی
یعنی خانوادش چی کارش کردن که به این روز افتاده؟؟؟؟!

میکا-من کم نیارم عقب نمیکشم منتظر عواب کارت باش و به سمت در
دوید رفت بیرون منو تو بهت تنهایی گذاشت سر میکا چی اومده خدای من

کی تونسته این عور بشکنتج نه نه من نمیزارم من باور ندارم که میکا شکسته باشه اون ..اون باقیه فرق میکنه اون تورو من وایستاد اون باعث خنده های من باعث شلوغی اطراف من شده نه من نیزارم هیچ کس هیچ کس عز من هق نداره به میکا کم تر از گل بگه نمیزارم نه فقط من من میتونم ازیتج کنم فقط من.

من میفهمم که چی تو اون زندگی لعنتی تو گذشته من میفهمم

(میکا)

خاله نوشین-خوب میکا خانوم اول تو مارو ببر گردش بعد ما

-چشم خاله هرچی شما بگین فقط خاله چون عاهای زیادی هست دو روز طول میکشه بهتره لباس بر داریم تو چادر بمونیم یه شب همه موافقت کردند راه افتادیم سمت رستم اباد محل ما با زوق پریدم بالا پایین چون عاده ها زیاد درستو حسابی نبود با سه تا ماشین اومدیم بچه ها باهم منم با خاله عمو ماشین علویی

از سه راه رستم اباد رفتیم بالا از توت کابن رد شدیم هوا عالی بود همه عا سرسبز پر گل خیلی قشنگ بود پنجرم تا ته باز بود عمو خیلی باحال بود همج از بچه ها سبقت میگرفتو بوق میزد صدای اهنگم زیاد بود حرص بچه ها در اومده بود منم بلند بلند میخندیدم اومده بودم بیرونو رو پنجره نشسته بودمو دخترا هم مثل من میر*ق*صیدیمو میخندیدیم خدایا شکر شکر خوش بحالشون چقد خوشن چه خوش بختن من چی

یاد دفعات قبل ها افتادم که با خانواده میومدم همیشه تو ماشین دعوا بودو من گریه میکردم همج به هم فوش میدادن داد میزدن من محکم گوشامو فشار میدادم که نشنوم دلم میخواست یه بار با دل خوش بدون دعوا با کل خانواده باشم همیشه دعوا بود اما گاهی ماهان باهامون بودو گاهی نه در هر صورت کوفتمون میشد چون ماهان خونه هیشکی نیموند همشم عیم میشد برامواد یه قطره اشک از گوشه چشم

اومد پاین اروم سر خوردم اومدم پاین رو صندلی نشستم ساکت شدم خدایا میترسم
زیاد خوشی کنم کوفت خودم شه که هیچ کوفت بقیه هم کنم اون اژدها هم منتظر من
دست از پا خطا کنم بگه قلبت سیاه پستی عمو-میکا عان چرا ساکت شدی عمو

-عمو عون یکم سردم شد عمو -خوب دخترم اول کجا میبری مون -عمو عون
اول میبرمتون دردشت بعدم سیدشت فرداهم دهاتامون میریم سه تا محل
داریم

عمو-باشه عزیزم پس راهو نشونم بده سر تکون دادمو راهو نشونج میدادم
بعد یه ساعت نیم رسیدیم.

-رسیدیم عمو عون برید بقل اون تک درخته عمو -باشه دخترم

چنتا بوق زدو رفت سمت تک درخت محدوده اصلی در دشت که دورو اطراف پر
مغازه غذا قصابی بود

همه پیاده شدنمهیاری-اوف ای عون میکا مارو آوردی بهشت این عا چقد قشنگه
خندیدمو گفتم

-اره دیگه اینجا بهشت دومه اروین-میکا این عاغذا مذا چی داره -ای شکمو بزار
برسیم بعد تازه دختر دایم دختر خالم نیومدن

ماهیار-تا اون موقه این اروین شکمو مرده همه خندیدن که اروین قهر کردو روشو
برگردوند که هم زمان مرضیه دختر خالم با ماشینج با حنانه دختر دایم اومدن بوق زدن
پیاده شدن باهم رو ب*و*سی کردیم روبه بچه ها گفتم خوب این دختر خالم مرضیه
صفری . واینم دختر دایم حنانه کاظمی خوب دختر اینا هم دوستام

نیکا و نامزدش الیاس. نیازواروین. ارام و ماهیار.

تمنا و مهیار. همه شون تازه عقد کردن و اصل کاری خاله نوشین و عمو رامبود گلم
پدر مادر آقای راستین وفایی و به راستین اشاره کردم همه باهم آشنا شدن هر کس

مشغول به کاری شدن اقایون چادرزدن و خانوما وسایل ناهار آماده کردن رفتم
سمت عمو

-عمو عون عمو-عانم دخترم -شما تناب دارید عمو -اره برا مواقم زروری بکسل -
میشه بدین من تاب ببندم عمو قه قه ای زدو گفت عمو-وای دختر واسه این خودتو
شیه گربه شرک کردی چشم گرد شد -عمو شماهم بعله عمو-ماهه بعله چرا که نه
تنابو از عمو گرفتمو رفتم سمت تک درخت تنومد حنا اومد پیشم -خوش میگذره
حنا خانوم حنا-اره خیلی ممنون که دعوت کردی ولی یکم احساس معذب بودن
میکنم اخه از همتون کوچیک ترم

-بخیال بابا منو تو از همه بزرگ تریم چون تو زندگی دردا بزرگمون کرد
لبخندی زدورفت پیچ بچه ها داشتتم زور میزدم تنابو پرت کنم اون ور شاخه
نمیشودانقد تکرار کردم که یه دفه تناب دستمبورید -اخ مامان عون دستم
راستین که اون اطراف داشت چیکو چیک عکس میگرف با دوربین

با صدای اخ واخ من دوید اومد سمتم علل خالق این محبت دوستیم بلده
راستین-چی شد تروبیچ...یعنی میکا چی شد

چی گفت این تروبیچه با من بود با اخم و از قصد گفتم -هیچی لودو...یعنی
راستین راستین یه لحظه با بهت زل زد بهم بعد قج قج زد زیر خنده ای
کوفت درد هناق چته دیونه شدی -واسه چی میخندی؟

راستین-یعنی دختر تو کم نیاری نه؟ برام اسم گذاشتی لودو دیگه چیه؟ -نه
اسم نذاشتم انقد با این سگ نیاز بازی کردم صداسم اشتباهی الان گفتم
لدوس یه هویی اخماش رفت تو

-ولی شما به من گفتی تروبیچه نه؟ راستین -هان...نه یعنی منم تروبیچه نقلی خیلی
دوست دارم میخورم بخاطر همون از دهنم پرید

ای بیشعور عوضی چاخان رو من اسم گذاشته بهم میگفته تروپچه بادستم یکم
ور رفت گفت راستین-زخمت زیاده دستتو باید بیندی

چشم امر دیگه آقای دکتر راسی بچه پرو به چشم غره بهج توپیدم بلند
شدمو از تو کیفم به دستمال سفید کوچیک دور دستم بستم بغضم گرفت حالا
چه عوری تاب بیندم راستین-میکا . میکا بر گشتم سمتج گفتم
-بعل....

با دیدن تاب بسته شده و محکم به عیق خوش گل زدمو دویدم سمت تاپ از
خوش حالی میوریدم بالا پایین به هویی نمیدونم چی شد لپ راستینو ب*و*سیدمو
گفتم

-مرسی راسی عون دمت عزیز

دختر با دیدن تاب و بور بور من آمدن سمتم

تمنا-نور فل فل زمین لرزید زبونمو در اوردمو تکون دادمو گفتم

-حسود هرگز نیاسود

پریدم روتابو هی خودمو تکون تکون دادم اگه پام به زمین میرسید خودمو تاب
میدادم اما خیلی بلند بود تاب بر گشتمو مظلوم دخترارو نگاه کردم تمنا-حسود
دیگه نه

-نه تمنا عون حسود چیه تو که گلمی

بهم چج قره رفتو گذاشت رفت به بقیه نگاه کردم که گفتن ما کار داریمو
رفتن

با غوصه پاهامو تکون تکون دادم شاید راه بیفته اما نشد تو فکر بودم چی کار کنم که راستین گفت راستین-تبابو بگیر و منو یه دفعه بی هوا کشید عقبو هلم داد از ترس عیق زدمو خندیدم -اخ عون بالا بالا بالا تر توند تر هول بده بلند بلند میخندیدم عیق میزدم سرعتم که حسابی تند شد راستین رفت کنار شروع کرد به عکس انداختن منم دیگه میتونستم خودم تاب بخورم یه ریم تاب سواری کردم که از سر گیجه موردم دخترا از خنده عیقا من عمم شدنو همشون به نوبت سوار شدن نامزدشون هلشون دادن بعدم سرپایی دوتایی سوار شدن راستینم ازشون عکسای خوشگل میگرفت شکار لحظه میکرد بعد ناهار که کباب گوشت بودو عمو از قصابی گرفته بود بچه ها یه سری رفتن پاسور یه سریم با مرضیه رفتن دور دور باهم اخت شدن خدارو شکر راستین اروین نیازهم قلیون میکشیدن عمو خاله هم تخمه میخوردن میوه به بقیم میدادن

-حنا؟ حنا-عانم

-میای بدوریم دوتایی فهمید دلم گرفته خیلی دختر با شعوریه از من چهار سال کوچیک تره ولی گاهی وقتا همچین نصیحتت میکنه که ادم تو کف میمونه حنا-چی شده میکا خوبی؟

-اره خوبم

حنا-به منم دروغ میگی از چشات معلومه چقد خوبی؟ -حنا

با بغض نگاش کردم که سرمو کشید تو بقلج من راحت گریه کردم حسابی که خالی شدم گفتم همه چیو گفتم

گفتم که خسته شدم از این زندگی بااین که ماهان خوب شده احساس پوچی میکنم از گذشته سیاهم که میترسم ایندمم سیاه کن از دوستانم از راستینم از دعواهامون از ناتوانیم از این که عمه گفته هم میکا هم مرساد بزرگ شدن وقته عروسیه از این گفتم

که فردا سال گرد داداشیه که یه بارم ندیدمچ اما عاشقشم و دردو دلام باهاشه از بی محبیطی مامان گفتم از ناسازگاری بابا از دردای مامانم از بی پولی واسه عمل گفتم گفتم تاتهی شدم

حنانه-میگا بس نیست چرا انقد تو خودتی چرا سخت میگیری چته بابا این قد بهج فکر نکن همچیو زمان فقط حل میکنه بهم یه قول بده. که دیگه به هیچ کدومشون فکر نکنی مثل همیشه بخندی چه کار سختی چرا همه ازم اینو میخوان -باشه قول میدم حنانه-برگردیم

همون طور که چشم به علو بود گفتم

حنا بیا زود باش دستشو گرفتم دنبال خودم کشیدمچ وایی خداعون این بره بوزو نگاه کن عاموندی از گلت اخی کوچلو بقلج کردم با حنانه نازش میکردیم هرچی دورو اطرافو نگاه کردم گله ای ندیدم با بره تو بغل برگشتیم پیج بقیه همه بودن اخی کم باید میرفتیم ارام-اخی عزیزم این چیه دستت میگا

-بچه خر مگه نمیینی همه خندیدنو ارام بهم چج قره رفت -قهر نکن عیگر بچه بزه از گلج عامونده دوخترا دورش عمم شدنو نازش کردن عمو -حالا چی کارش کنیم اروین-کبابج کنیم بخوریم نیاز-اعم بی رحم گوشت خارنامرد -چقد تو شکمویی اروین اروین -نیاز خانوم نکه شما گیاه خواری حالا من شدم گوش خار درزم میگا خانوم ادم باید آینده نگر باشه معلوم نیست الان کجا میبری مارو خوب گشتم میشه دیگه بره تو بقلم وول خورد صدا در آورد که خندیدمو بلندش کردم علو صورتمو نک بینیمو زدم به بینج گفتم

-خیلی بی رحمی عمو عون بریم علوتر صاحبچ پیدامیشه همه سوار شدیم حرکت کردیم ساعت ۴ بعد ظهر بود که رفتیم سمت سیدشت یکم که دور شدیم صاحب بره پیدا شودو بره رو بوردبعدنیم ساعت رسیدیم سیدشت

-عموعون ما باید شب این نزدیکیابمونیم اما الان میخوام ببرمتون عایی که فقط ازفامیل ما بلدیم ازاین عا یه ساعت راه تااون عا این دوراهی اخیو سمت چپ برید تا من بهتون بگم کجا وایستید خاله-کجا میخوای بریم میکا عان من کم کم داره سردم میشه

-طبیعیه خاله عون اخه دارم میریم سمت قله کوه خاله میخوام ببرمتون عایی که منبم میوه های عنگیه یکم صبر کنید خودتون میبینید بعد یه ساعت مکان های آشنا رودیدم خاله -وایی خدای من رامبد بین اینا درختای سیب و به وحشیه عمو-اره نوشین دارم میبینم خیلی قشنگه میکا عمو عان مارو آوردی بهشت

-یکم صبر کنید عمو الان میرسیم بعد پنج دقیقه گفتم

-عمو همین عاست بزین بقل عمو چنتا بوق زدو کشید کنار)واقعا نمیدونم توصیف قشنگی این مکانو چه عوری براتون بیان کنم کلمات براش کم میاد(دور تادور هر عا چشم میگردوندی سبز بودو درخت همه عاها قاتی پاتی درخت الوچه های سبز درشت علو دست سیب ترش وحشی درخت به علو تر تو باتلاق بلاقوتی یا همون زیارم سبزیایی که با ترشی میخورن پور بود و گلای نیلوفر ابی وایییی از هواش نگم که اصلا میمیرم براش هوای خونک نم نم بارون بوی خاک الف صدای بل بل عیر عیرک ملخ و در اخر صدای رود خونه که ابشو به سنگا میکوبید همه محو اطراف بودن راستین توند توند عکس میگرفت -اهای خانوما اقایون تو کدوم باغید بیاید بیرون همه پخج شدن هرکی یه کاری میکرد دخترا پسرا میچرخیدنو عکس میگرفتن خاله عمو زیر انداز انداخته بودنو چای داغ میخوردن

-مرضیه حنانه بیاید بریم الوچه چینی قبلا یه بار آورده بودمشون اینجا برای خودمون رفتیم علو الوچه میکندیمو میریختیم تو مشما های مرضیه که آورده بود

-چه خبرا مرضیه خانوم اقاتون خوبن خاله خوبه صاحبه خوبه؟ مرضیه -اره حسینم خوبه ماموریتته مامان صاحبه هم خوبن خونه کوره ان -خوبه پس فردا میبینیمشون مرضیه -تو خوبی خاله عمو ماهان خوبه معلومه خیلی بهت خوش میگذره ها وبه بچه ها اشاره کرد نیچ خند زدمو گفتم

-همه خوبن ماهانم خوبه عید عروسیشه میاین تهران دیگه مرضیه-اره حتما اولین نفر -توچی حنانه میاین حنانه-اره با حمید میام شاید بابانیاد

-خوبه

کلی الوچه سیب کندم برا مامان وخاله نوشین همه رو گذاشتم تو صندوق ماشین - وای خدا من عاشق این هوام حنا بیا بچرخیم

کفشامونو کندیمو دستای همو گرفتیمو تند چرخیدیم - اخ عوون چه حالی میده توند تر صدای خنده هامون حواس بقیه روهم جلب کرد

دویدم دست خاله عمو گرفتمو مجبورشون کردم بچرخن صدای خندشون بلند شد دست دخترارو گرفتمو همه رو زوج زوج کردم همه میچرخیدنو میخندیدن فقط من بی کار بودمو راستین که فیلم برداری میکرد انقد خوش حال بودم که نمیدونستم دارم چی کار میکنم دویدم سمت راستینو دوربینشو گرفتومو گذاشتم رو شاخه درخت که فیلمشو بگیره دستای پر قدرت راستینو که تو هنگ بودو گرفتم مجبورش کردی بچرخه خیلی توند میچرخیدیم شالم افتاده بودو موهام باز شده بودو تو هوا پخج دیگه راستینم میخندید -یووووو چه حالی داره دیگه کم کم داشت حالم بهم میخورد که وایستادیم خند راستین بند نمیومد ای عون بچم میخنده چه ناناژ میشه لوج میره تو یاد ماهان افتادم بی اختیار طبق عادت تو چاله لوپ راستینو

ب*و*سیدم بعد سریم دویدم سمت بقیه وای من چرا همچین کردم

(راستین)

هنوز تو بهت حرکتای این دختره بودم تعقیر حالتج دیشب به اون داقونی امروز این عوری شاد تعقیر حالت چشاش تویه لحظه ناراحت بعد یه دفعه شاد یه دفعه عصبانی یه بار معصوم یاد عکسهای که گرفتم افتادم اصلا نفهمید وقتی سوار تاب بودو از ته دل میخندید وقتی اون بره بزو بغل داشت وقتی رو در ماشین بابا میر*ق*صید وقتی دستاشو باز کرده بودو میچرخید دور خودش اون عایی که با دختر دایج میچرخید و الان که با من چرخیدو تو چال لوپمو ب*و*سیدم یه احساس ارامج یه احساس شرینی تو دلمه دورینو بر داشتمو از خوشی مامان بابا بچه ها فیلم میگرفتم -خوش میگذره مامان عون مامان-ای بچه پرو منو گرفتی معلومه که خوش میگذر

مامانینا دست تکون دادن ای عونم بابای عون (میکا)

بعد دوساعت راه افتادیم برای اول سیدشت که چادر بز نیم برای شب ساعت هشت بود که ساکن شدیم مرضیه حنانه هم رفتن خونشون گفتن فردا میان

دور اتیشی که روشن بود همه نشسته بودیمو عمو ماهی هایی که تمیز خریده بود کباب میکرد بعد شام عمو اینا رفتن بخوابن ما عونا هم نشسته بودیم دور اتیج میگفتیمو میخندیدیم نیکا-میکا واقعا ازت ممنونم خیلی خوش گذشت بهمون

الیاس-اره خیلی خوب بود مرسی دختر خوش بحالت که همچین عاهایی میای یه نیج خند زدمو زل زدم به اتیج من عاشق اتیشم ارام-میکا عوون

-ها چیه بگو ملوس عان ارام-اه نامرد نشو دیگه

-خوب بگو

ارام-برامون گیتار میزنی؟ -دیونه شدی با دهنم گیتار بزnm؟ ارام-میدونی من
بدون اعازت گیتار تو گذاشتم تو ماشینو اوردم -چی گیتار عونم عشق
منو؟؟؟؟؟؟ ارام-اره خوب ببخشید میزنی برامون

سرمو تکون دادم که ارام از توماشینشون گیتار خوشگلمو آورد داد دستم
(راستین)

دوربینو بر داشتمو دکمه ضبط زدم میکا یکم با سیمای گیتار ور رفتو بعد
شروع کرد به زدن ریتمج برام اشنا نبود بعد شروع کرد به خوندن میکا-
خدایه چی بگم صبرم سراومده. از دست زندگی عونم دراومده

بیچاره این دلم نشسته روبه روم
من بغض میکنم اون گریه میکنه

-صورتشو ازاتیج گرفت بالا تو چهره همه نگاه کرد تو چشاش اشک حلقه زده بود
میکا-خدا یه چی بگم خیلی دلم پوره. فهمیده بی کسم هی غصه میخوره

-دوباره سرشو کشید پاینو زل زد به اتیج میکا-هی غصه میخوره هی اه میکشه. خدا
خودت بگو اچه دلم چشه اچه دلم چشه

-سرشو گرفت بالا زل زد تو چشای من از گوشه چشمج یه قطره اشک ریخت میکا-از
این که روزو شب بگم خدا همیشه بامنه. از این که هرکی گفت کجاست بگم توراه
خونمه

همین روزا در خونه رو میزنه میرسه به داد بی کسیم اچه خدا با مننه همه تشویقج
کردن

ماهیار-خیلی قشنگ بود میکا خودت گفتی میکا-نه منم شنیدم اما نمیدونم کی خونده
 اخه من دیدم یه بازیگرو فوتبالیست میخوندنچ مهیار-خواهری یه اهنگ عاشقونه هم
 میزنی

برامون؟

میکا-اره شما بگو چی بزمن داداشی داداشی ایچ دختره لوس چه خودشو ناز
 میکنه الان بهت میگم

-زدن خوندن کاری نداره اگه میتونی بده من بزمن تو باریتم من بخون میکا -
 باشه قبوله بیا

گیتارو گرفتمو بعد یکم فکر شروع کردم به زدن و به لبای میکا خیره شدم

میکا-توبهم دادی ارامشو حالا که دلم من باهات شکر .باتو انگار همه چی آماده شدنمیخواد که
 بگیری امارشو

بدنتو چفت تنم قیر بقلت که شبا خوابم نمیره

. یکبو دارم که فقط مال منه میخواد بامن بمیره

-بچه ها بلند شدنو زوعی میر*ق*صیدن منو میکاهم نگاشون میکردیم صداس
 فوق الاده نبود خوب بود عالی نبود خوب خودشو با ریتم هماهنگ کرده بود من
 چشم به لباش بود که کلمه هارو چه به موقه ادا میکرد چه لب خوش فرمی داره
 لعنتی

میکا-باتو تنهام نمیورم حتی بایه ادم ناتو

.هر عا نمیدم دست احدی اتو فردام نمیگیره

.هیچ کسی عاتو از ما اوو

.باتوو نمیورم حتی بایه ادم ناتوو

نمیدم دست احدی اتوو نمیگیره هیچ کسی

عاتوو

-این عاشو من خوندم و میکا ساکت شد

-آ نمیدونم براچی باتو خوبه همچی میشه که ساعت ها باهم تنهاییخیال همه شیم
اصلا پیچ همه بده شیم از شلوغیا زده شیم نفسامون وصله عدا ممکنه خفه شیم -این
عاشو با هم خوندم که باعث شد تو چشم هم زل بزنی

میکا.راستین-باتو انگار همه چی مطلوبه ببین چقد مرامو معرفت خوبه

هرچقد گذشته ها بد بوده ولی باز نیست مثل ما توی این محدود

همه چیزو واسه این که دلت کنار دلم باشه من ساختم

. کی گفته انایی که مال همن اونایی که عاشقن بااخت ان

باتو تنهام نمیورم حتی بایه ادم ناتو هرعام نمیدم دست احدی اتو.فردام

نمیگیره هیچ کسی عاتو ازما اوو

باتوو نمیورم حتی بایه ادم ناتوو نمیدم دست احدی اتوو نمیگیره هیچ

کسی عاتوو

-همه تشویقمون کرد میکا بلند شودو تعظیم کرد منم سرمو به نشونه تعظیم

پاین اوردم

-نه خوب بود بلدی چند وقته کار میکنی میکا-پنج ساله اولا خیلی ساختم بود همج

نق میزدم از زیرش در میرفتم اما الان برای دل خودم یاد گرفتم -خوبه

(میکا)

-خوب حالا چی کار کنیم؟ اروین-خو اعی عون من قر تو کمرم گیرده نمیخوای یه

دونه شادشو بیای؟

-من که نمیتونم شاد بخونم میخوای بزnm تو بخونی؟

اروین باصدای نازک زنونه گفت اروین-اوا خواهر نیکو پرسج؟

-خوب چی بزnm؟

در گوشیم یه چیزی گفت که خندیدمو سرمو تکون دادم شروع کردم زدن اروینم
باصدای نازک و زنونه با ادا پاشود قر دادو خوند

اروین-بازی زلف توامشب به سرشانه زکیست. خانه برهم زنن این دل دیوانه ز
چیست

.هر کسی از لب لعنت سخنی میگوید چون ندیدست کسی این همه افسانه ز چیست. فل
فل نمکی نمیدونی والا تو ماه نمکی نمیدونی

والا.

-وای خدا همچین عین دخترا کمرو گردن میندازه بشکن میزدو میخوند همه
مورده بودن از خنده بقیه پسرا هم بلند شدن رفتن باهاش هماهنگ انجام دادن
حتی راستینم دورینو داد دست نیازو رفت وسط وای خدا یکی پنج تا پسر این
شکلی بیینه میمیره از خنده

اروین-تو خوشگلا تکی نمیدونی والا. دوتا موج تو لبام کردی شکر شکروم
کردی عاشق نبودوم تو عاشقم کردی. لب بر لب یارر مزه داره در گوشه کنار
مزه داره

-دخترا افتاده بودنو دلشونو گرفته بودن اروین هی لباشو غونچه میکرد برا نیاز
اشاره میکرد به پشت مشتتا اروین-لب بر لب یارمزه داره در گوشه کنار مزه داره

.احد کردم دل دیوانه اگر بگذارد

.نخورم می غم عانانه اگه بگذارد

احد کردم نشوم هم دم پیمان شکنو

عوض گردش پیمانه اگر بگذارد

فل فل نمکی نمیدونی والا

همچ تو الکی نمیدونی والا

توماه فلکی نمیدونی والا

دوتا موج تو لبام کردی

شکر شکروم کردی عاشق نبودم تو عاشقم کردی

لب بربل یارمزه داره در گوشه کنار

مزه داره

اروین-لب بربل یار مزه داره در گوشه کنار مزه داره

مگزار که فرزانه ی فرزانه بمیرم

مگزار که فرزانه فرزانه بمیرم

بگزار که دیوانه ی دیوانه بمیرم

می خانه دگر عای من بی سرو پا نیست

می خانه دگر عای من بی سرو پا نیست

بگذار که پشت در می خانه بمیرم

فل فل نمکی نمیدونی والا

توماه فلکی نمیدونی والا

توغرق نمکی نمیدونی والا

تو حورو نمکی نمیدونی والا

دوتاموچ تو لبام کردی شیرین شکروم کردی عاشق نبودم تو عاشقوم کردی

لب بر لب یار مزه داره در گوشه کنار مزه داره لب بر لب یار مزه داره در گوشه

کنار مزه داره همه براشون دست زدیم خیلی خیلی باحال بود گیتارو ول کردم

زمینو دلمو گرفتمو زدم زیر خنده

-وایی هههه وایی خدا

خیلی باحالی اروین کوشتیمون از خنده پسر نیاز-اه به آقای من نخندیدن مگه اقامون

دلککه -نیاز عون شما فعلن بورو مووچتو بکن در گوشه کنار

همه دوباره خندیدن نیازم لبو شود -ای عوون نیازی لبو نشو الان اروین

دوباره یاد غذا میفته ها دوباره همه خندیدن

تمنا-بچه ها ساعت ۱۲ میخواین بخوابین

-من که اصلا خوابم نمیاد همه گفتن ماهم همین طور -بیاین عرعت حقیقت

دورهم گرد شدیمو یه بطری گذاشتیم علمونو من چرخوندم سرش افتاد به

نیکا تهج تمنا

تمنا-عرعت یا حقیقت ؟ نیکا-عرعت

تمنا- باید یه تیکه از دل روده ماهیخامو بخوری

ارام-ایی چندش تمنا بی خیال نیکا-نه باشه میخورم نیکا چشاشو بستو یه تیکه

کوچیک از اظافه ماهیو خورد توند قورتج داد دهنشو باز کرد که ببینن خورده -

اوف چه عوری خوردی خیلی بده یه دفعه نیکا دوید سمت خرابه بالا آورد بعد

چند دقیقه اومد نیکا بطری چرخوند افتاد به آرام و ماهیار

ماهیار-عرعت یا حقیقت؟ ارام-حقیقت ماهیار-از شب عروسی میترسی؟
 تمنا.نیاز.نیکا.من-اوو پسراهم خندیدن ارام با صورت سرخ گفت ارام-خیلی
 نامردی این چه سوالیه اخه ماهیار-حقیقته دیگه بگو ارام-اره

همه براش دست زدن برای چیو نمیدونم ارام بطری چرخوند افتاد به اروین و
 مهیار اروین-ج یا ح؟

مهیار -خدایا خودت رحم کن ببین با این سوال پرسیدنچ میخواد چه بلایی
 سرم بیاره

اروین-یه بلای خوب زود باش بگو مهیار -عرعت

اروین -هاهاهاها باید عوراباتو در بیاری بکنی تو دهننت سه بار بجویی در بیاری
 راستین-اه دهننتو سرویس اروین چندش بازی در نیارین حالم بد شد

اروین-اگه اینو انجام نمیدی باید تو خیابون اصلی دستمو بگیر یو بب*و*سیو ازم خاستگاری
 کنی

-هههه خعلی خولی اروین

مهیار -اولیه ولی حالتو بد میگیرم مهیار عوراباشو در آورد کرد عفتشو تو دهنج قیافج
 توهم بود سه بار عوید و دوید اون طرفو درشون آوردو عق زدو بالا آورد تمنا رفت پیشج
 بعد چند دقیقه اومدو بطریو چرخوند افتاد به من و راستین-مهیار گوشتو بیار

مهیار-اره اره ایول خیلی خوبه هههه -با چنتا دوست دخترات رابطه داشتی؟ راستین
 بابروهای بالا پریده گفت راستین-کی گفته من حقیقتو انتخاب میکنم -من چون امرن
 اون کاری که من میخوام بتونی بکنی

راستین -میبینیم عرعت -خودت خواستی ها راستین- باشه فقط فکر تلافیشم
 باش شونه انداختم بالا گفتم -مهم نیست تو باید کاری کنی اروین تحریک شه

الیاس-چی؟؟؟؟این کار واقعا بده -من که گفتم نمیتونه عواب سوالو بده
 راستین-نه انجام میدم اروین-راستین دادش فکر منم کن این مهیار خیر ندیده
 تقصیر توها مهیار-حقته گفتم که تلافی میکنم راستین-این عا همه خودین اینم
 فقط یه بازیه توهم باید تاوان کاری که با مهیار کردی بدی من تلافی این کارو در
 میارم راستین پاشود وایستاد علوی اروین شروع کرد اول بقلج کردو کمرشو
 دست کشید که اروین قج قج خندیدو گفت اروین-عشقم نکن قل قلکم میاد همه
 زدن زیر خنده

راستین گوشه گوش اروینو اول ب*و*س کرد بعد گاز گرفت که اروین گفت
 اروین-اخ من نه نه مورده رو ول کن اقا گرگه بخدا من شنگول منگول نیستم من
 اقا گرگم دوباره همه خندیدن

راستین کلافه پوفی کردو چنگ زد تو ماهاش راستین-اخه من چی کارت کنم تو رو که
 تحریک شی

بعد اروینو بلند کردو گوشه های لبشو ب*و*سیدو چند بار زد رو باستنج که اروین
 عیق زنون عین دخترا فرار کردو گفت

-خدا مرگت بده خیر ندیده باستن خوشگمو کیود کردی ای خدا ای هوارررر ای مردم
 کمک این میخود به من تعرض کنه

راستینم همون عورکه دنبالج میدوید گفت راستین-ای دختره خیره سر از دست
 شوهرت کجا فرار میکنی شب زفاف ترس نداره که بیا اینجا ناناسی زود تموم میشه
 اروین-نمیخوام من میت رسم اوف میشم ودوید پشت نیاز قایم شد منم که دلمو گرفته
 بودمو رو زمین دراز به دراز افتاده بودم

-ههههه بسه ههههه اخ بسه بسه نخواستیم تنز شدش دیگه اوف

بعد چند دقیقه که بهتر شدیم دوباره نشستیم راستین بطری چرخوند افتاد به نیاز و
الیاس نیاز-عرعت یا حقیقت؟ الیاس-عرعت

نیاز ریز خندید و گفت

نیاز-سه بار توند توند بگو دوغ گاز داره گاز دوغ داره الیاس-این که خیلی
اسونه دوغ گاز داره گاز دوغ داره گوز داغ داره داغ گوز داره

الیاس-اوپس من چی گفتم هممون مرده بودیم از خنده من که دیگه طاقت نداشتم
اشک از گوشه چشم در اومده بود

-سه دیگه من نیستم اروین-نه اعی در نرو واستا یه بار دیگه میچرخونیم
بعد سه -بس نیست بابا اوه ست باشه الیاس چرخوند افتاد به راستینو من

یا خدا اشهدمو بخونم این پسره از چشاش شرارت میاره راستین-عرعت یا
حقیقت؟ البته میدونم که حقیقت میگی اون رازت که دهمه میدونن عزمن
وباعث دل سوزی همه به تو چیه

-عرعت

راستین-متمعثنی؟

-اره

راستین-الان ساعت ۲ شبه باید بری

تو عنگلو تا سه نیای همه مخالفت کردن

ماهیار-نه داداش خطر ناکه شبه حیوانات وحشی هست یه چیز دیگه بگو راستین-
خوب حقیقتو بگو

-نه میرم من امرن به این چیزی بگم بچه ها کلی اسرار کردن اما قبول نکردم
گوشیم که طبق معمول شارژ نداشت نبوردم یه چراغ قوه بر داشتمو رفتم داخل

عنگل خیلی میترسیدم من از تاریکی خیلی میترسم از این که تو تاریکی تنها باشم
 همه عا تاریک بود اروم اروم رفتم علو صدا های عجیبی میومد الان دیگه دور
 تادورم تاریک بود چراغ قوه هم فقط یه قسمت کوچیکو روشن میکرد یکم که
 میرفتم علو باترس بر میگشتم پشتو میدیدم توند توند اب دهنمو قورت میدادم
 رفتم سمت چپ که قلب وایستاد یکی از پشت گرفته بودتم نمیتونستم نفس
 بکشم اشکام بی اعازه اومدن پایین

-تورو خدا ولم کن به خدا من بی گ*ن*ا*هم بد مزم نگاه نکن تولم اصل خوش مزه
 نیستم گوشت نیست اینا چربی بد مزست هیچ صدایی نیومد حرکتیم نشد عرعتمو عمم
 کردم برگشتم پشت که دیدم روسری به شاخه گیر کرده شاخه رو عدا کردم به راهم
 ادامه دادم ساعت دستمو نگاه کردم ۱۵.۰۲ تازه یه ربم گذشته بود رفتم علوتر که
 احساس کردم از پشتم یه صدا اومد برگشتم پشت که سریم یه صدای بلند تر از سمت
 چپ اومد سریم چرخیدم چپ که صدای نفسای یه چیزو شنیدم زل زدم تو تاریکی که
 بینم چیه وایی

خداعون شغال بد بخت شدم

زل زده بود بهمو آماده حمله بود عقب عقب رفتم که احساس

کردم از پشتم یه صدای بلند تر اومد با صدا زدم زیر گریه یه عیق بلند کشیدم

ی.....یه.....یه ج....عن یا.رو.....روح بالباس سفید بالای درخت بود پاهاش معلوم
 نبود تو هوا معلق بود سرم نداشت یه عیق دیگه زدمو دویدم سمت انگل که پام پیچ
 خوردو پرت شدم از یه عا پایین همین عوری با سرعت پرت میشدم پایین برای نجات
 به هر چیزی دست مینداختم اما هیچی پیدا نشد یه دفعه سرم خورد یه عا درد بدی
 تو سرم پیچیدو بیهوش شدم

(راستین)

مهیار- کار بدی کردی راستین کار خیلی خطرناکه اگه اتفاقی براش بیفته چی -
هیچیج همیشه بابا عای دوری نمیره همین اولای عنگل وایمیسته سه میاد بیرون
اروین- امید واریم

اه چقدر حرص این دختره تروپچه رو میخورن دیونه ها رفتن گیتارشو بر داشتمو
باهاش برای خودم ور میرفتم دخترا با هم حرف میزدن پسرا هم باهم به ریم بیست
دقیقه گذشته بود که از عنگل به صدایی اومد

همه اون سمتو نگاه کردن نیکا- شما هم شنیدین؟ الیاس- اره صدای چی بود
سرمو تکون دادم شونه بالا انداختم که بعد از دو دقیقه دوبار اون صدا یکم بلند
تر دو بار پشت سر هم اومد از عام پریدم - صدای عیق بود؟

ارام- اره اره صدای عیق بود نیاز- میکا میکا میکا

دخترا دویدن سمت عنگل که پسرا علوشونو گرفتن مهیار- وایستید ما میریم
خطر ناکه شما همین عا بمونید با پسرا چراغ قوه بر داشتیمو رفتیم سمت
عنگل صدا

اما دیگه صدایی نیومد اروین- میکا میکا میکا میکا- ماهیار- باید پخج شیم هر دو نفر به
طرف مهیار اروین الیاس ماهیا هر دوتا به طرف رفتن منم تنها به طرف

اوف الان سه ساعته داریم میگردیم اما پیداش نیست دخترا زنگ زدن گفت
نیومده اه خدا لعنتم کنه لعنتم کنه چنتا مشت زدم به درخت رو به روم خدایا
چیزیج نشه اگه چیزیج بشه من میمیرم الان نه الان نه که دارم عاشق میشم الان نه
خواهج میکنم داشتم چشم میگردوندم که یه پارچه سفید شبیه پیرهن ازدرخت
اویزون بودو دیدم هوا دیگه تقریبا روشن شده بود چقد عجیبه این پارچه برای
چی داشتم نگاهج میکردم که سرمو اوردم پایین چشم خورد چراغ قوه چی چراغ
قوه میکاست که

- اهایی میکا||میکا||میکا||کجایی؟؟؟؟؟؟ رفتم علو تر پرت گاه بود سمت رود خونه وای
خدای من نکنه افتاده باشه باکمک شاخه ها رفتم پایین تر که روسری یاسی میکارو
دیدم ورش داشتو بوش کردم بوی

میکارو میداد کجایی دختر کجایی؟ چشم گردوندمو رفتم علو تر دیدم
دیدم خدارو شکر خدایا شکرت....

(میکا)

با سر درد بدی بلند شدم بقل رود خونه افتاده بودم سرم خورده بود به یه سنگ خون
میومد گیج بودم همه چی یادم بودو میترسیدم هنوزم میترسیدم عرعت تکون خوردن
نداشتم هوا گرگ میج بود یه دفعه صدای خج خج پا شنیدم دوباره گریم شروع شود
هق هق میکردمو چشممو روهم فشار میدادم که چیزی نبینم یه دفعه دست یکیو رو
شونم احساس کردم بسه بسه خدایا داداشی داداش میلاد کمکم کن من میترسم
دست منو برگردوند اروم چشممو باز کردم که

بادیدن چشای نگران سرخ راستین خودمو پرت کردم تو بغلج بلند بلند گریه کردم -
کمکم کن کمکم کن تروخدا تروخدا تنهام نزار ولم نکن راستین من میترسم من
میترسم محکم بغلج کرده بودم بلند بلند وتند تند با بغض التماسج میکردم صورتشو
میب*و*سیدمو التماسج میکردم تنها راه نجاتمو

- کمکم کن کمکم کن به خدا من بد نیست توروخدا نجاتم بده به خدا من قلبم سیاه
نیست به خدا کسیو ناراحت نمیکنم توروخدا نرو از پیشم من میترسم میترسم منو
تنها نزار ولم نکن راستین - هیششج اروم باش اروم باش تنهات نمیزام ولت نمیکنم
ساکت باش دیگه بسه من پیشتم عزیزم تنهات نمیزارم ولت نمیکنم من پیشتم
دیگه تموم شد

با یه دستج موهام با دست دیگج کمرمو ناز میکرد

انقد گریه کردم که اروم شدم بی حس هوا کامل روشن شده بود راستین اروم
 از بغلج کشیدم بیرونو تو چشم نگاه کرد
 راستین-خوبی خانومی بهتری سرت چی شده -خوبم خورده به سنگ پرت شدم
 شغاله میخواست بهم حمله کنه یه ...یه عن اون عا بود خندیدو گفت
 راستین-بسه دیگه تموم شد من الان پیشتم شغالی نیستو اونم فقط یه پارچه بود نه
 عن میتونی راه بیای؟ سرمو تکون دادم
 -پاهام خوبه فقط سرم درد میکنه راستین- باشه پس پاشو بریم همه
 نگرانتن

بلند شودیمو بازوی راستینو چسبیدم که ولم نکنه هنوز میترسیدم که ترسمو
 فهمیدو دستشو انداخت دور کمرمو زنگ زد به بچه ها گفت پیدام کرده
 ساعت ۳۰.۵ رسیدیم به چادرا انقد بی حال بودم که وقتی دخترا تمیزم کردنو
 سرمو چسب زخم زدن خوابیم اونا هم خوابیدن بخاطرم خیلی
 ازیت شده بودن خدارو شکر که خاله عمو چیزی نفهمیدن

با صدای گوشیم بیدار شدم حالم
 خوب بود ساعت ده بود رفتم بیرون چادورو عواب دادم -الو بعله
 مرضیه -میکا کجاین ما اول سیدشتیم -ما اولای محلیم بیاین علو مرضیه -باشه
 بای بعد یه ربم رسیدن حنانه-سلام مرضیه -سلام خوبی سرت چی شده بقیه
 کجان؟

دستشونو گرفتمو کشیدم کنار ماشینا
 -سلام خوبم.....

و شروع کردم تعریف این که چی شده

-الانم خوابن

حنانه -خدا بهت رحم کرده زنده ای شغاله تیکه تیکت نکرده مرضیه- تو اخر با این قود بازیت سر تو به باد میدی حالا نمیخوای بیدارشون کنی؟

-چرا بزار بریم براشون یه صبحونه توپ آماده کنیم بعد

با دخترا رفتم سوپری نزدیک محل نون پنیر و شکلات صبحانه.....

گرفتمو اومدیم پیچ چادرا که راستینو کلافه علو چادرا دیدم دخترا سلام کردن

-سلام چیزی شده؟ راستین -کجا بودی نگران شدم دیدم نیستی؟

با چشای گردو متعجب گفتم

-دخترا اومدن رفتیم خرید برا صبحانه راستین- ترسیدم گفتم دوباره رفتی تو

عنگل

-نه نگران نباش میشه پسرارو بیدار کنی ساعت ۱۱ اداره دیر میشه؟ راستین -

باشه

خودمم دخترارو و خاله عمو بیدار کردم دور همی صبحانه خوردیم خاله-میگا خاله

عان سرت چی شده لباست چرا کثیفه ؟

-چیزی نیست خاله خوردم زمین همین نمیخواستم خاله اینا چیزی بفهمن راه

افتادیم سمت سیدان که هم من برم سر خاک داداشم هم اونجا امام زاده زیارت

کنن ناهارم کوره پیچ خاله ملوک بودیم

رفتم از پشت ماشین لباس سیاهمو بر داشتمو پوشیدم تک لباس عزاداریم که

مال پنج سال پیشه اما چون زیاد نووشیدم تازن عمو-دخترم چرا سیاه پوشیدی؟ -

راستج عمو عون سال گرد داداشمه خاله -چی داداشت متعسفم خدا بیامرزه چه

عوری کی براچی؟ خاله عون چندین ساله که مورده یه سال قبل از به دنیا اومدن

من ۲۲سال پیچ ۱۰ساله بود که تو دریا غرق شد

خاله-الاهی بمیرم بیچاره مامانت خیلی ناراحتن نه؟ تفللی بابات.

-ناراحت اره خیلی ناراحتن برگشتم به زمان قبل من تا ۱۲ سالگیم مامانم همج بیمارستان بودو امام زاده دیونه شده بود بخاطر بیچ میخواست خود کشی کنه که دستج فلج شد بزرگم کرد اما محبت مادریشو نداشتم همیشه نبود همیشه دور بود منو نمیخواست

-رسیدیم عمو عون

علو امام زاده ماشینا پارک کردنو پیاده شدیم اول رفتیم زیارت همه مشغول زیارت بودن که اومدم بیرون رفتم سمت قبراهه هیچ چیز زندگی مثل ادمیزاد نبود اول رفتم سمت قبر بابا بزرگ مادری وقتی ۱۸ سالم بود مورد بعد فاتحه رفتم برای عمو سعدی شوهر عمم فاتحه خوندمو اومدم بقل قبر پدر بزرگ پدری وقتی ۱۵ سالم بود مورد براونم فاتحه خوندمو مثل دوتا قبر قبلی شستمج رفتم سمت قبر هم دم عزیز دلم داداش ندیدم هه قبرش هیچ رنگی نداشت ابو باز کردم قبرشو با بغضو گریه شستم -سلام داداش خوبی تولد مبارک به متنای بی رنگ سنگ قبر نگاه انداختم پڑمان میلاد سلیمی تولد ۹.۵.۱۳۶۷

وفات ۹.۵.۱۳۷۶ روز تولدش مورد از پشتم صدای سولفه اومد بلند شدم عمو اینا بودن عین من سر اون قبرایی که شستم فاتحه خوندنو اومدن این عا دونه دونه فاتحه گفتن رفتن راستین هنوز سر قبر پدر بزرگ پدریم بودو داشت متنشو میخوند همه رفتن شروع کردم دردو دل -چه خبرا عات راحتت اون عا خوب

رفتیم مارو تنها گذاشتی نکنه از پا قدم بد منه که تو رفتی ها چرا رفتی من خوب نیستم من بچه بدم اونا تورو میخوان نه منو حال ماهان خوب شده فقط چون تو کمکم کردیو از خدا خواستی

همه چی عادی شده همچی اروم شده

همه خوین و راضی اما من خوب نیستم راضی نیستم تنهام خستم بی کسم پوچم خالیم از هر حس من تورومیخوام من زندگی ساده میخوام مثل خیلی از ادما من نمیدونم پدر بزرگ چیه نه مادر بزرگ من از هیچ کس محبت ندیدم من تنهام خسته شدم از نقج بازی کردن از خنده های الکی میلاد خواهج میکنم خواهج میکنم منم ببر پیج خودت تو زندگیم همه عاسیاهه همه چی سیاهه هه به قول این پسره راستین قلبم سیاه اما به کسی اسیب نمیرسونم خودمو داقون کردم خودمو سزوندم هیچ نورو رنگی تو قلب من نیست من سیاهم سیاه قلب من نیومدم پیشت ناراحتت کنم اومدم که منم ببری پیج خودت داداشی خیلی دوست دارم کاش بودیو من میفهمیدم تعم دوتا داداش سالم داشتن چه عوریه خم شدمو سنگ قبرو ب*و*سیدمو اشکامم پاک کردم برگشتم پشت برم که دیدم راستین پشتمه چشاش یه

حالتی داشت نمیدونم ترس، نگرانی.

تعجب، دل سوزی بی اهمیت از کنارش گذشتمو رفتم سوار ماشین شدم بعد چند دقیقه اومد راه افتادیم ده دقیقه بعد کوره بودیم محل مادری سیدان محل پدری بود دویدم خاله ملوکو ب*و*سیدمو گفتم -سلام خاله عون خوبید چه خبرا پاتون خوبه صاحبه کجاست؟ خاله م-اوف اروم تر دختر یکی یکی خوبم، سلامتی، پامم خوبه صاحبه هم تو باغه تاب میخوره تو خوبی مامان اینا خوبن؟ -منم خوبم همه خوبن سلام دارن خدمت شما ملوکو سلطنه

خاله م-ای زبون باز شیطون خاله مشغول خوش بچ شد با بقیه منم رفتم سمت باغ پایین خونه خاله که صاحبه رو بینم صاحبه دختر بزرگ خالمه از مرضیه بزرگ تره اما متعسفانه ناراحتی قلبی داره عقب موندست البته قیافتن عقلن از من با شعور تره خیلی عیگره سفیدو چاق خیلی دوسج دارم عاشقشم مثل بچه هاست دیدم از پشت رفتمو بغلج کردم -سلام عشق خودم خوفی حالت خوفه؟

صاحبه-سلام سویده خوبی دوستم با خاله اومدی مهانم هست؟

-نه عیگر خودم با دوستام اومدم خوشگلم بهم میگفت سویده چون بچه بودم خیلی سفید بودم از اون موقعه سوید صدام میکنن تو فامیل

-بیا بریم بالا هم دوستامو ببین هم نهار عوج بزنی با نوشابه صاحبه-اخ عون زودتر بریم

باصاحبه رفتیم پیچ بچه ها همه عاشق شدن راستین باهاش میگفتو میخندید اوی عونم چه صحنه ای بعد نهار خاله ملوک با خاله ن حرف میزدو بورده بودش تو باغ سبزی عاتج عمو هم خواب بود
-حنانه؟ حنانه-بعله

-بیا این عا کارت دارم حنانه از پیچ دخترا بلند شدو اومد پیشم حنانه-عانم
-میخوام بچه هارو ببرم رود خونه بورو در گوش دخترا بگو ببین میان؟ حنانه-
باشه -اروین هی اروین؟ اروین-بعله اعی عانم چی میخوای؟ -ببینم یادته تهران بهت یه قول دادم؟ اروین-اره شنارو میگی؟
-افرین اره الان لباس دارین وقته شه؟ اروین-من که دارم بزار از بقیه هم بورسم بعد چند دقیقه اومد گفت اروین-بچه ها پایه ان بریم
-باشه بریم شما برید بیرون ماهم میایم حنانه-میکا؟-بعله

حنانه-دخترا میگن پسرا میخوان شنا کنن ما کجا بیایم؟ -باشه بیا بریم پیششون رفتیم سمت دخترا

-دخترا چرا نمایان شمارو میخوام ببرم تو چاک خاله اینا اونجا منظره خیلی قشنگ هست که عاشق میشین؟

دختر قبول کردن راه افتادیم پیاده سمت رود خونه نیاز دوربین راستینو
گرفته بود ازش که عکس بندازن

-مرضیه عون دخترارو میبری چاک من پسرارو ببرم اون عاکه میشه شناکرد
بعد پیام؟

مرضیه-اره سویده عان خیالت راحت تو بورو

وقتی بچه ها اسم سویده رو شنیدن با تعجب نگام کردن

دختر رفتن سمت چاک منم با حنانه پسرارو بردم سمت رود خونه مهیار-میکا
مرضیه خانم چرا سویده صدات کرد

نمیدونستم چی بگم اخه من تو تهران دیگه به هیچ کس نگفته بودم دو اسمم و سویده
صدام میکنن سویده پاک بود اون مال وقتی بود که بی گ*ن*ا*ه*ه معصوم بود از وقتی که
گ*ن*ا*ه*ه کردم و سیاه قلب شدم اعازه ندادم کسی بهم بگه سویده

-خوب راستج این اسم برای وقتی که بدنیا اومدم و پوستم مثل برف بود هر ادمی
که شما تو شمال ببینید منو به اسم سویده میشناسن میکارو نمیدونن برای رسیدن به
رود خونه باید از خونه اون فامیلمون که سگا پیششون بود رد میشدیم خیلی استرس
داشتم یعنی بعد این همه سال منو میشناسن

علو در که رسیدیم صدای سگا بلند شد
-تهمینه تهمینه؟ تهمینه-بعله کیه؟

-منم سویده دختر مژگان خانم تهمینه دویداومد بغلم کرددختر دختر خاله مامانم
بود

تهمینه -وای خوبی چه عجب از این طرفا بعد این همه مدت سلام حنانه عان سلام
اقایون بفرماید تو ورو به من اروم گفت فامیلن؟

پسرا باهاش سلام احوال پرسى كردن -اره مرسى مزاحمت نمیشم میخوان برن
رود خونه شنا میشه از زمينتون رد شیم؟ تهمینه-این چه حرفیه بفرماید -میشه
سگارو.....حالشون خوبه؟

تهمینه-اره اره میخوای ببینیشون بیا بیا بفرماید

رفتیم سمت عایی که سگا بسته شده بودن رکسى و مکسى خیلی پارس میکردن
پسرا با تعجب به من که اشک تو چشم عمم شده بود نگاه میکرد

بهشون نزدیک شدم

-هى سلام رکسى خوبى مکسى منم میکا خیلی پارس میکردنو دندون نشون
میدادن -هى اروم اروم باشید منم من میکا ماما سگا میخواستن تیکه تیکم کنن نه
نه خدای من منو نمیشناسن باورم نمیشه با بغض و اشکایی که رو صورتم رون شده
بود گفتم

-دیگه منو نمیشناسید نه منو فراموش کردین منم میکا چرا فراموشم کردین مگه
من عز شما کیو داشتتم حقمه نه من شمارو ول کردم شماهم منو فراموش دویدم
سمت پایین رود خونه هق هق گریه کردم نمیخواستم اشکامو ببینن و بگن بچس
ضعیفه حنانه-میکا حالت خوبه چته چیه چرا گریه میکنی اخه عزیزم؟ اومد علو
سرمو بغل کرد با صدای مرتعشی گفتم

-حنه تو که فکر نمیکنی من ضعیفم حنا باورم نمیشه منو نشناختن منو نشناختن امیدای زندگیم هم دمای من
خیلی بد بختم خیلی دیر اومدم خیلی دیر بابابزرگم مورد و ندیدمچ چون دیر اومدم دلم میخواست من مثل بقیه

میفهمیدم عید چیه لباس عید عید دینی پدر بزرگ مادر بزرگ چیه با این که سگا ازم دور

بودن اما من از تنهایی سرمو میگرفتم به سمت اسمون براشون دردو دل میکردم براشون
غصه میگفتم حنانه-هیج اروم دختر بسه گریه نکن اونا فقط سگن نمیفهمن که اخه بعد چند

لحظه که ارومتر شدم اشکامو پاک کردم و گفتم بیا بریم پسرا الان تعجب کردن رفتیم سمت پسرا تهمینه داداش شجاع پیششون بودن

-ببخشید بیاید بریم دیر شد تهمینه عان تو هم با ما میای دخترا تو چاک ان پسرارو برسونیم میریم اون ور تهمینه-بیاین ما بریم شجاع پسرارو میبره - زحمت می.....

میون حرفم پرید

تهمینه -نه بابا چه زحمتی بیاید بریم -پسرا شما مشکلی ندارید؟ الیاس-نه بورو ابجی عان بادخترارفتیم سمت چاک از دور صدای دخترا میومد که میخندیدن و عیق میزدن -هوی چه تونه؟

تمنا-عوضی این عا خیلی قشنگه فوق اولادست خنیدیدم واقعا هم قشنگ بود یه محوطه بدون درخت پور بوته و گل گلای لاله سرخ و شاپرک و گلای سفید و زرد بلند تا مچ پا با دخترا کلی عکس گرفتیم خیلی قشنگ شد گذاشته بودیم رو تایمر و همه ژست میگرفتیمو عکس میفتاد خوابیده نشسته و ایستاده دوتایی چهار تایی پنج تایی دست عمعی عکس گرفتیم

-بریم دخترا؟

ارام-خیلی نامردی میکا اینجا خیلی قشنگه من دوست دارم با اقامونم این عا عکس بگیرم

-الاهی من فدای اعی عونم شم فرشته ی من قول میدم بیرمت یه عا قشنگ تراز اینجا که با شووووررت عکس بندازی الان بیاین بادختراراه افتادیم سمت رود خونه دلم شیطنت میخواست از اون موقعه که رسیدیم اصلا شیطنت نکردم -تهمینه عونم؟ تهمینه-چیه فل فلک باز میخوای کیو با توندیت بسزونی که این عوری خودتو ملوس کردی ؟

-اه ای بابا مگه قیافه من چه عوری میشه که همیشه لوم میده؟ تهمینه-یه عور خوب لبات پهن میشه مردمک چشات باز میشه پلکات خمار میشه و چشات برق میزنه مثل مار مار که گفت دخترا عیق زدن دويدم سمتشون -چی شده؟

نیکا-ما.....ما.....ما.....رر

-کو کجاست؟

ارام-او...ن..اوناهاش اون زیر -ای بابا ای ترسوها این که کورولوکه نیچ نداره بی ازاره فقط ازیتج کنی گاز میگیره بین رفت -درزم اینجا اسم مار نیارید مامانم میگه وقتی اسم مارو میارید مثل اینکه احضارش کردین دوباره راه افتادیم که تهمینه گفت تهمینه-حالا چی میخواستی فح فشه -میخوام پسرارو یکم بترسونم میای با هم صدای شغال در بیاریم؟ تهمینه -میدونی که شجاع میفهمه؟ -خوب تو بهج با روش خودت بگو چیزی نگه

تهمینه -خوب الان عصر ارتباطاته یه اس میدم میگم اوکیه دیگه؟ خندیدم
گفتم

-اوکیه تو دخترارو معتل کن تا کارم تموم شه تهمینه-باشه

اروم رفتم سمت اون قسمتی که با صد راهو برای شنا درست کرده بودنلبه ی رود خونه پشت یه درخت بزرگ خودمو عادادم ایی ژوون

عجب هلو هایی دورینو اویزون کردم رو شاخه که فیلم بگیره ای خدا عون حوری های بهشتی پسرا با شلوارک و نیم تنه ل*خ*ت تو اب شنا میکردن

ای خدا شیخ تیکه هارو باش اوه اوه این دوقلو هارو هشت تیکن لامسبا کوفتون شه ارام. نیاز اوخی اقامون راستینو چه قلمبه قلمبه از بازو هاش پاهاش و سینج زده بیرون اعب بدن برنزم دارن پسر حالا چه عوری از این صحنه دل

بکنم خاک بر سرت میکا چشاتو بدر اقامون چه صیغه ایه عم کن اب دهننتو
منحرف

اوخ اوخ یه لحظه راستین بر گشت

سمت درخت اما زود خودمو عا دادم بعد خواستم صدای شغالو که یه سال زور
زدم تا به قشنگیه تهمینه و شجاع یاد بگیرمو در بیارم اخه تو دهات ها برای شکار
پرنده صدای پرنده در میارن ایناهم برای دور کردن شغالا از گله صداشونو تقلید
میکنن یه کوچولو صدامو ساف کردم شروع کردم به صدا در آوردن الیاس-بچه
ها صدای چی بود؟ ماهیار-شبییه صدای گرگه شجاع-صدای شغاله

اروین-چی شغال مگه تو روزم حمله میکنن؟ شجاع- بعضی وقتا اره همشون ترسیده
بودن میخواستن از اب در بیان که یه بار دیگه صدا در اوردم یه دفعه نمیدونم چی شد
که کشیده شدم تو اب عیق خفیفی کشیدم وافتادم تو اب و.....

(راستین)

دیده بودمچ که پشت درخت قایم شده بودو داشت دید میزد انقد غرقهصدای در
آوردن بود که نفهمید دارم بهج اروم نزدیک میشم چقدرم خوب اداشو در میآورد
اگه ندیده بودمچ منم باورم میشد وقتی رسیدم زیر پاش یه دفعه پریدم دستشو
کشیدم تو ابو گفتم

-خانم شغاله عجب صدایی هم در میاره میکا افتاد تو ابو پسرا زدن زیر خنده داشت فرو
میرفت پایین منتظر بودم بیاد بالا روش اب بواچم که یه دفعه صدای یا حسین یکی بلند
شد حنانه-یا حسین میکا||| میکا||| کمکج کنید تروخدا زود باشید اون شنا بلد نیست ترس
از غرق شدنم داره دیگه خیلی دیر شده بود چون میکا داشت میرفت پایین سریم
گرفتمچ تو بغلم و به سمت بیرون اب بیهوش شده بود رنگج سفید شده بود موهاش
خیس تو صورتج بود صداش زدم

-میکا|||میکا||| میکا||| باتو ام بلند

شو نفس بکج به خدا شوخی بامزه ای نیست میکا باتو ام پاشو د لعنتی پاشو از ترس
داشتم میموردم خدایا من چی کار کردم بادست خودم کسیو که دوست دارم کشتم

سریم از اب کشیدمچ بیرونو انداختم تو خشکی دخترا بلند بلند گریه میکردن
پسراهم داد میزدن این کارو کن اون کارو کن -اه بسه دیگه خفه شید بزارید تمرکز
کنم مهیار-راستین اگه نمیتونی بزار من بیام -نه نمیخواد فقط دخترارو ساکت کن ای
خدا چی کار کنم من اعازه ندارم لباسو...اما نمیتونم بزارم کس دیگه انجام بده
خدایا معضرت میخوام باور کن عشق من پاکه خدایا کممون کن خم شدم روشو
قفسه سینشو فشار دادم

۱۰...۹...۸...۷...۶...۵...۴...۳...۲...۱- بینیشو گرفتمو بایه مکث کوتاه لبامو گذاشتم و لباسو

داخل دهنج فوت کردم باید ابا میومد بیرون

۱...۲...۳...۴...۵- دوباره دوباره دوباره

اه- لعنتی بهوش بیا زود باش تو حق نداری بمیری نه من اعازه نمیدم

۱...۲...۳...۴...۵- ..

خواستم فوت کنم تو دهنج که سلفه کردو اب از دهنج زد بیرون -خدایا
شکرت میکا میکا خوبی؟ گرفتم تو بغلمو فشارش دادم دوبار از بغلم در
اوردمشو بهج نگاه کردم چشاش اروم بود معصوم یه لبخند کوچیکم رو
صورتج بود

(میکا)

با احساس فشرده شدن قفسه سینم دردی ازش بهوش اومدمو سلفه کردم که
مقداری اب از دهنم ریخت بیرون راستین-خدایا شکرت میکا میکا خوبی؟ ومحکم
بغلم کرد

وای خدا چه حس خوبی اون نجاتم دادم با نفساش اون نگرانم اون مواظبمه

بین چه عور محکم بغلم کرده عین دیشب اون ازم مواظبت میکنه حواسج بهم هست این دستای قویج منو تو حصار امنیت عا داده خدایا چرا احساس میکنم انقد این همایتو دوست دارم انقد صاحب این امنیت دهنده رو دوست دارم

با این تصورات یه لبخند بی عون اومد رولبام که منو از اغوشج عدا کرد بهم نگاه کرد یه دفعه با دیدن لبخندم اخماش رفت توهمو فریاد بلندی کشید راستین-دختری احمق وقتی شنا بلد نیستی چرا همیچین شوخیای خطر ناک میکنی اگه میمردی چی هان؟ عواب منو بده چرا گریه میکنی؟ لعنتی عواب منو بده چرا دستو پا نزدی خودتو نکشیدی رو اب ها؟ ازچی میترسی تو که از تارکی و از اب میترسی غلط میکنی ادعات میشه من از هیچی نمیترسم الان چرا خفه

خون گرفتی زرو زر گریه میکنی ها؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ عواب بده؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ حنانه اومد بغلم کرد گفت حنانه -سرش داد نکج اون فویبای اب داره چون داداشج تو دریا غرق شدو مورد اون از تاریکی میترسه چون همیشه تنها و تو تاریکی بوده حنانه اشکامو پاک کردو کمکم کرد بلند شم راستین کلافه دستی تو موهاش کشیدو رفت سمت پسرا که رفتن لباس بووشن دخترا دورم عمم شدن تمنا-خوبی خواهری؟

-اره خوبم ببخشید من همج باید شمارو ازی.....

وسط حرفم پریدو گفت تمنا-دیگه بهج فکر نکن از دست راستینم ناراحت نشو خیلی ترسیده بودو نگرانت بود اخه خودشو مقصر افتادنت تو اب میدونست نیاز-حالا چی کارشون کردی که این بلا سرت اومد؟

خندیدمو به دوربین روی درخت اشاره کردم

دخترا حمله کردن بهج واقعا که فضول ان بلند شدمو رفتم پیششون اول اب از لبو لوچشون اویزون بود بعد با دیدن رنگ پسرا که از ترس پریده بود از خنده ریسه

رفتن وبعد قسمت افتادن من تو اب سریم دورینو گرفتمو نگاه کردم وای ببین چه عوری از اب کشیدتم بیرون وای خدا منو... منو ب*و*سید سریم نوار کاستو در اوردمو گذاشتم تو کیفم که دستن تهمینه بود نواره نو بودو فقط همین فیلم توش بود

مانتومو در اوردم که خوش بشه بایه سارافن موندم کسی نبود که لباسم خوب بود

راه افتادیم سمت خونه خاله علو خونه تهمینه اینا که رسیدیم سگا آزاد بودو مامان تهمینه داشت بهشون غذا میداد تهمینه- بچه ها بیاین از پشت حصار برین سگا حمله نکنن دونه دونه رد شدن اخرین نفر من داشتم رد میشدم که سگا منو دیدن دویدن سمتم دخترا عیق زدنو پسرا میگفتن بدو اما من پام به زمین قفل شده بود تو چشاشون دیگه اون چیزی که اول بود نبود اونا نمیخواست حمله کنن دویدنشون مثل زمانی بود که باهم بازی میکردیم راستین دوید طرفم که بپرتم اما قبل این که برسه سگا پریدن رومو شروع کردن به لیس زدن صورتم منو شناختن اخ خدا عون منو شناختن توند توند لیسم میزدم -هههه خوبه خوبه اروم اروم منم دلم تنگ شده بود براتون بلخره شناختینم بلند شدم شاید باورنکردنی باشه اما من به سگا ب*و*س کردنو دالی بازی یاد داده بودم رکسی میورید بالا همج میب*و*سیدم مکسیم دستاشو گذاشته بود تو دستمو همج نازم میکرد

نشستم پیششونو گفتم

-اهای بچه ها بیاین دالی بازی خیلی صحنه قشنگی بود دستامو گذاشتم رو چشمو گفتم دالی و دستامو برداشتم سگا هم که نشسته بودن رو زمین کارمو تکرار کردن از ته دل خندیدمو گفتم -افرین افرین پسر و دختر خوب راستین اومد پیشم گفت راستین-میشه من.....

دستشو آورد علو که نازشون کنه

-اره اره بیا علو دستمو گذاشتم رو دست راستینو گذاشتم رو سر مکسی وقتی دیدم ارومه دستمو ور داشتم یه دفعه رکسی که عنسج دختر بود دستاشو گذاشت رو زانو راستینو ب*و*سج کردو لیسج زد زدم زیر خنده ای عونم بچم عزب این مردان اهنین شده هههه داشتم همین عور میخندیدم که مکسی پسره هم اومد بقل منو منو ب*و*س کردو بعد لیسم زد با تعجب نگاش کردم که

راستین زد زیر خنده منم از خنده اون زدم زیر خنده نیکا-میکا خاله نوشین
زنگ زده دیر شدا ساعت چهاره

دلم نمیخواست از سگا عداشم اما مجبورم خیلی زور زدم که گریه نکنم بلند شدمو با تهمنه مامان و داداشج خدافظی کردم داشتم میرفتم روبه سگا گفتم
خدافظ

که سگا دویدن اومدن سمتمو از پام اویزون شدن وایی خدایا پامو محکم بغل کرده بودن عفتشونو ناز کردم نیاز داشت فیلم میگرفت -بچه ها ولم کنین بازم میام پیشتون اما محکم گرفته بودنو ولم نمیکردن دیگه داشت اشکم در میومد -اقا شجاع بگیرشون لطفا شجاع اومد ازم عداشون کرد باز میخواستن بیان طرفم که شجاع گفت شجاع-بودو بورو از اینجا دور شو من همین کارو کردم دویدم طرف

خیابون به لبه عاده که رسیدم وایستادمبچه هاهم اومدن رفتیم سمت خاله اینا خیلی دیر شده بود سریم خدافظی کردیمو راه افتادیم دیگه حنانه مرضیه نیومدن حاعیده و رفتن شهر رستم اباد -دختر من زیادی سر خر شدم سر عمو اینا بیان زنونه مردونه کنیم یکم خوش بگذرونیم هم این که خاله اینا تنهانشن یکم عمو-این چه حرفیه دخترم سر خر چیه تو عسلمونی شیرنی برا منو خالت با دخترا نشستیم تو یه ماشینو پسرا هم یه ماشین رفتیم سمت حاعیده تو راه کلی زدیمو ر*ق*صیدیم با دخترا علو گاوا که وای میستادیم ادا در میاوردیم بعد نیم ساعت رسیدیم

سر مزار حاعیده پیاده شدیم

اول رفتم سر خاک مامان بزرگمو شستمو فاتحه گفتم بعد دوباره راه افتادیم رفتیم

سمت خونه خاله کوچیکم زود تر از بقیه از ماشین پایین

پریدمو دویدم دیوارو که علو در بود محکم بغل کردم

-وایی سلام عشقم خوبی دیا-سلام خوبی چه خبره اروم تر اینا کین باهاتن

خاله اینا کجا؟؟؟

-خوبم.خبری نیست.اینهام دوستام و نامزداشون و عمو خاله هم مادر پدر راستین که از

دعواهامون تو تهران برات گفتم.مامان اینا هم تهران با دوستام اومدم یه هفتس دیا

رفت علو با همه سلام احوال پرسى کردو دعوتشون کرد تو

-نه دیا عون دستت درد نکنه دیر شده بورو سید بابا رو بیار ببرتمون اقوز رو

دیا -باشه الان میام

دیا تنها دختر خاله هم سن و سال خودم هست رشتشم حساب داریه بچه اخر از پنج تا

بچه و تهران زندگی میکنن نزدیک خودمون دختر سبزه رو گرد چهره چشای بادومیو ریز

موهای مشکی بلند ل*خ*ت قد متوسط لاغر البته اول مثل من بود اما رژیم گرفت ردیف

شد ارادش تو فامیل یکه

سید بابا عموشه که شمال زندگی میکنهو مادر زادی کوره اما همه چیزش تیزه همه

عارو بلده مرد فوق الاده مهربون مهمون نوازیه بعد پنج دقیقه اومدن بعد از احوال

پرسی راه افتادیم نیم ساعت بعد از کوها بالا رفتیمو رسیدیم او اما اقوز رو ترکیبی

از چاک و سیدشته همه عا پر گل شاپرک درختای بلند کاج و گردو واما نکته

عدیدش چشمه ای که از لای کوه در اومده بود

خاله-میکا عان من احساس میکنم تو این چند سال زندگی اصلا زندگی نکردم و هیچ عارو ندیدم تو تواین دوروز مارو عاهایی بردی که احساس میکنم بهشت روی زمین

-خوش حالم که خوشتون اومده خاله عون با بچه ها کلی عکس گرفتیم بغل ابشار و چشمه دختراهم با نامزداشون حوصلم داشت سر میرفت که یه فکری به سرم رسید پسرا نشسته بودنو حرف میزدم دختراهم

همین طور این ور یه درختایی هست که یه میوه گردو ریز داره از عنس چوب مثل توپ چل تیکس

از اون چنتا عمم کردم تو مشتمو دونه دونه پرت کردم سمت گردن و سر راستین وقتی میخورد بهج رومو اون ورمیکردمو بالارو نگاه میکردم زیر چشمی نگاه کردم وقتی سرشو بر گردوند اومد یکی دیگه پرت کنم که یه هویی برگشت منم پاشودم دویدم اونم دنبال که پام خورد به سنگ داشتم میخوردم زمین که راستین از پشت بغلم کردو چرخوندم -یا خدا غلط کردم بزارم زمین الان عفتمونو می کشی منو پرت میکنی راستین -نچ نمیکنم

-ایی هههه توروخدا بزارم زمین راسی بابا بنده خدا کمرو دست خودت میشکنه سنگینم

راستین-هه خدایج دست کم گرفتیا عضله هارو نمیبینی مگه

اروم وایستادو گذاشتم زمین دستاش هنوز دور کمرم بود سرشو آورد علو و دم گوشم گفت

راستین-دفعه اخرت باشه از این شیطنتا میکنی میت رسم دوباره چیزیت شه خانوم کوچولو اخ حرصم گرفت منو با این هیکل میگه کوچولو هوا داشت تاریک میشد راه افتادیم که دیگه بریم خیلی خسته بودم سریم رفتم تو ماشین دخترا چشممو بستم دیگه

کارم تموم شده بود داشتیم میرفتیم رشت صدای بچه هارو میشنیدم که داشتن خدافظی میکردن اما من نای باز کردن چشمامو نداشتم ماشین راه افتاد تمنا-میکا خوابیده؟ ارام-اره بیچاره خواهرم خیلی خسته شده این همه بلا سرش اومده ولی مارو عاهای خیلی قشنگی بورد نیاز-اره خیلی خوب بود راستی دخترا برای فردا تولد راستین چی خریدین؟ نیکا-منو الیاس که باهم برایش کادو گرفتیم

.....

دیگه چیزی نشنیدم و خوابم برد

صبح وقتی بیدار شدم تو تختم بودم علل خالق مگه من تو ماشین نبودم چه عوری منو آوردن طبقه سوم حتما پنج نفری بلندم کردن با این وزنم چرا بیدارم نکردن ای بابا از تخت اومد پاینو دستو صورتو شستم رفتم پایین ساعت ۱ بعد از ظهر بود هیشکی بیدار نشده بود حتما خیلی خستن بزار دست به کار شم برایشون یه چیزی بوزم خوب چی درست کنم بهتره غذای شمالی باشه اهان فهمیدم فسنجون ترش و میرزا قاسمی

پس زودتر دست بجونبونم اول بادمجون و گوچه هارو کبابی کردم بعد پوستشونو کندم یه بوته سیر رنده کردم تفت دادم بعد بادمجونا و گوچه هارو توش کوبوندمو سرخ کردم خوب حالا فسنجون اول مرغو با اب گذاشتم رو گاز بعد بهج گردوهای آسیاب شده و پیازو رو اظافه کردم دو قاشق رب انار ترش چنتا سیب زمینی انداختم توش و اخراش یه میخ تمیزو رو گاز داغ کردم در حدی که

قرمز شد بعد با انبور برش داشتمو انداختم تو خورشت که خورشتم سیاه شه کارم تمومه برنجم دم کردم میزم چیدمو دوغ نوشابه ماستم گذاشتم تورشو که خاله شراره مامان دیبا داده بود برای ماهانو ریختم تو ظرفا گذاشتم رو میز خوب تمومه اوه اوه ساعت سه دیر شد برم بیدارشون کنم ای عون یه فکری رسید به ذهنم گوشیمو اوردمو صدای رادیو رو که ضبط کرده بودم برا کرم ریزی که اعلام زل زله

بود و اوردم بعد سریم از پله ها دویدم بالا و در همه اتاقارو محکم چند با میکو بیدمو داد میزدم از یه طرف صدای رادیو که بلند میگفت

همینک صدایی که میشنوید صدای اعلام خطر ه در حال وقوع زل زله هستیم لطفا به پناه گاه و عای مناسب پناه ببرید بعد بلند بلند اژیر میکشید همه ریختن بیرونو دویدن سمت حیاط عیق میزدنو یا حسین یا حسین میکردن

ای وای دستم خورد رو گوشی صدای رگ باریه شلیک مسلسل اومد دخترا عیق زدن پسرا اطرافو نگاه کردن بعد چند لحظه حمله ور شدن سمتم

راستین-پدر تو در میارم وروعک دوبار اتیج سزوندی همشون دنبالم بودن سریم دویدم پشت خونه از در پشتی رفتم سمت دریا همین عور میدویدم اونا هم دنبالم خونه رو دور زدمو دوباره از در علویی رفتم تو داد زد

-بخشید خوب غلط کردم بابا بخيال شید نفسم بند اومد خو براتون غذا درست کردم سرد میشد خوب عای تشکره؟ و دویدم تو اشوز خونه پشت میز غذا قایم شدم بچه ها که اومدن تو میزو دیدن اب از دهنشون راه افتادو بی خیال من شدن نشستن غذا هارو با به به چح چح خوردن

بایاد اوریه صبح و رو تخت سرمو انداختم پاین گفتم

-منمن یه معضرت خواهی و تشکر بهتون بده کارم پسر شما نباید منو میبردین بالا من شرمندتونم چرا بیدار منکر دین اخه؟

ماهیار-اعی لازم نیست خجالت بکشی و ناراحت شی مانبردیمت راستین بغلت کردوبورد از اون تشکر کن نه ما وایی چی راستین تنهایی بغل

-من ...من نمیدونم چی بگم ازت ممنونم ولی کاش بیدارم میکردی من پر نیستم که بلندم کردین

راستین-خیلی خسته بودیو دخترا دلشون نمیومد بیدارت کنن منم بغلت کردم با اسانسور بردمت بالا همچین سنگینم نبودى زیاد من وزنه ۲۵۰ لیلویى بلند کردم تو که ۱۵۰ بیشتر نیستی نه؟

-چی ؟؟؟؟ ۱۵۰ منو با گاو اشتباه گرفتیا من گفتم سنگینم اما نه این قدر من ۸۸ کیلوام اونم بخاطر قد بلندم معلوم نی اروین سوتی کشیدوگفت اروین-خواهری حواست هست اضافه داری ناراحت نشیا ولی حیف این صورت خوشگلته -نه ناراحت نشدم میدونم یه تصمیمایی دارم بعد ناهار عمم کردن شستن ظرفا فکری که تو سرم اومده بود باید اعرا میکردم -نیاز خواهری یه دقیقه میای اتاقم؟ نیاز-اومدم باهم رفتیم بالا تو اتاق

نیاز-عونم چی میخوای؟ -میگم اول اس بزن به اروین بیاد عوری که بقیه نفهمن؟ نیاز- باشه بهج اس میدم بعد چند دقیقه در اتاقمو زدن

-بله بفرماید؟ اروین -اعازه هست؟

-سلام اره بیا تو کسی نفهمید که؟ اروین -سلام نه چیزی میخواستی؟ -راستج بچه ها من دیشب تو راه از حرف دخترا فهمیدم امروز تولد مرد آهنینه میخوام.....

اروین پرید وسط حرفم اروین-مرد آهنین کیه؟

-پوف بزار حرفمو بزنم راستینو میگم

نیاز-اع مگه نمیگفتی لودوس بهج؟اروین-اسم سگ روش گذاشتی اعی؟ -ای بابا ساکت شین اره اول میگفتم اما الان با اون سوپر من بازیشو بقل کردن من با این وزن مرد آهنین بیشتر بهج میاد حالا اعازه میدین بقیشو بگم؟ نیاز-فقط یه سوال مگه تو خواب نبودى کلک؟ -ای بابا نیاز دیونم کردى شما اول که سوار شدین گفتین اولج بیدار بودم اما بعد خوایدم نیاز-اها خوب بگو

-فهمیدم که تولدش اون دیروز دوبار نجاتم داد از مرگ میخوام تلافی کنم
براش یه عشن خودمونی بگیرم اما به کمک شما دوتا نیاز دارم اروین-هر
کاری بگی میکنم نیاز-منم همین طور

-اروین راستین عمو و پسرارو باید بیریشون بیلیاردی چیزی که سر گرم شن تا
ساعت ۸ شب بعد که گفتم بیاریشون سعیم کن رفتی تحریکشون کنی تیپ بزنی
همین

اروین-اوکی پس من رفتم بعد رفتن اروین گفتم

-نیاز توهم خاله رو و دخترارو ببر ارایشگاه میخوام خونه خالی شه نیاز -
تنها نمیتونی همه کارارو کنیا

-نه خیالت راحت بورو بعد رفتن نیاز از اتاق گوشیه بر داشتمو زنگ زدم به
مرضیه اون رشت زندگی میکنه میتونه کمکم کنه

-الو سلام مرضیه عان خوبی اقا حسین خوبه مامانینا خوبن؟

مرضیه-سلام سویده مرسی خوبم حسینم خوبه مامانم که تازه دیدیشون تو خوبی؟ -
اره فدات شم خوبم مرضی عان یه خواهشی دارم ازت امروز چی کاره ای؟ مرضیه-
بیکارم چطور؟

-ببین امروز عشن تولد راستینه میخوام یه عشن تکمیل برای عبران نجات عونم
براش بگیرم اما من این عاهارو نمیشناسم و.....

بعد یه ساعت من با مرضیه بیرون بودم

-خوب کیکو سفارش دادم ر*ق*ص نور ارکستم که گفتم وسایل تزئینم گرفتیم
اووووم دیگه چی مونده؟

مرضیه-خوراکی عات و شام راستی کادو گرفتی؟

-وای خوب شد گفתי منو ببر به دارو خونه بعد پنج دقیقه از دارو خونه در اومدم
-حالا بورو به لوازم ارایشی بعد نیم ساعت خونه بودیمو داشتیم تزئینج میکریم
حیاط پشتیو ساعت ۶ بود که همه چی آماده شد مرضیه-خوب سویده من دیگه
میرم آماده شم و پیام توهم بورو آماده شو

-باشه بورو کلم بای

به اطراف نگاه کردم خوب همه عاریسه بود به میز پر خوراکی چیبس پفک دلستر
نوشابه کیکم که تو یخچاله ارکستم که ۷میاد شامم که گفتم ۱۰ بیارن اوم فچ فشه
ترقه هم چیده شدن خوب عالیه نوبت خودمه آماده شم اول رفتم موهامو شستمو
خشک کردمشون به فکراییی دارم خدا کنه بشه بعد به ساعت تو اینه خودمو نگاه
کردم عالی بودم با لباسی که مرضیه برام قرض گرفته بود از دوستج بلیز عزب
مشکی با سر شونه های ل*خ*ت و رو استینج طرح گل درست کرده بودن با برش
دورشم نگین داشت با ساپورت مشکی کلفت موهامو فر کرده بودمو دورم بود علو
موهامو با هزار بد بختی دروست کردم بلند بود با گیره تافت و تل مویی بافته شده
خوشگل چتری درست کردم صورتمو

برنز کرده بودمو رژ و روژ گونه یاسی زده بود و اما چشمم هیچ کس نمیشناستم
داخل چشمم لنز مشکی گذاشتم دور چشممو ارایج مشکی شکلاتی کردم با موژه
های بلند فوق الاده بود به قول تقرول تو بفرماید شام) ای دون(زنگو زدن دویدم
پاینو از ایفن تصویری عواب دادم گروه ارکست بود -بفرماید تو

-نیاز نیاز میکا؟ نیاز-میکا نیاز به گوشم؟ گروه ارکست ر*ق*ص نور تو محل
مستقر شدن همه چی اوکی کی عروسو میارن نقل نباتارو بواجیم؟

نیاز-فرمانده مهمونا مستقر شدن سوژه مورد نظر طبق گفته سروان اروین سر
خیابونن دارن میارن عروسو

-سرگرد نیاز برقارو قطم کنید آماده دستور باشید

نیاز -مفهوم شد تمام خندیدم ساعت هشت بودو مهمونام که دخترا بودن مرضیه با شوهرش حسین حنانه و حمید بچه های دایی و دیبا منتظر پسرا بودیم بیان برقا خاموش بود همه علو در ورودی آماده خوشامد گویی بودیم -نیاز اومدن داخل شدن برقارو بزن نیاز-اوکی

راستین-اینجا چه خبره چرا انقدر تاریکه

مگه مامانینا نیستن دخترا میترسن از تاریکی زود باشید وقتی رسیدن علمون برقا روشن شودو همه هورا کشیدن

وارکست اهنگ تولدو زودو بچه ها خوندن منم ابشارارو روشن کردم فیلم بردار داشت لحظه لحظه رو ثبت میکرد هوررا تولد تولد تولد مبارک....

همه رفتن علو تبریک گفتنو رفتن سمت حیاط پشتی

ارکست میزدو همه وسط میر*ق*صیدن منم دویدم تو اشوز خونه که کیکو بیارم برای پذیرایی اون خدمت کاره که روز اول اومده بود برای تمیز کاری بودو دوتا دختراش خیالم راحت بود کیکو گذاشتم رو میز چرخ دارو هولج دادم سمت حیاط با وارد شدن من ارکست دوباره اهنگ تولد مبارک گذاشت رفتم سمت میز مخصوصی که راستین پشتج نشسته بود تو چشم زل زده بود باورش نمیشد منم کیکو گذاشتم علوش که شعمارو فوت کنه یه کیک بزرگ

قلب که شکلاتی بودو روش بیستو چهارتا شمم بود رفتم علو گفتم

-تولدت مبارک ایشالا تمام سالای عمرت به شادی

و بغلج کردمگونه هاشو ب*و*سیدمو چاقوی تزئین شده رو دادم دستج خواستم پیام کنار که دستمو کشید راستین-میای باهام فوت کنیمو کیکو ببریم؟ لطفا؟

سرمو تکون دادمو رفتم پیشچ بچه ها تا ده شمرن

۱...۲...۳...۴...۵...۶...۷...۸...۹...۱۰
 دست زدن نوبت کیک بری بود دسته چاقو رو گرفتمو راستینم دستشو گذاشت رو دستمو اروم روی کیک فشار آوردو بریدش دوباره همه دست زدن یه تیکه کیک ور داشتو اول به مامانج بعد به باباش داد اونا هم دادن راستین

و بعد راستین اومد سمت منو یه تیکه تو دهنم گذاشت منم کیکو بوردم سمت دهنج که انگشتام گاز گرفت سریم دستمو کشیدم به بقیه پسرا هم همین کارو کرد کیکو بردنو دوباره همه ریختن وسط نشسته بودم به خوش حالیشون نگاه میکردم که احساس کردم یکی پشت سرمه سرمو بر گردوندم راستین بود بهج لبخند زدم که عوالمو با لبخند داد

راستین-خیلی عوض شدی امشب چشای مشکى بهت میاد با چتری بهج نگاه کردم یه شلوار مشکى براق تنج بود بایه تیشرت مشکى که روش طرح کفج بودو از کفشاش بند اویزون بود سه بعدی بود مصلا روشم یه علیقه چرم مشکى براق بود صورتج بایه ته ریج ملایم موهاشم دیزلی بود -مرسى ممنون توهم فوق الادده شدی لبخندی زدو گفت

راستین-میشه باهام بر*ق*صی فقط امشب که اتج بسه بینمون

قبول کردم و رفتیم بین بقیه ر*ق*صنده ها

اهنگ ملایم دونفره قشنگی بود با یه دستج کمرمو با دست دیگج دستمو گرفته بود منم یه دستم دستج بودو اون یکی رو کتفج سرمو گذاشتم رو شونشو اروم هم راهیج کردم خیلی آرامج داشتم بعد چند دقیقه سرشو چسبوندم به پیشونیمو تو چشم نگاه کرد حرف میزدیم اما ساکت بودیم با چشممون حرف میزدیم اما من نه حرف چشم اون نه حرف چشای خودمو میدونستم اهنگ که تموم شد ازش فاصله گرفتمو رفتم اشوزخونه یه لیوان اب خوردمو رفتم بالا ارایشمو تمدید کنم بقیه هم رفتن برای

سرف شام

تو اتاق وقتی مدامو کشیدمو روژمو زدم ادمم برم بیرون که گوشیم. زنگ زد ای دون زهراست دلم براش تنگ بود - الو عوضی سلام چه عجب یاد من کردی؟ زهرا- وهمچنین متقابلا شما یاد ما کردی - خخ خیلی عوضی خوبی چه خبرا خوش میگذره عدی چی شد حالی از ما گرفتی؟

زهرا-خوبم. مرسی. سلامتی. عای شما خالی هیچی زنگ زدم بگم عقد که نبودی پیج خاهرت اگه زحمت نمیشه عروسی بیا

-واییبی عدی میگی کی کجا با کی؟؟؟؟ زهرا-اره عدی میگم دوروز دیگه تالار.....

با رضا

-قبولج کردن ایول بابا خوش بحالت خوش بخت شی زهرا -مرسی عزیزم میکا فردا میای بریم من لباس عروسمو پرو کنم تنهام؟ -اره میام خواهر حتما ارزوی دیدن عروسی ثریا که موند به دلم خواهرمو تو لباس عروس ندیدم اما مال تورو از دست نمیدم

زهرا-خوبه پس فردا ساعت ۲مییینمت؟

-اوکی بای

گوشیو قطم کردم بالبخند تصور زهرارو تو لباس سفید کردم خدایا شکر که خواهرم به عشقج رسید سریم وسایلمو ریختم تو سالم که فردا صبح زود راه بیفتم برم

رفتم پایین همه شام خورده بودن و موقه کادو ها بود همه کادشونو دادن

مامان باباش این ویلارو دخترا پسرا لباس کفج گوشیو امویتریو ساعتودادن نوبت من بود تو دلم خندیدم به این کارم میخواستم باز ازیتج کنم با لبخند کادورو گرفتم باز کرد با دیدن دندون مصنوعی هاهمه زدن زیر خنده -اینا دندونای همون لیوانست که توش اب خوردی گفتم برات بگیرم از الان به فکر پیریت باشی خیالت راحت زیاد کثیف نیست عدیده فقط صاحب قبلیج باهاش یه بار کله پاچه سیراب شیردونو پیاز

خورده همه باز زدن زیر خنده راستین هر لحظه رنگج سرخ تر میشد خواستم ادامه بدم
که یه دفعه دندونارو پرت کرد علو پامو با داد گفت

راستین - مسخره کردن من این قدر

برات شیرینو لذت بخشو خنده دار بودانتقامتو گرفتی حالا راحت شدی اره من
فکر کردم فکر کردم تومیخواوی باهم خوب باشیم دوست باشیم فکر کردم توهم
به من احس.... احمقانست که باور کردم توهم خویو دل داری تو قلبت سیاه
سیاه قلبی اصلا نمیتونی خوشی دیگرانو بینی دیگه اینو متمعناشدم ممنون ممنون
ازت بابت کادوت

-اما من... من فقط میخواست...

راستین - بسه دیگه نمیخوام هیچی بشنوم اشکام اعازه درست دیدن نمیدادن دویدم
سمت اتاقم چرا این عوری شد من فقط میخواستم شوخی کنم باهاش همین من براش
کادو نگرفته بودم چون تمام پسندازمو دادم برای این عشنو وسائلج اما میخواستم کادو
گردنبند یادگاری میلاد داشتم که یه زنجیر پلاک الله طلا بودو بدم بهج برام انقد
ارزش داشت من اون زنجیر پلاکو از عونمم بیشتر دوست داشتم

سریم زنگ زدم اژانس ساکمو بر داشتم لباسمو پوشیدمو لنز در اوردمو ارایشمو
شستم موهامم عمم کردم رفتم سمت اتاق راستین پلاکو زنجیرو که تو یه ععبه
قشنگ بود با نامه که نوشته بودم گذاشتم بغل میز تختشو از ویلا زدم بیرون
سوار تاکسی شدمو راه افتادم سمت تهران

(راستین)

خیلی اعصابم خورد بود من خیلی خنگم چرا احساس کردم میکاهم دوسم داره چرا
واقعا چرا احساس کردم نگاهاش فرق داره با قبل

مرضیه- اقا راستین با اعازه ما دیگه داریم میریم ایشلا صد ساله شید عمرتون به خوشی حسین- بعله خدا بهتون سلامتیو شادی بده ایشالا سال بعد بهتر از امسال سالای دیگه - مرسی ممنون که اومدین خیلی خوش حال شدم بازم بیاین پیشمون خوش حال میشیم حسین- ممنون مهمونامون خدافظی کردنو رفتن ارکستم رفت

رفتم سمت ساختمون بقیه هم دنبالم تو عمرم این عوری تحقیر نشده بودمو کوچیک خواستم برم بالا که اروین دادزد اروین- کجا با این عجله این چه کاری بود کردی واسه چی سر میکا دادزدی تحقیرش کردی علو فامیلاش ؟

- ساکت شو اروین حقیق بود بد تر از اینا میگفتم بهج من تحقیر شدم نه اون اروین- تو شوخی حالت همیشه تو که بدتر از اینا سر ما آوردی

- هه شوخی این شوخی بود نه نبود اون سیاه دل فقط میخواست شب منو کوفت کنه علو فامیلاش شما کوچیکم کنه اون یه دختر عوض.....

یه دفعه یه طرف صورتم سوخت نیاز- حق نداری اینارو بهج بگی بسه تو قبل از حرفی خودتو نگاه کن تو سیاه تر از اونی اون بادلج این کارو کرد

تو توی خود خواه اصلا فهمیدی همه ی اینا تمام خرعارو میکا کرده بود فقط برای تو تو که هر بار همین حرفای مزخرفو کردی تو ذهنج بسه دیگه تو لیاقت اینارو نداری

اروین- نیاز بسه اروم باش نیاز- نه اروین بس نمیکنم تو که همه چیو میدونی اون میخواست تشکر کنه ازش که دوبار عونشو نجات داده در صورتی که این اون بود که

به سمت مرگ هولج داد اون بخاطر فقط یه شوخی اونو شکوند اون رفته از اینجا

رفت همون لحظه حالا خوش حال باش وبعد زد زیر گریه اروین رفت بقلج کرد

دویدم از پله ها بالا نه اون نباید بره من چی کار کردم همج تخسیر قضاوت بی عا

زود منه در اتاقچ باز بود همه عا مرتب بود هیچ اثری از میکا نبود عز بوی تنج که تو

اتاق مونده بود از اتاق اومدم بیرونو درشو بستمو قفل

کردم که بوی تنج نره رفتم سمت اتاقمو خودمو پرت کردم رو تخت به سقف خیره شدم این تولدو اون برام گرفته بود با پول خودش بهترین تولد عمرم بود چرا رنجوندمج چرا قلت زدم سمت دیوار که روی میز کنار تخت یه ععبه خیلی قشنگ تزئینی دیدم با یه نامه

سریم برش داشتمو بازش کردم یه زنجیر پلاک خیلی قشنگ الله نامه رو باز کردم بسم الله رحمان رحیم به نام ان که افرید تورا برای من و من را برای تو سلام راستین امروز میخواستم برات بهترین روز زندگیتو بسازم اما بدترینج شد ببخج اما من از قصد این کارارو نکردم فکر نمیکردم یه شوخی ساده دل بزرگتو بشکنه منو ببخج من باید یادم بمونه که از دنیای شما نیستم من زیادی دستمو به سمت خورشید گرفتم

زیاد خواهیم منو سزوند بر هر حال فکر نکنم از حرف دلم چیزی بفهمی کاش تو دنیا یه کلمه هایی عادویی بود تا با به زبون آوردنج مثل متعسفم کینه غمو غوصه رو از دل کسی در بیاره متعسفم متعسفم متعسفم متعسفم و این کادوی اصلی تو بود که میخواستم بدم اما نشد این کادو تازه نیست شاید از بقیه کادوهات کم ارزش تر باشه اما بر گرفته از احساس دله اره دل سیاه من این پلاک مال داداشم میلاد بود بعد اون من از گردنم در نیاوردم تا الان حالا برای تو چیزی که برای من مهمه پیج کسی که خودشم ادم مهمیه خدا نگه دار میکا

به پلاک نگاه کردم سریم انداختمج گردنم اعازه نمیدم ازم دور شه هیچ وقت

(میکا)

-ای دون ای دون

بین خواهر خوشگلمو چه ناز شودی تو میخوای رضارو بکشی زهرا ریز خندید

دوروز از اومدن من میگذره والان عروسی زهراست باهش اومدم

ارایشگاه شبیه ماه شده تو این لباس پفی سفید که همه عاش منجق دوزی شده
پارچج اکللیه برق میزنه مدل پروانه ایه اما درخشج چشاش از لباس بیشتره چون
داره با عشق ازدواج میکنه به موهای نسکافه ایج

وابروهای قهویی تمیزش نگاه کردم ارایج ملایم ابی با لنز ابی موهاشم فوق الاده
قشنگ با مدلای بافتی عمم درست کرده بودن و تاج قشنگ پر نگینو تور بلند سرش
که دونباله دار بود

-خوش بخت شی خواهری عونم پیشونیشو اروم ب*و*سیدمو شنل لباسشو
سرش کردموفرستادمج بیرن پیج داماد بعد چند دقیقه خودمم اماده رفتم پایین
ماهانونفس اومده بودن دنبالم

-سلام داداش سلام نفس خوبی

باهاشون روب*و*سی کردموراه افتادیم نفس دختر خون گرمو ارومی بود
پوست سبزه چشای یشمی موهای مشکی قد بلند لاغر

-چه خبرا عروس خانم چه عجب ما شمارو دیدیم ؟

نفس -ای بیشعور تیکه میندازی من که همج خونه شمام تو نیستی همج
خوابگاهیو گردش با دوستان -دیگه تموم شد بعد عروسیتون پایان ناممو
تحویل میدمو خلاص نفس -به سلامتی -سلامت باشی

تا رسیدن به تالار دیگه حرفی نگفتیم

شب فوق الاده رویایی بود عشق عروس داماد روی زبونا بوداقارضا انقدزوق داشت که
برامون خوند البته خوانندست تو مجالس میخونه تو هیت هاهم میخونه

اما فکر نمیکردم به اون قشنگی دور زهرا بچرخه و براش بخونه اهنگ همسر خوبو
نازیم اماادهای عاشقانیه رضا خیلی قشنگ بود تاز زهراهم ترکیه ای خوندخداخوش

بختشون کنه اگیرم عیگری شده بودا کت شلوار سرمه ای با پیرهن مشکی خیلی بهج میومد یکم اخم داشت اخه از اول راضی نبود اما میدونم دلج پاله اون عور که موقه خدافظی پیشونی زهرارو ب*و*سیدو دستشو داد دست رضا یه کوچولو هم رضارو تحدید کرد که اگه خواهرمو ازیت کنی فلان اما اخرش لروس دوماد مال هم شدن برای همیشه

پنج ماه بعد اوف پدرم در اومد بابا ولم کنید انقدر با این نفسو ماهان رفتم خرید خونه که موردم ۳۰روز دیگه عروسیشونه ۳موم عید خونشون طبقه بالای خونه خودمونه که بابا براش درست کرده تازه نسف وسایلو خریدیم من که دیگه از پا در اومدم اما خوش بختی

داداشم شیرینو لذت بخشه خدایا شکرت

پنج ماه پسرارو ندیدم از تولد راسی اخر هفته اوناهم بر گشتن خاله نوشین زحمت کشید الوچه هارو وسایلی که چیده بودمو داده بودن برام آورد یکم نشست رفت همشون دعوتن عروسیه ماهان دخترهم پیشمون شدن عید نمیگیرن عروسیه اخرین ماه تابستون عروسیه چهار عروسو دومادمونه همه خوش حالن پس من چی اقبنت من چی چشممو بستمو باز کردم سی روز پر امشب عرسیه ماهان تک برادر من نمیخوام تو این شب عزیز به گذشته فکر کنم فقط خدایا شکرت تو اینه به خودم نگاه کردم چقد عوض شدم موهامو مدل باز بسته درست کرده بودن و با اسوری رنگی طلایی توش تیکه تیکه در آورده بودن ابروهامو تمیز و رنگ روشن کرده

بودن تزاد داشت با موهای سرم ارایج ملایم سبز طلایی لباسم دکنه سبز بود که تا کمر تنگ بود بعد باز میشودو چین میخورد تا زیر پام خیلی قشنگ بودو بهم میومد عای خالی الله تو گردنم حس میشد دلم براش تنگ شده بود سرویس بدل سبز رنگو که نفس برام کادو گرفته بودو انداختم عالی شد نفس-میکا

-وایی خدا عونم نفس حوری شدی چشم کف پات نفس -واقعا خوب شدم
احساس میکنم رنگ موم بهم نمیاد نگاهش کردم

موهای مشکیچ حالا بلوند با رگه های استخونی بودو مدل فر و باز بسته دورش
بود موهایش تا کمرش بود خیلی نازه ابروهایش هم رنگ موهایش یه ارایش زیبای
صورتی نقره ای تو چهرش نشسته بود یه تاج پرنسسی تور بلند

لباسشم دکلته پرنسسی پف دار نباتی بود -عادت داشتی به مشکی طبیعیه ببخشید
خانم خانوما شما ملکه کدوم کشوری؟ نفس -کشور قلب داداشت

-ای دون

دست نفسو گرفتمو خیلی خوشگل علو دوربین بردم دادم دست داداشمو بر گشتم
تو وسایلو عمم کردم زنگ زدم به بابا

-الو بابا کجایی بیا دنبالم بابا-میکا من نمیتونم پیام این عا پام گیره بزار بینم کسیو
میتونم پیدا کنم بفرستم بیاد

-میخواهی ماشین بگیرم پیام بابا-نه با اون تیپ لباسه -وا بابا مگه شما منو دیدین
بابا-وقتی خودت خودتو درست میکنی همه میفتن دنبالت وای به حال این که بری
ارایشگاه بمون الان یکیو میفرستم بیاد

-چشم

بعد چند دقیقه گوشیم زنگ خورد

-بعله

راستین- بیا پایین منتظر تم -باباتورو فرستاده بیای دنبالم راستین-اره بیا

با ارایش گر خدافظی کردم رفتم پایین سوار مزدا ۳قرمز رنگ شدم -سلام ماشین
نو مبارک راستین-سلام مرسی ولی تازه نیست راه افتادیم سمت باغ نفس اینا تو

شهریار راستین - خیلی خوشگل شدی - مرسی توهم همین طور زیر چشمی
نگاش کردم کت شلوار یشمی پوشیده بود با بلیز سبز هم رنگج راستین - میکا -
بعله

راستین - من متعسفم بابات اون روز که...

- مهم نیست چیزی نگو رابعج راستین - هدیت خیلی قشنگه خیلی دوسج دارم به پلاک
الله نگاه کردم که تو گردنج بود اوردبالا روش ب*و*سه زد قلبم لرزید - قابلتو نداره
بهت میاد

بعد یه ربم رسیدیم باغ فوری رفتم رخت کنو مانتمو در اودمو وسایلمم عا دادم رفتم
سمت مهمونا احوال پرسى خوشامد گویی کردم همه از تعریف میکردن سرم خیلی
شلوغ بود عروس دوماد اومدنو ر*ق*صیدن توند توند شاباشارو عمم میکردم
مینداختم توکیف عروس بعد یه درو بادخترار*ق*صیدم بعدم رفتیم شام

عمه - میکامیکا عان؟

- بعله عمه عمه - غذا تو بردار بیایج ما

- چشم اومدم اه خیلی ازت خوشم میاد بازور لبخند زدمورفتم پیشج پیج
چنتا خانوماز فامیل نفس نشسته بود

- سلام نشستم پیششون

عمه - خانم صادقی ایشونم عروس گلم میکا

چییبی عروسم عروس گلم منو میگه خانومه - خوش بختم دخترم ماشالله هزار
ماشالله چه عروس ماهی داری خوش بخت شی دخترم

- ممنون

وا خدایا از حرص داشتم منفجر میشدم به چه حقی با ابروی من بازی میکنه سر
یه وسیعت نامه مسخره منو عروسج میدونه مامان-میکا||میکا||؟

ای بابا درد میکا میکا بمیره این همه صداش نکنین -بعله مامان مامان-بیا نفس
کارت داره -عانم نفسی چیه

نفس-میکا این بند پشت لباسمو خیلی محکم بستنی یکم شولج میکنی؟

-اره

لباسشو درست کردم کنارشون نشستم دیگه میل به غذا نداشتم نفس-
نمیخوای غذا بخوری؟

-نه میلی ندارم

نفس -بمیرم خیلی ازیتت کردم دو ماهه خسته شدی؟

-نه بابا خوبم

ماهان -خواهری چرا انقد قرمز شدی؟

-چیزی نیست ماهان-میکا گفتم بگو

-عمه صدام کرد خورد به یکی از فامیلای نفس نشونم داد گفت این عروسمه نفس-

کدوم فامیل؟ -فکر کنم صادقی بود اسمج نفس -ماهان پسر عموم رهامو میگه

خاستگار سمجه میکا عمت چرا این عوری گفت؟ ماهان-نمیدونم چرا داره با ابروی

خواهرم بازی میکنه بخاطر یه تیکه کاغذ ماهان -مامان مامان؟ مامان-چیه ماهان چرا

داد میزنی؟ ماهان-این عمه چرا راه افتاده تو فامیلای نفس میکارو نشون میده عروسم

عروسم میکنه به بابا بگو بره بگه خودشو عمم کنه وگرنه خونج حلاله مامان-زشته

ماهان داد نزن میشنوه ماهان -منم بلند میگم بشنوه مامان -بسه دیگه پاشید برید

سر عاتون مهمونی ادامه داره میکا بابات گفت دیجی گفته بعدشام دومین اهنگ

میزنه بورو آماده شو

-چشم

دویدم سمت رخت کنو کمر بند ر*ق*ص عریمو با پابندام بستمج منتظر موندم تا صدام
کنن بعد چنددقیقه گفتن

دیجی-وحالا ر*ق*ص سفارشی و سوپرایزی خواهر دوماد تقدیم میکنن ر*ق*ص
عریبو به برادرشون و عروس خانوم گلگون لطف میدون ر*ق*صو خالی کنید همه رفتن
کنار و چراغا خاموش شد دویدم وسط وایستادم ژست شروعو گرفتم خدایا کمکم کن
پنج ماه تمرین عواب بده اهنگ شروع شدو من با پام ضرب زدم

که صدای کمرم بلند شود وبعد چراغ پیست روشن شد باریتم اهنگ چند بار به چپ
راست ضربه زدمو بعد شروع کردم لرزوندن همه دست میزدن همین عوری ادامه دادم
حرکت سینه حرکت پلو حرکت باستن و در اخر چندین چرخج حرکت رو به پوشتو
پرت کردن افتادن نفسم بالا نمیومد همه تشویقم میکردن قفسه سینم میسوخت بدنم
خیس خیس بود قلب خیلی بد میزد بلند شومو از همه سمت تعظیم کردم راه افتادم
سمت رخت کن حالم اصلا خوب نبود

راستین-فوق الاده بود خیلی عالی ر*ق*صیدی

-مم.....ن.و

چنتا سلفه زدمو افتادم رو زمین نمیتونستم نفس بکشم راستین دوید طرفم راستین-
میکا میکا خوبی چت شد یه هوایی عزیزم خوبی؟(راستین)

بعد ر*ق*ص میکا که عالی بود رفتم پشت سرش که بهج تبریک بگم
وباهش حرف بزدم میخواستم بهج بگم دوسج دارمو عاشقج شدم

- فوق الاده بود خیلی عالی ر*ق*صیدی میکا- مم.....ن.و

و بعد یه دفعه افتاد زمین خیلی ترسیدم

-میکا میکا خوبی چت شد یه هوایی عزیزم خوبی؟ بازور گفت

میکا- نمی... ت... و... نم... ن... نفس... بکشم - باشه باشه اروم باش نترس به من نگاه کن
به سینه من نگاه کن چه عوری نفس میکشم سعی کن خودتو هماهنگ کنی باهام
انگشت اشارمو گذاشتم تو گودی گلوشو اروم فشار دادم موقه نفس خس خس میکرد
- تو آسم داری؟

میکا- ا... ا... ره... ک... کم... خ... خفیف - باشه باشه اروم باش زیادی فشار آوردی رفتم
از پشت بغلیج کردم در گوشج گفتم - با من هماهنگ نفس بکج اروم و عمیق اروم
و عمیق نمیدونم این توج قلب منه به این محکمی یا مال اونه اونم دوسم داره خدایا
(میکا)

بعد چند لحظه خوب شدم اما اگه زیاد نفس عمیق میکشیم سلفم میگرفت صدای
قلبشو احساس میکنم اما نه به اندازه محکمی مال خودم یعنی اونم دوسم داره یا
دچارش *ه* *و* *ت* شده بخاطر نزدیکی اروم ولم کردو اومد علو روم راستین -
بهتری؟ -اره ممنون

راستین - راستج میخواستم ازت یه چیزی بورسم - بورس

راستین - تو... توهم مثل من یعنی احساس منو مامان - میکا!!؟

- بعله مامان اومدم فعلا خدافظ میبینمت دویدم سمت مامانینا یعنی چی میخواست
بگه مثل تو چی راستین چی

- بعله مامان

مامان - عروس دوماد میخوان ر* ق* ص* دونفره اخرشونو کنن بیا شاباشاشونو عمم کن
- باشه

نفسو ماهان رفتن وسط زوعی ر* ق* صیدن اهنگ دوم سبدو دادم مامان گوشه
ماهانو گرفتمو فیلم برداری کردم زوعای دیگه هم رفتن وسط. ببخشید سلام

به سمت پسر قد بلند و خوش اندامی بر گشتم چقد برام اشناست موهای خورمایی
چشای عسلی تیره پوست سبزه صورت کشیده ملوس کت شلوار سفید بلیز ابی کم
رنگ

-سلام بفرماید

نشناختیم میکا خانوم منم مرساد؟ اووم مرساد مرساد مرساد کی بود اه یادم نمیاد
گیج نگاش کردم که گفت مرساد-دستت درد نکنه دیگه دختر دایی دیگه پسر
عمتو نمیشناسی؟ اعمم ماما این پسر عمه ی منه همون که عمه منوزنج کرده

-وای سلام ببخشید نشناختمت اخه من من آخرین بار...

مرساد-اره آخرین بار ۱۵ سال پیچ همو دیدیم بزرگ شدی خوش گل شدیو خانم -
مرسی نظر لطفته توهم خوب شدی مرساد-ای وروعک یعنی بد بودم اول خندیدم
گفتم

-نه

مرساد-دیگه عوض نکن حرف اول همیشه از دل میاد خوب حالا به این اقای خوب
افتخار یه ر*ق*ص دو نفره میدید مردد نگاش کردم دستج تو هوا مونده بود یه لبخند
زدمو دستشو گرفتم رفتیم وسط)راستین)

رفتم پیچ پسرا گرم حرف شدم توی اهنگ دوم همراه عروس دوماذ زوعای
دیگه هم رفتن وسط پسراهم با نامزداشون رفتن وسط داشتم نگاشون میکردم
که چشمم خورد به میکا خوشک شدم قلب وایستاد از یه طرف اون صحنه از یه
طرف اون چیزایی که میشنیدم

خانم اول-ماشالله ماشالله یلدا خانوم نگاه پسر تو عروست چه بهم میان خدا حفظشون
کنه عروسیشون کیه؟

خانم دوم-هنوز که دختره ناز میکنه اما قولشو از داداشم گرفتم مال خودمونه به احتمال زیاد عید سال بعد عروسیشون باشه دعوت میکنم حتما بیاید قد.....

دیگه بقیه حرفاشو نمیشنیدم فقط عشقمو تو بغل یه پسر دیگه میدیدم که داره میر*ق*صه ومیخنده چرا باهام بازی کردی لعنتی چرا؟ دیگه تاقت موندن نداشتم رفتم پیج ماهانو خدافظی کردم زدم بیرون به مامانینا هم گفتم مشکلی تو باشگاه پیج اومد

(میکا)

اون شبم تموم شدو گذشت نظرم کامل نسبت به مرساد تعقیر کرد اون مثل عمه نیست اون شب کلی منو خندوندو وسیعت نامه رو مسخره کرد البته گفت که به دور از وسیعت نامه دوست داره ادامه زندگیش

بامن باشه من همسرش شم که من گفتم من قصد ازدواج ندارم منتفی شد نمیدونم اون شب چرا هرچی دنبال راستین گشتم که بقیه حرفشو بورسم نبود کجا رفته بود یه دفعه بعد رفتنچ بی حال شدم همج فکرم دنبال بود الانم دوماه که سخت دارم برای پایان نامم کار میکنم خرداد باید تحویل بدم راحت شم اوف بلخره تموم شد راحت شدم از درس از دانشگاه اومدم بیرون خوب حالا چی کار کنم بزار زنگ بزnm به بچه ها ببینم کجان بریم بیرون شماره تمنارو گرفتم تمنا-الو بعله

-سلام عخشم خوفی حالت خوفه اقات خوفه؟

تمنا-به میکا خانم بی وفا چه عجب بعد سه ماه یاد ما کردی بی وفا از اون موقه که واسه پایان نامه از خوابگاه ها رفتیم خونه خودمون دیگه پیدات نشد؟منم خوبم اقامم خوبه شما چه خبر پایان نامتو دادی؟

-اووه چه خبر چقد گله خوب شما هم مارو تحویل نمیگیری همج با اون سه تا کاراتونو کردین تازه به خاطر اقاهاتون از من زود تر تموم کردین تحویل دادید

تازشم بی معرفتا چهار تایی عروسی گرفتین هیچ تازه رفتید یه اپارتمان پنج
واحدہ گرفتین همتون باهم باشید بعله تحویل دادم الان از دانشگاه در اومدم
تمنا-اوخی عزیزم تنها موندی خوب به من چه تو هم شورر کن بیا با ما عروسی
بگیر تازه یه واحدم که خالیه این بالا البته واسه این راستین خوشمست اما تو
شورر تو کن ما میدیمج به تو حالا کجایی؟ -نه خیرم من شورر نمیکنم گولم نزن
الان دارم میرم خونه شماها کجاین؟ تمنا -داریم با دخترا میریم خرید عروسی
میای؟

-چرا که نه منتها خرمو بابام اعاره کرده واسه همسایه نمیتونم با پای خودم زود
تر از دو قرن دیگه برسم پیشتون تمنا-خخ خیلی خری دختر کدوم خیابونی
الان داریم میایم دنبالت؟
-خیابون.....

تمنا-باشه اومدیم بای تا های

-بای تا های

بعد یه ریم یه ماشین بنز کوپه زرد علو پام تورمز کرد شیشه هاش دودی
بود محل نذاشتم حتما مزاحمه رومو اون ور کردم راه افتادم ماشین هی
بوق میزد

-اه چته روانی؟

راستین-خانم خانوما افتخار میدیدن؟ اه این که راسی خودمونه این این عا چی
کار میکنه مگه قرار نبود دخترا بیان دنبالم
-سلام خوبی چه خبرا این عا چی کار میکنی؟

راستین-سلام خوشگل خانم اومدم دنبال عشقم تو چی؟

یه دفعه قلب وایستاد عشقج راستین عاشق شده عاشق کی؟

-آهان چه خوب منم اینجا منتظر دخترام میخوایم بریم خرید خوش حال شدم

دیدمت دیگه وقتتو نمیگیر بهتره بری اومدم برم که بوق زد

-بعله

راستین-کجا بور بالا خانم خوشگه دیرمون شد باچشای گرد شده گفتم

-چی بامنی مگه دنبال عشقت نیومدی؟ راستین-شوخی کردم بابا اومدم دنبال تو

دختر فرستادم زود باش بور بالا

سوار ماشین شدم داخلج مشکی نارعی بود موندم تبریک بگم یانه اخه میترسیدم

دوباره بگه عدید نیست اصلا این چنتا ماشین داره

-این ماشین مال خودته؟ راستین-اره خوشت میاد؟ -اره خیلی قشنگه عدیده

مبارکه؟ راستین-اره مرسی ممنون قابل نداره؟ -مرسی ممنون

راستین-راستی چرا یه ماشین برای خودت نمیگیری؟اگه بخوای من آشنا دارما

یعنی بابای مهیار ماهیار یه نمایشگاه نانا داره من ماشینامو از اونجا میگیرم

-فعلا بوعه ندارم بعدا شاید گرفتم ممنون راستین -ای خسیس بوعه نیست یا

زورت میاد؟

-نه عدی پول ندارم فعلا

راستین-باشه هر عور راحتی هر وقت خاستی بگو باهات پیام راهنمایت کنم

-راستی بچه ها کجان چرا نیومدن دنبالم؟ راستین-اونا پاساژمن نزدیک بودم

داشتم میرفتم پیششون گفتم دنبال توهم میام پایان نامه رو دادی؟

اره بابا راحت شدم بلخره راستین-خدارو شکر به سلامتی ایشالا که قبولت کنن بعد ۵ دقیقه رسیدیم پیاده شدمو بغل هم وارد پاساژ شدیم دخترارو

که دیدم باعیق همه شونو بغل کردم -ای عوضیا دلم براتون یه زره شده بود عروس خانوماچه خبراخوش میگذره بدون من؟

نیکا-وای میکا باورم نمیشه انقدر دل تنگت شده باشم الان که دیدمت احساس میکنم دوباره خواهرمو پیدا کردم دیونه بدون تو همه چی یه چیزش کمه

ارام-اره به خدا راست میگه منم همین طور من اون قدر که برای مامانم قرار دل تنگ بشم ناراحت نیستم به اندازه ای که برای تو میشم نیاز-حالت خوبه خواهری چه خبرا همه چی طبق روال هست ماهان مامان بابات خودت؟

تمنا-میکا خواهری کاش توهم یکی بود باهاش مزدوج میشدی عروسیمون باهم بود دیگه همه چی تکمیل میشد همشون سر تکون دادنو دمق شدن -ای باباچه خبره پشت هم ردیف میکنین عواب نمیخواین نیکا عون منم حسم مثل تو اما خیلی بیشتره عزیز دلم ارام عان اون ور دنیا نیستی که خیالت راحت من هر روز ناهار و شام خونه یکیتون تلب میشم احساس دل تنگی نکنین نیاز عون من خوبم ماهان عالی و خوش بخت مامان باباهم میسازن میسوزونن همه چیم قابل تحمله تمنا خانم شما به فکر خودت باش خواهری که شورر کردی منو ول کردی اگه نمیتونستی بیای دنبالم میگفتی ماشین میگرفتم چرا اقا راستینو تو زحمت انداختی؟ همشون هم زمان بلند گفتن ایشج بعد همه زدیم زیر خنده راستین-زحمت نه رحمت خوب بچه ها چیا موند بگیریم؟

الیاس-همه چی تکمیله گرفتیم فقط مونده لباس عروسا لباس دوما و وسایل سفره عقد بعدم باید بریم شروع به چیدن خونه چیزی نموند تا سه روز دیگه مهیار- خوب اول بریم لباس دوما چون کارای خانوما طول میکشه

باهم رفتیم طبقه دوم پاساژ تو بزرگ ترین مغازه کت شلوار فروشی بین لباسا میگشتیمو هر کی یه نظری میداد -بچه ها اعازه هست منم نظر بدم؟ اروین-این چه حرفیه ابجی کوچیکه اصلا من میخوام برای منو تو انتخاب کنی ماهیار-راست میگه برا منم تو انتخاب کن الیاس مهیارم همینو گفتن

-نه نه من فقط خواستم یه پیشنهاد بدم همین حق انتخاب با زناتونه نه من نیکا-میکاما دخترام میخوایم تو برامون لباس انتخاب کنی خوش سلیقه هم که هستی برا پسرارم انتخاب کن ما مشکلی نداریم -نه این چه حرفیه این روزا فقط برای شماسه که از تک تک لحظه هاش لذت ببرید من فقط خواستم یه پیشنهاد بدم همین راستین-ای بابا دختر چقد ناز میکنی تارف نداریم که میگن انتخاب کن بگو باشه -باشه من انتخابمو میگم پیشنهادم میدم اما اگه خوشتون نیومد رد کنید حتما همه قبول کردن

-شما یه شب استثنایی دارید گفتم لباساهم استثنا و سوپرایزی باشه همتون ست هم یه شکل باشین قشنگ میشه انتخاب منم اونه
وبه گوشه سالن ردیف بالا اولین کت اشاره کردم

کت شلواری سفید مشکی که خیلی زیبا بود کت مشکی با یقه سر استینای سفید دکمه های مشکی و شلوار سفید الیاس-من که از این خوشم اومد سفید مشکی ترکیب قشنگی شده فقط پیرهنشو انتخاب کن بقیه هم از همون بر داشتن با دخترا رفتیم سمت فروشند

-ببخشید اقا یه پیرهن سفید با یقه مشکی سر استینای مشکی دارین یا یه چیز تو این مایه ها؟

فروشنده-بعله میدونم چی میخواین این چه طوره؟

فوق الاده بود همون طور که میخواستم به اظافه نگین هایی که روی قسمت پارچه مشکیج بودو مثل شب پر ستاره بود

ارام-عالیه از همین چهارتا بدین لطفا پسرا رفتن پروو کنن نیاز-خیلی خوش سلیقه ای توله من که فکر میکنم اروین تو اون کت شلوار فوق الادده شه بخاطر چهار شونه ایچ نیکا-اره به همشون میاد همشون هیکل ورزش کاری دارن کت شلواره هم شیکه همین طور که دخترا حرف میزدن چشم خورد به راستین که کلافه بین تعداد کت شلوار های زیاد میگشتت اروم رفتم سمتج -کمک میخوای؟

راستین-اره بد عور گیر کردم بین این دوتا دوتا کت شلواری که نشونم دادو نگاه کردم یکیج سرتا پا کلی سفید بود اون یکی پارچه براق مشکلی داشت با خطای سبز و ابی ریز عمودی داشت -به نظر من این مشکیه برای عروسی بچه ها بهتره اون سفید برایتک شب زندگیت خوبه روزی که به نیمه گم شدت میرسی البته نظر من اینه راستین-نه خوبه همین ممنون برا کمکت میشه من برم پروو تو یه پیرهئم به سلیقت بیاری؟ -البته تو بورو دوباره رفتم سمت فروشنده گفتم -ببخشید یه پیرهئن سبز ابی بهم میدی با سایز لارج؟ فروشنده-این خوبه؟ -اره بدینج داشتتم میرفتم سمت اتاق پروو که چشم خورد به علیقه مشکی براق ست کته

-ببخشید میشه اونم بدید علیقه رو هم گرفتمو رفتم سمت در درزدم راستین-بعله -منم پیرهئن اوردم

درو نیمه باز کردو دستشو آورد علو علیقه و پیرهئو دادم دستشو رفتم سمت بچه ها که پسرا رو نگاه میکردن تو لباسا

-خیلی خوش تیپ شدین داداشا اروین-ای شیطون تو از ما تعریف نکنی کی بکنه اخه

همه خندیدنو پسرا رفتن لباسارو در بیارن رفتم سمت اتاقک راستینو در زدم راستین-بعله

-راستین منم پوشیدی میتونم بینمت؟ درو باز کرد

وای خدایه معرکه شده کت تو تنج کیپ شده فوق الادیه

بهج میومدیه چرخ زد راستین-چه طورم؟-عالی خیلی بهت میاد

راستین-اهای دختر چشاتو درویج کن قورتم دادیاتموم شدم

-تترس تموم نمیشی خیلی زیادی

امدم برم که صدام زد

-بعله

راستین- حالا چرا قهر میکنی وایستا اینو بین

وبعد دکمه کتوباز کردو درش آورد با علیقه مهشر شده بود خیلی به شونه های پهنج

بازو های کلفتج میومد یه دفه راستین دستشو گرفت علو صورتشو گفت راستین-اخ اخ

چشم در اومد دویدم سمتج

-چی شد راستین خوبی تورو خدا نگام کن سر تو بگیر بالا

سرشو گرفت بالا زل زد تو چشمو گفت راستین-تو داری با من چی کار میکنی دختر

برق اون چشات منو کور کرد یعنی انقد خوشگل شدم والان این چشهای قشنگت

نگران منه

ازش دور شدم قلبم باتموم قدرت میکوبید -من...من میرم دیر شد لباساتو در

بیارو بیا

ورفتم سمت بچه ها که داشتن حساب میکردن راستینم اومدو رفتیم سمت مغاز لباس

عروس ارام-وایی خدا باورم نمیشه من میخوام اینارو بووشم ای عون من دیگه تاقت

ندارم همج خیلی قشنگه

ماهیار- خانومی تو تو این لباسا فوق الادہ میشی

-دختر اونا رو نگاه کنین

و به چهار تا لباس یه شکل با رنگای متفاوت اشاره کردم لباس پفی دکلتہ کہ روی سینہ هاشون به صورت مار پیچ تا پایین دامن منجق دوزی شدہ بود تو دوسہ ردیف و توری بلند پور منجقی داشت دخترا حملہ کردن سمت لباسا کہ پسرا خندیدن دخترا ہر کدوم یہ رنگشو بر داشتنو با کمک اقا هاشون رفتن بووشن رفتم سمت وسایل سفرہ عقد یہ سریو انتخاب کردم

-بیخشید خانم یہ لحظہ میاین فروشندہ-بعلہ بفرماید؟

-اون سفرہ طلایی و اون کاسہ های نقرہ ای اون کلہ قندای تور سفید با روبان صورتی کم رنگہ اون سنگای اکلیلی صورتی ابی نقرہ ای طلایی و اون صدفہای ریز و اون قلبای شیشہ ای ریز قرمز میخوام

فروشندہ-الان براتو امادہ میکنم چیز دیگہ نمیخواین؟

-اوم شما ابشار فج فشه منورای رنگی دارین؟

فروشندہ-ارہ چنتا میخواین؟ راستین-از ہر کدوم دہ پونزدہتا بدین

-چہ خبرہ پنج تا بسہ راستین-نہ بدین استفادہ میشہ

-باشہ

الیاس-میکا دخترا میگن نمیای بینیشون؟-نہ دوست دارم شب عروسی بینم

الیاس-اوکی ما الان میایم دخترا پسندیدن تو وسایل سفرہ رو انتخاب کردی؟

-ارہ بیاین الیاس-باشہ

داشتم با افسوس ناراحتی به لباس عروسا نگاه میکردم هیییی خدا یعنی میشه من یه روز بووشم پیچ عشقم خوش بخت شم یه اه از ته دل کشیدم راستین چی شده چرا اه میکشی؟ -هیچی همین عوری

بچه ها اومدنو رفتیم سمت اپارتمانا مبل مان واسایل چوبی هر طبقه رو آوردن خیلی کار بود تو دو روز چهار طبقه رو میخوان بچینن تصمیم گرفتیم عمعی بریم واحد به واحد بچینیم زنگ زدم خونه گفتم شبو پیچ دخترا میمونم کمک مامان با هزار فوش حرف قبول کرد -اخ من که دیگه نسف شدم از درد و خستگی یعنی واقعا تموم شد؟ مهیار-اوف اره مثل این که اروین-من که خیلی گرسنمه دارم میقشم - داداش لایک داری این دفعه کاملا باهات موافقم

بقیه هم تاکید کردن که الیاس زنگ زد برامون پیتزا آوردن از دیروز بکوب کار کردیم تا سه شب بیدار موندیم بعد از خستگی هر کی یه ور افتاد خوابید دوباره صبح با خستگی بلند شدیمو تا الان که ساعت ۱۱ شبه کار کردیمو هیچ کی هیچی نخورده پیتزا رسیدو همه حمله ور شدیم روش بعد که سیر شدیم من بلند شدم آماده شدم نیکا-کجا میکا آماده شدی؟

-میخوام برم خونه دیگه تموم شد مامانم گفت بیا خونه زود نیاز دستمو کشید کنارو گفت نیاز-الاهی بمیرم خیلی ازیتت کردیم مامانت دیشب خیلی فوشت داد نه؟ -عیبی نداره خواهری فداسرت نیاز-الان دیروفته خودم زنگ میزنم رازیج میکنم امشبم بمونی فردا خودم ببرمت -نه تروخدا بیخیال میتروسم بد دهنی کنه یه وقت

نیاز-نه بابا همچینم نیست مادره فقط نگرانن میشه نیاز رفت زنگ زدو منم رفتم پیچ بچه ها نشستم

نیاز-اوکی شد گفت بمونه -عدی چیزی بهت نگفت که؟ نیاز-نه تازه اعازه پیک نیک فردارم گرفتم -پیک نیک فردا دیگه چیه؟ آرام-فردا با بچه ها دست عمعی میریم اخرین پیک نیک مجردی عاده چالوس عخج حال

-ای دون ای دون دوش دالم اروین-ای فداش شه بابایی با اون زبون شیرینت دوست داری؟ -اله کیلی دوش دالم باباعی ژوون راستین-عون بابی دختر کم؟

-باباعی من اعوچه لواچک تولچک هم دوش دالم بلام میگیلی؟ راستین-اره بابایی دیگه چی دوست داری برات بگیرم خوشگل بابا؟ -اوم دیجه علوسک توپ راستین-باشه بابایی میخرم برات حالا بیا یه ماچ کن بابارو -بیشین بینیم باو بچه پرو همه زدن زیر خنده ماهیار -بچه ها بیاین یه بازی کنیم مهیار-اره بیاین پانتومیم یکم بخندیم بچه ها با همسرشون منم با راستین افتادم اول نیاز برای اروین شروع کرد بهج گفته بودیم بهج بگه خوک شکم پور نیازم هی دماقشو میکشید بالا ادای صدای خوکو در میاورد مورده بودیم از خنده اروین میگفت مریض شدی چیزی رفته تو دماغت میخوای دماغتو عمل کنی بعد کلی زوراروین فهمید بعد نوبت ماهیار و ارام بود که به ماهیار گفتیم ادای گو گوشو در بیاره بدبخت یه ساعت زور زد

هی لباسو غنچه میکرد ارایج میکرد ادای خواننده در میاورد اخر سر میزد رو گوشاش ارام میگفت میخوای ارایشتم کنم ب*و*س میخوای میخوای بری مهمونی بخونی صدات گوش کر کنه نمیخوای صدا بشنوی اخرم نتونست بگه باختن هین عور ادامه داشت تا این که اخر افتاد به من بچه ها گفتن بگم دارم عاشقت میشم رفتم علوی راستینو با دستم عدد سه رو

نشون دارم راستین-سه کلمست؟

سرمو تکون دادم شروع کردم به راه رفتن راسین -داری میری عایی؟ سرمو به معنی نه تکون دادم رفتم سمت کابینتو درشو باز کردم بستم راستین-داری درو.....

وسط حرفج دستو پا زدمو اشاره کردم برگرده عقب راستین-داری سرمو تکون دادم
اره راستین -داری چی خوب؟ اشاره کردم من نه تو راستین-من دارم سر تکون
دادم اره و بعد با دستم یه قلب درست کردم گذاشتم روقلبمو انگشتمو باز بسته
کردم راستین-قلب دارم سرمو به معنی نه تکون دادم خیلی بعید بود اما به زبان
اشاره کرو لال ها اول خودمو بعد اونو نشون دادمو دوتا انگشتای بین اشاره و کوچیکه
رو خابوندمو نشونج دادم

راستین -با تعجب سر در گمی صدای ضعیف گفت

راستین -تو عاشق منی؟ سرمو تکون دادم اشاره کردم منو حذف کنه عاشق نگه
داره تورم حذف کنه راستین-عاشق توند توند سرمو تکون دادم بچه ها شروع
کردن به شمارش معکوس برای پایان

با التماس نگاش کردم که سرشماره ۳گفت راستین-دارم عاشقت میشم عیق زدمو
پریدم بالا

-هوررا گفت گفت ایول راسی عون و پریدمو گونشو ب*و*سیدم از خوش حالی
نمیدونستم چی کار کنم بعد کمی صحبت همه رفتیم بخوایم دخترا تو یه اتاق پسرا
یکی دیگه صبح زود از هیجان بلند شدم دخترا هم بیدار بودن پسراهم مشغول عمم
کردن وسائل بودن فقط راستین نبود -پس راستین کو؟

اروین-خوابه اقا هر کاری کردیم بلند نشد

-من بیدارش میکنم رفتم سمت اتاق پسراو اروم درو باز کردم خودشو توی پتو
پیچیده بودو خواب بود رفتم علوش نشستمو صورتشو نگاه کردم چقد ناز خوابیده
بود موژه های بلندش روهم افتاده بودنو بهم گره خورده بودن لبای خوش فورمشو
تو دهنج عمم کرده بود شبیه اینایی که میخوان علو بغض و گریشونو بگیرن
قسمت علوی موهاش که بلند تر از بغلاش بود خراب شده بودو شل*خ*ته
توصورتج بود من خیلی دوست دارم راستین خیلی اما هیچ وقت عرعت نمیکنم

بهت بگم من از دنیای تو عدام دورم خیلی دور ازش با دوربین گوشیم به عکس گرفتم خوب حالا چه عوری بیدارش کنم رفتم پشتشو اول اروم به فوت تو گوشج کردم که دستشو آورد بالا تکون داد هههه فکر کرده مگسه به تیکه از موهامو گرفتمو کشیدم زیر بینیج که دوباره دستشو تکون داد علو دهنج به ناله ضعیف کرد ای بابا پاشو دیگه به تیکه از موشو گرفتم اروم کشیدم هیچ حرکتی نکرد محکم تر کشیدم که به تکون خورد اما بلند نشد به فکری به سرم زد دویدم تو اتاق خودمونو مائیکو بر داشتمو رفتم سمت راستین ابروهاشو کلفتو پیوسطه کردم بعد براش ریج سییل کلف کشیدم بغل دماغشم به خال گونده گذاشتم حالا وقتشه چنتا عکس گرفتمو بعد اینه رو ور داشتمو گرفتم عایی که وقتی راستین پاشه صورتشو میبینه بعد به هویی به عیق بلند زدمو گفتم

-ایی کمک دیو دیو کمک راستین که بلند شد وقتی تو اینه دست من قیافه ترسناک خودشو دید فکر کرد دیوه پشت سرشه بلند شود هی عیق میزد مثل دخترا دوید تو حال رفت سمت بچه ها

که دخترا با دیدنچ ترسیدنو عیق زدن اونم از عیق اونا دوباره عیق زدو دوید سمت پسرا پسرا که قزیه روفهمیده بودن زور زدن نگهچ دارن منم که دلمو گرفته بودمو گریه خنده میکردم بعد چند لحظه که همه اروم شدن بقیه هم خندیدن راستین با تعجب نگامون میکرد بعد به هو دوید سمت اینه که من رفتم از ترس تو اتاقمونو دروقفل کردم راستین بعد کلی دادو غال رفت آماده شه منم آماده شده اومدم بیرون پیج همه میخواستیم سوار ماشینا شیم که الیاس گفت

الیاس -میکا با راستین بیا

-نه ترودخدا نه

اروین -وا چرا خوب ماشینج خالیه تنهاست بیا دیگه باهاش

-نه بابایی تلو خدا این دیوه منو میخوله من تاژه بچم موخام ژندژی تونم بابایی من با
مامانینا میلیم شما هم با عموها این دیوه بلین همه خندیدن

با دخترا سوار یه ماشین شدیدم پسرا هم

با ماشین راستین اومدن

صدای ضبتو تا اخر زیاد کردیمو میر*ق*صیدم وسط را پسرا رفتن مغاز که وسایل

بخرن ما واینستادیمو رفتیم داشتیم برا خودمون حال میکردیم که یه ماشین با دوتا

پسر ژینگول اومدن بغلمونو هی چرتو پرت میگفتن

پسره-خانومی عوعه هاتو بخورم.....

-گوه نخور عوضی

-نیاز بزن بغل بزن بغل سریم چاقو زانیمو در اوردمو پریدم سمت پسر گفتم -

چی واق واقعی کردی دیوس؟ پسره-هون که شنیدی س.ک.س.ی.خودم

-خفه شو حروم زاده و با پا زدم تو عای حساسج اون یکی پسره اون حمله کنه

سمتم که دخترا یکی با قفل فرمون و بقیه با چاقو میوه خوری که تو صندوق بود

اومدن علوم که پسره عقب عقب رفت که تمنا گفت تمنا-پسرا اومدنپسرای لات

سریم سوار شدن که برن راستینینا رسیدن بهمون که پسر پرو سرشو گرفت

بیرون گفت

پسره-چاقال قل بخور تا بهم برسی و گازشو گرفتو رفت اینو نگفت من دیونه

شدمو پامو کوییدم که با تمام قدرت بدوام دنبالج که راستین محکم بغلم کرد با

تمام قدرت تکون میخوردم که از بغلج دریام اما خیلی محکم گرفته بودتم اونا که

رفتن عیق زدم -ولم کن لعنتی ولم کن به من دست نزن راستین اروم ولم کرد

دیونه شده بودم داشتم منفجر میشدم هی این ور اون ور میرفتمو موهامو

میکشیدمو فچ میدادم زیر لبی دخترا اومدن سمتمو بغلم کردن اروم نمیشدم باید

میزدمج باید رفتم سمت درخت کنار عاده و هی بهج مشت میزدم دستام زخم شده بود راستین اومد علو دستامو گرفت

-ولم کن ولم کن میخوام بکشمجراستین -هیج بسه دیگه اروم باش تموم شد

و کشیدم تو بغلج منم بلند بلند گریه کردم عیق زدم یکم که گذشت خوب شدمو از بغلج در اومدم راه افتادیم به طبیعت چالوس که رسیدیم یه عای دبع نگه داشتیمو چادور زدیم وسایلو آماده کردیم راستین داشت اتیج روشن میکرد که اروم رفتم کنار اتیج نشستمو پاهامو بغل کردم زل زدم به اتیج بعد چند دقیقه راستین کنارم نشست راستین -خوبی؟

-اره

راستین -چی تو اون اتیج میبینی؟

-خودمو راستین -خودتو یعنی چی؟

-خودمو چون منم از عنس اتیشم و عاشق اتیج

راستین -چه غالب منم عاشقم اما عاشق یه ادم یه دختر که همه چیمو با شیطنتاش و رفتارای عجیبج گرفته اشک

از چشم عاری شد راستینم عاشق شده مبارکه عشقم مبارکه راستین -خیلی دوسج دارم خیلی با تمام

ویژ گیهای عاشقشم عونمو فدایم میکنم اما نمیدونه

-من عاشق یه نفرم عاشق یه پسر باتمام لج بازیاش با محکم بودنج با غرورش با

خورد کردنام با ناراحتیج با خنده هاش با همه چیز اما اون نمیدونه نمیدونم من

تصور کردم یا چشای راستین غمگین شود

رفت سمت اتیشو کبابارو آماده کرد رفتم پیج بچه ها نشستم با الیاس اروین و

مهیار حکم بازی کردم بعد کلی کوری خوندنو شیطنتو تحدید منو مهیار بوردیمو

قرار شد الیاس و اروین برامون تکنو بر*ق*صن بعد ناهار میخواستیم وسطی بازی کنیم اروین راستین سر گروه شدن

اروین نیاز نیکا ماهیارو ارامو کشید راستینم منو تمنا الیاس مهیارو کشید بازی شروع شود من گوشه وایساده بودمو همج فرار میکردم اما چون گنده بودم هی میخوردم راستینم گل میگرفت منو دوباره میاورد تو تا این که هممونو زدن راستین موند سر عدد ۶ راستین خوردو نوبت اونا شد منو راستین روبه روی هم بودیمو همه رو به رگ بار بسته بودیم اما این اروین بیشور عین فر فره بود اخر سر با پر تاب ناگهانی من تو ۱۰ شماره خورد عیق بلندی زدمو دویدم سمت راستینو دستامونو کوبیدیم به هم دور اخر بودو ما وسط شرط کرده بودیم هر گروهی باخت باید بیرتمون شهر بازیو شام افتادیم وسطو بچه ها محکم میزدن و رحم نمیکردن اولین نفر رفتم بیرون لبو لوچمو اویزون کردم اه بد شانس بعد من مهیار خورد بعد سه دور تمنا و دو دور بعد راستین یه گل گرفتو منو آورد تو چهار دور بعد

الیاس رفت بعد همین عوری داشتیم فرار میکردیم ۸ دور حواس راستین بخاطر زنگ گوشیچ پرت شدو خورد قلبم داشت توند میزد خدایا کمکم کن بچه ها تشویقم میکردن میکا زرنگ باش اونا تورو دست کم گرفتن توپ ها با سرعت بالا از یه میلی متریم رد میشدن بچه ها حرصی شده بودن اخرین توپ بود قلبم توند میزد که اروین محکم شوت کرد که با تمام توان پریدم بالا توپ از بین پاهام رد شد -هوررا ما بردیم ما بردیم هورا

راستین دوید اومد بغلم کردو شروع کرد به چرخوندنم

راستین-افرین افرین خوشگلم افرین عزیزم خیلی خوب بود عالی بود تو تونستی عشقم تو عالی بودی

همین عور داشتیم میخندیدم که با شنیدن این حرفج خنده رو لبم خشک شد اروین اروم وایستادو پیشونیمو عمیق ب*و*سید راستین -خیلی خوب بود خانومیچشاش برق

میزد خوش حالی ازش میبارید چالای گونج معلوم شده بود یه دفعه پریدمو چال
گونشو ب*و*سیدمو در رفتمو از ته قلبم خندیدم عشقج منم منم خدایا شکر
بابچه ها سوار ماشینا شدیم رفتیم سمت شهر بازی ارم وقتی از ماشین پیاده شدیم
چشم خورد به یه دختر پسر که داشتن متور سواری میکردن با حسرت به اونا
نگاه میکردم که راستین گفت

راستین-چه باحسرت نگاه میکنی دلت میخواد سوارشی -اره خیلی

راستین-باشه واستا یه دقیقه رفت سمت پسره و یه چیزی بهج گفتو یه
چیز بهج داد متورو ازش گرفت اومد سمت راستین-بور بالا خانومی

-شوخی میکنی دیگه نه؟ راستین-چه شوخی مگه نمیخواستی سوارشی زود
باش بور بالا با زوق سوار متور شدم راستین-کرمو بگیر نیوفتی -نه خودمو
نگه میدارم راستین-باز لج کردی که دختر میفتیا

-نه نمیفتم بورو اول اروم میرفت اما یه دفعه یکم سرعت گرفت بعد یه نیج
تر مز زد که از ترس محکم بغلج کردم صدای خندش بلند شد راستین-حالا
خوب شد باید از اول میگرفتی بد گازشو گرفتی با سرعت تو خیابونا دور دور
کردیم سمو گذاشتم رو کمرش با ارامج لذت بوردم بعد رفتیم بیج بچه ها
بازوق گفتم

و میله هارو محکم چسبیده کاملا معلوم بود از ارتفاع میترسه اما نخواستم به
روش بیارم گفتم-راستین من یکم سردمه میشه بیام بغل تو بشینم

راستین-نه نه ممکنه این ور سنگین شه بیفتیم

پسره پرو رسمن گفت سنگینم اما بیخیال گ*ن*ا*ه داره باید ارومچ کنم -
نترس چیزی نمیشه اینا محکم اروم میام و سریم بلند شدمو نشستم پیشج اول

اتاقک به تکون کوچیک خوردو بعد ارم شد - راستین منو نگاه کن با ترس منو نگاه کرد

-اون دستتویعنی میشه بغلم کنی اروم به دستشو انداخت دورکمرمو گرفتم بایدحواسشو پرت میکردم -هی راستین اونجارو ببین اون چراغا مال اون خونه ها هست خدا میدون چنتا ادم توشه چه عوری زندگی میکنن منم ارزو دارم بین اون خونه ها به خونه حتی کوچیک داشته باشم توش با عشقم زندگی کنم با شوهرم شوهر ایندم اقام خسته ازسر کار بیادو من کتشو بگیرم براش غذای خوش مزه وگرم بزارم بخدونج براش از روزم بگمو از روزش بورسم بعد ها با بچه هامون بازی کنیم بخندیم شاد باشیم برای بچه هامون شادی به ارمغان بیاریم و بعد به اه بلند کشیدمو به علو نگاه کردم که احساس کردم راستین سرشو گذاشته رو سرم سرمو بلند کردمو بهج نگاه کردم اروم بود عین من به اون چراغ های خونه ها زل زده بود خودمو فشار دادم تو بغلشو سرمو گذاشتم رو سینشو اونم گذاشت سرشو رو سرم بعد چند دور پیاده شدیم رفتیم کشتی تو بقیه وسایل راستین کم تر میترسیدو همج دست منو محکم گرفته بودو موقه ترس فشار خفیفی میداد

-همین که گفتم من س و ا ر م ی ش م شما میخواین نیاین؟ نیاز-چرا لج میکنی خواهر من خطر داره تنهایی هیشکی نمیخواد اونو سوار شه

-نه من میرم شما نیاین ورفتم سمت وسیله همون ترسناکه که نیاز نشون داده بود هیچ کدومشون نیومدن با بلیط منتظر بودم سوار شم که یکی دستمو گرفت بر گشتم داد بزنم که دوتا چچ سبز ابی دیدم -تو این عا چی کار میکنی راستین؟ راستین-میخوام سوار شم

-چی؟؟؟؟ نه نه تو نیا تو اچه نه همیشه بورو اصلا میخوام تنها سوار شم راستین-
نگران من نباش باتو که باشم از هیچ چیز نمیترسم -نه من بخاطر تو نمیگم
میدونی اچه اصلا خودم پشیمون شدم میخوام برگردم

اومدم برم پیج بچه ها که دستمو گرفت راستین-میکا من میخوام سوار شم
میخواهی منو تنها بزاری؟ تو چشاش زل زدم -باتو هرعا میام حتی عهدم دستمو
گرفت رفتیم سوار شدیم کلی کمر بندبستن بعدم حفاظ آورد پایین دستای همو
گرفته بودیم -وای راستین چرا انقدر دستات سرده خوبی تورو خدا بیا پیاده شیم
راستین-خوبم خوبم چیزی نیست نترس روبه روتو نگاه کن لذت ببر خیلی تر
سیده بودم خدایا چیز یخ نشه غلط کردم دستگاه روشن شودو شروع کرد به
چرخ چشام علو بودو یوووو عیق میکشیدم دوراخر بود که احساس کردم
راستین خیلی غیر عادی یخ کرده برگشتم نگاش کردم دیدم چشاشو بسته
دستگاه وایستاد

-هی راستین چشاتو باز کن تموم شد میخوایم پیاده بشیم اما اون حرکتی نکرد
حفاظمو باز کردم مال راستینم باز کردم تکونج دادم -اقا راستین پاشو بریم
تموم شد راستین راستین با تواما اصلا شوخی بامزه ای نیست

-راستین راستین تورو خدا پاشو کمک اقا کمک تورو خدا راستین پاشو پاشو
راستین دیونه شده بودم عیقای هیستریک میکشیدم چند نفر دویدن اومدن پیادم
کردنو راستینم آوردن بیرون از دستگاه نمیزاشتن نزدیک شم
مرده-خانوم اروم باشید چیزی نیست شوهرتون ناراحتی قلبی دارن؟ -نه نمیدونم
تا الان که نداشت؟ -مرده-یکم اروم باشید تمرکز کنید ممتئین؟ -یه لحظه وایستید
زنگ زدم به اروین

-الو الو

گریه نمیزاشت حرف بز نم اروین-الو میکا الو چی شده چراگریه میکنی الو...

-اروینتورو...توروخدا بیا.....راستین وزدم زیر گریه مرده گوشیمو گرفتمو با

اروین حرف زد رفتم بغل راستین زانو زدم

-اقایی راستینم تروخدا پاشو راستین غلط کردم گوه خوردم تروخدا پاشو عشقم

پاشو به خدا دیگه ازیتت نمیکنم عزیز دلم الهی فدات شم همج تخسیر من خره

تو این عوری شدی راستینم اقایی پاشو تروخدا راستین راستینم مرده-ای بابا

خانوم باز افتادی روش که بیا عقب الان گروه امدادمون میان خانم بیاین کمک اینو

بکشین عقب مردم دورمون عمم شده بودن من زعه میزدمو راستینو صدا میزدم

زنه زور زد منو بکشه عقب اما زورش نمیرسید چند نفر با کیف کمک های اولیه

اومدن دور راستینو قلبشو فشار میدادنو نفس مصنوعی میدادن بچه ها بلخره اومدن

پسرا رفتن سمت راستینو دخترا منو کشیدن عقب عیق زدم

-ولم کنین راستین راستین پاشووو پاشوو لعنتی تو حق نداری بری پاشوو بعد با

یه شک راستین چشاشو باز کرد بلندش کردن بردن تو یه کانتینر بهج سرم وصل

کردن بچه ها پیشچ بودن منم بیرون کانتینر نشسته بودمو گریه میکردم بعد نیم

ساعت حال راستین خوب شد منو که رو زمین دید دارم گریه میکنم اومد

نزدیکمو بلندم کرد راستین-چته خانومی چرا انقد گریه میکنی نمودم که زدم

این اشکات واسه منه

هولج دادم عقبو سرش داد زدم -خفه شو لعنتی من که گفتم نمیخواه سوارشیم

-همج تقصیرمنه خره اصلا چرا بهم نگفته بودی مشکل قلبی داری هاا

عواب بده؟؟؟ مشتامو میزدم توسینشو باگریه دادحرف میزدم -عواب

بده لعنتی اگه چیزیت میشد من چی کار میکردم هاچی کار میکردم
بدون تو تو لعنتی مگه نمیدونی من تورو...

بقیه حرفمو نگفتم زدم زیر گریه دستامو گرفتم کشیدم تو بغلج راستین -
هیشج اروم اروم باش چیزی نیست من این عام پیشتم نزدیکتم بینم اروم
باش تموم شد عزیزم تموم شد با تموم وعودم بوش میکردم خدایا چرا چرا
عاشق شدم عاشق این این دنیاش کاملا از من عداست با یه لنگه چرخ ماشینج
میتونه کل زندگی مارو بخره من تو زندگیج عایی ندارم باید ازش دورشم دور
از بغل راستین اومدم بیرونو گفتم

-من میخوام برم خونه اروین -کجا ابجی تازه میخوایم بریم شامو بستنی؟

-نه من میخوام برم خونه الان شما

باشین من میرم راستین -من میرسونمت -نه خودم میرم راستین -گفتم
میرسونمت لحنج دستوری بود با بچه ها خدافظی کردم قرار شد فردا برم
ارایشگاه با دخترا نشستم توماشینو راه افتادیم دلم نمیخواست راستین
خونمونو ببینه اما الان ببینه ازم سرد و دور میشه منم اینو میخوام راستین -
خونتون کجاست؟ -عاده ساوه اسلامشهر گلستان.....

راستین -چی عاده ساوه اونجا که...

میدونی منظورم اینه که پایین شهر مگه شما پول دار نیستید؟ -نه من یه بچه
پایین شهرمو بابام مسافر کسه من همینمو بس دیگه حرفی نزدیم عفتمون
رفتیم تو فکر بعد یه ساعت رسیدیمو من پیاده شدم

-ممنون که رسوندیم بابات اون اتفاقم....

راستین-مهم نیست تخسیر تو نبود من ازت ممنونم بهترین شب زندگیم بود
بخاطر تو پوز خندی زدمو خدافظی کردم و رفتم تو دیگه تموم شد ازم سرد
میشه

(راستین)

به در بسته خونشون نگاه کردم عجب شبی بود فک نمیکردم میکا
همچین عایی زندگی کنه اوادم راه بیفتم که یکی زد به پنجره پنجره رو
کشیدم پایین

-بعله

مرده-سلام ببخشید میشه یه لحظه وقتتونو بگیرم -بعله ببخشید شما؟ مرده-
من همسایه اقای سلیمی هستم

-بعله بفرماید امرتون؟ مرده-میشه یه عا دیگه حرف بزنیم؟

-بعله بفرماید بالا سوارش کردم و رفتم یه کوچه بالا ترو پارک کردم

-خوب بفرماید من در خدمتم مرده-راستج من شمارو دیدم بنظر ادم درستو
خونواده داری میاد شما دختر اقای سلیمی رو میخواید؟ -فکر نکنم این حرفا
به شما ربطی داشته باشه؟

مرده-بعله درکتون میکنم اما من فقط میخوام کمکتون کنم شما باید یه چیزایی
راعب این خانواده بدونید این وظیفه انسانی منه که بگم این خونواده ادمای خوبی
نیستن همج خونشون دعواست اقا و خانوم سلیمی میخوان از هم عدا شن تاز
پسرشونم اعتیاد داره شیشه میکشه تازگیا ازدواج کرده دختره بیچاره سیاه بخت
شود تازه از همه مهم تر دخترشونه خیلی بد میگرده ارایج زیاد بد حجابی پسر
میاورد علو درو خدا میدونست چی کار میکنن تو تاریکی تازه سه

چهار سالم قبیج زده بود فکر کنم فرار کرده بود عصبانی شدمو سرش داد زد -
 بسهه بسه آقای به اصطلاح محترم واقعا شما به فکر منید یا بی ابرو کردن دختر
 مردم از خودتون حرف در میارید اون چند سال دانشگاه میرفت خوابگاه میموند
 واقعا که لطفا از ماشینم پیاده شید مرده- اقا شما اشتبا.....

-پیاده شید اقا مرده- از من گفتن بود پیاده شدو من گازشو گرفتمو رفتم میکای
 من این عوری نیست نه نیست باید بورسم شماره الیاسو گرفتم الیاس- الو
 کجایی پسر پس؟

-الیاس الیاس بگو که دروغه بگو میکا....

.....

(میکا)

تو اینه به خودم نگاه کردم ساده اما عالی بودم موهامو بافت افریقایی زده بود
 علوشو شبیه تل شده بودبقیشم ل*خ*ت شلاقی بود داخل چشم لنز ابی بودو
 ارایج چشممشکی ابی بود روژ قررمز پرنگم زده بود برام ناز شم الاهی خخ
 لباسم لباس سبز ابی مشکلی بود مدل لباسای خورم سلطان خیلی بهم میود
 دخترارو نگم که ماه شده بودن نیکا لباس عروسج همون مدله به رنگه نباتی
 بود نیاز کرم بود ارام سفید تمنا صورتی خیلی کم رنگ تو مایه های سفید
 ارایشاشونم ست لباس خیلی قشنگ شده بودن دامادا اومدن دخترارو دونه
 دونه شنل پوشوندمو بردم دادم دست دامادش بعد اخر سر خودم وسایل خودمو
 دخترارو گذاشتم صندوق ماشین راستینو راه افتادیم حدسم درست بود سرد
 شده بود اصلا تو ماشین حرف نزد -خیلی خوش تیوو خوش گل شدی یه نیم
 نگام کردمو خیلی سرد گفت راستین- ممنون

بغضم گرفت دیگه هیچی نگفتم خودم خواستم این عوری شه

-قرارمون سر عاشهراستین-اراه آماده باش صدات میکنم از ماشین پیاده شدمو رفتم داخل باغ انگار لونه مورچه رو خراب کردی چهار هزارتا ادم تو یه باغ شیخ هزار متری خانواده های بچه ها هر کدوم یه میلیارد گذاشته بودن برای این مهمونی خیلی خیلی زیاد بود وحشت کرده بودم بد عو احساس قریبی میکردم سریم رفتم سمت اتاقی که سفره عقد پهن کرده بودم عاقد اومدو شروع کرد به خوندن ختبه کرد منم پشت بچه ها قند می ساییدم بعد عقد همه رفتیم تو باغو مشقول ر*ق*ص شدیم بعد یه ساعت دیجی گفت

دیجی-خوب اقایون و خانوم ها نوبت ر*ق*ص عروس ها و دوماهای گلمونه

چشم گردوندم دنبال راستین پس چی شد کجاست اه دیدمچ تو بغل یه دختره داشت میگفتومیخندید خدایا چرا احساس میکنم دارم داقون میشم دارم منفجر میشم چرا انقدر قلبم دردمیکنه دستیار دیجی اومد پیشم دستیار-خانم سلیمی؟
-بعله خودمم

دستیار-دیجی گفتن اگه آماده اید تشیف بیارید؟ -اره بریم

رفتیم رو سکوی مخصوص گیتارمو گرفتم دستمو رو صندلی نشستم دیجی- خوب عروس ها و دوماهای گلمون بیان وسط برقا خاموش شدو فقط چراغ میدون ر*ق*ص روشن بود صدامو اروم ساف کردم با اشاره دیجی شروع کردم به حرف زدم -خانوم ها و اقایون مهمان های عزیز دوستان و اشنایان گرامی عزیز به

عشن خوشی دوست هامون خوش آمدین امشب برای دوستای من بهترین شب

زندگیشونه من باهاشون خاطره های زیادی دارم خدا بهم ۴خواهر و ۴برادر داد

درسته از خونم نیستن اما پیوند بین ما عشق خواهر برادری محبت دوستای عزیزم

برای تلافی تمام محبت ها و عشقتون میخوام براشون یه کار ناچیز که ازم بر میاد بکنم میخوام براشون بزمو بخونم بخاطر صدای بدمم معضرت میخوام ممنون میشم چند لحظه تحمل کنید بنده حقیر و ممنون همه تشویقم کردنو دیجی با اشاره من شروع کرد هم نوازی با من اهنگ قشنگ اندیو که برای امشب تمرین کردم اهنگ اولج رو که زدم با چشم همه رو از نظر گذروندم بچه ها وسط داشتن دوتایی توبغل هم میر*ق*صیدن فیلم بردار ازشون فیلم می گرفت چشمم خورد به راستین زل زدم تو چشاش و شروع کردم به خوندن .تو نگاهت عشقو دیدم *** توج قلبو شنیدم .توی عاده های احساس*** من به عشق تو رسیدم

تو کتابا عشقو خوندم*** عکس خورشیدوسزوندم

عای خورشید تو کتابا***نقج چشما تو نشوندم

. عای خورشید تو کتابا*** نقج چشما تو نشوندم

.توی شب های منو تو*** لب عاشقی بی صدا نیست

.توی دنیای منو تو*** واسه غم ها دیگه عا نیست

.تو همون عشقی که*** باتوبغض کینه ها میمیره

.از تو دستای لطیف*** مرغ شادی پر میگیره

. تو نگاهت عشقو دیدم*** توج قلبو شنیدم

.توی عاده های احساس*** من به عشق تو رسیدم

.توی عاده های احساس*** من به عشق تو رسیدم

تو کتابا عشقو خوندم*** عکس خورشیدوسزوندم

عای خورشید تو کتابا***نقج چشما تو نشوندم

. عای خورشید تو کتابا*** نقج چشمتو نشوندم
 .تویه شعری بی نشونه*** نه تب داغ شبونه
 .خون عشقت توی رگ***هام که از عاشقی میخونه
 .بی توتنها خواهج من*** گرمی نوازش من
 .سررو سینه هات میزارم*** ای همه ی ارامج من
 . تو نگاهت عشقو دیدم*** توج قلبو شنیدم
 .توی عاده های احساس*** من به عشق تو رسیدم
 .تو کتابا عشقو خوندم*** عکس خورشیدوسزوندم
 .عای خورشید تو کتابا*** نقج چشمتو نشوندم
 . عای خورشید تو کتابا*** نقج چشمتو نشوندم
)اندی(

بغض تو گلوم داشت منفجرم میکرد اهنگ که تموم شد همه تشویقم کردنو
 میگفتن دوباره دوباره اما من حالم اصلا خوب نبود

-دوستان من معضرت میخوام دیگه نمیتونم بخونم اما دیجی براتون میخونه همه
 هورا کشیدنو ریختن وسط و دیجی دوباره شروع کرد به نواختن رفتم یه گوشه
 وایستادم که عمعیت کم بود نشستمو عشقمو نگاه کردم که تو بغل اون دختره
 دارن دوتایی میر*ق*صن تو کجای این زندگی که من هرچی میگردم نیستی
 عشق من بزار یه دل سیر بینمت شاید دیگه هیچ وقت بینمت خدایا ممنون که
 عاشقم کردی درسته کم بود اما واقعا شیرین بود اما کاش

بهم میدادیج واسه همیشه کاش کاشاهنگ تموم شدو همه رو دعوت کردن برای شام بی سرو صدا
 رفتم غذا کشیدمو خوردم دوباره بسات ر*ق*ص شروع شد رفتم پیج بچه ها که خدافظی کنم
 برم اشک از چشم ریخت پایین نمیدونم چرا همج احساس میکنم دیگه نمیبینمشون ارام-الاهی

قوربونت شم چرا گریه میکنی؟ بغض نمیزاشت حرف بز نم دخترا اومدن دورمو همج میورسیدن چی شده تمنا-اه بس کن دیگه خواهری اخه چته؟ نیکا-میکا منو نگاه کن کسی چیزی گفته بهت؟ -نه هیچی نیست..... فقط دارمتنها میشم دیگه شما هارم ندارمشماهم مثلمثل ثریا میرین... ..دیگه نمیبینمتون..... تنها تر از همیشه میشم خیلی تنها

هق هقم توعه پسرارم علب کرده بود اومد بودن نزدیک دخترا همشون بغلم کردن نیاز با بغض گفت

نیاز-مگه قراره بریم عای دور ما تنهات نمیزاریم
ما میایم تو میای

-ثریا هم همینون میگفت اما الان دوساله ندیدمج اون رفت سر زندگی خودشو من فراموش شدم شماهم فراموش میکنید من دوباره دارم میرم تو همون خونه باهمون دردا من تنهام من مثل شما عاشق شدم اما هیچ وقت بهج نمیرسم وبه راستین نگاه کردم که باز با دختره میخندید بچه ها میدونستن اما قسمشون دادم بهج ننگن اروین-نبینم اشکتو خواهری واسه چی خودتو ازیت میکنی توی این شب به این قشنگی -اروین تروخدا ببخج شب تورم کوفتت کردم داداشی شماها همتون ازماهان بیشتر برام برادری کردین شما منو خندوندین منو تو عمم خودتون بردین اما من همیشه ناراحتتون کردم منو ببخشین

اروین کشیدم تو بغلشو گذاشت راحت گریه کنم نمی خواستم شبشونو خراب کنم از بغلج اومدم بیرونو گفتم

-امید وارم همتون خوش بخت شید از ته دل میگم من دیگه باید برم

ماهیار-به قول خودت بیشین بینیم باوو بچه پرو

الیاس-تو بگو ماهم گذاشتیم تو بری مهیار-ابجی خوشگله خودم تازه میخوایم بریم اپارتمانی که اون قدر زحمتشو کشیدی او مرن بزارم بری

-داداشا اما اگه دیر وقت شه نمیتونم تنهای برم خونه

اروین -تنها چرا راستین میبرتت اگه نبورد خودم نوکرتم

-اما من نمیخوام مزاحم.....

الیاس-هیس دیگه هیچی نگو همین که گفتیم الانم بورو لباساتو بووش بریم
وقتشه

رفتم سمت رخت کنو لباسامو پوشیدم همه خدافظی کرده بودنو رفته بودن فقط
خانواده ها میخواستن دنبال ماشین عروس کنن بعدش ما عونا یعنی بچه های
خودمون خواهر ارام وخواهر نیکا داداش تمنا داداشای الیاس و خواهر اروینم
بهمون اظافه میشن بعد یه ربم رسیدیم به ساختمون خانواده ها رفتنو خودمون
موندید رفتم یه گوشه روی صندلی توی حیاط پشتی ساختمون که چیده بودن
نشستم بچه ها هم همه میر*ق*صیدن مشغول بودن واسه خودشون که یه دفعه
احساس کردم یکی کنارم نشست

سر مو بر گردوندم اون دختره که با راستین بودو دیدم لبخندی زدو گفت رزا-سلام
من رزا هستم دختر دوست خانوادگی بابای راستین از شنایی باهات خوش بختم تو
خیلی دختر خوشگلی هستی حتی تو لیم بهت میاد زشتت نکرده -سلام منم میکا ام
دوست عروس دوماد ها منم از شنایت خوش حالو ممنون از تعریف چشات قشنگ
میینه رزا-چرا تنها نشستیو کاری نمیکنی؟

-یکم خستم همین رزا-راستی خیلی قشنگ خوندی -ممنون

بلخره ساکت شد داشت دیونم میکرد

اخه چیه این دختره عز اندامج سر تراز منه خدا اقا راستین اشک منو در میاری الان

حالتو میگیرم -رزا عون رزا-بعله

-تو دوست دختر راستینی میدونی اخه اصلا با اون چیزی که راستین میگفت شبیح نیستی

رزا-مگه راستین چی گفته بود؟

-هیچی بخیا

رزا-نه خواهج میکنم بگو دوست دارم بدونم

-میتروسم دلت بشکنه رزا-بگو لطفا کنج کاو شدم

-میگفت.....میگفت که رزا یه دختر نچسبو پرو خودشو به من میچسبونه از زشتی انقد ارایج میکنه باز خوش گل همیشه میگفت خیلی سیاهه اصلا نمیتونم تحملج کنم فقط بخاطر بابا مجبورم باهاش باشم از این حرفا

رزا با بغض گفت

رزا-من زشتم من چسبیدم بهج حالج میکنم پسره بیشعورو

و بلند شدو رفت سمت راستین که داشت با پسرا میر*ق*صید و یه دفعه یه کشیده محکم زد بهج که همه کپ کردنو اهنگم قطم شد رزا-من سیاهم من زشتم لیوان شربتو برداشتو پاچید تو صورتج رزا-خیلی پستی عوضی خیلی ازت منتفرم راستین-چی میگی رز اینا چه حرفیه؟ رزا-میگا گفت گفت که تو گفتی من بهت میچسبم من پروامو من زشتیمو با ارایج میووشونم بازور بامنی اره خیلی نامردی زد زیر گریه و از خونه رفت بیرون راستین با تنفر نگام میکردم حمله کرد سمتم که پسرا گرفتنج دخترا هم اومدن علوم راستین بلند داد زد

راستین-چی از عونم میخوی لعنتی این چه حرفایی بود که زدی چرا انقد پستو مریضی چج

نداشتی ببینی من خوشم نههه بااون قلب سیاهت اعازه ندادم به دوستام صدمه

بزنی حالا داری از خودم انتقام میگیری به چه گ*ن*ا*هی چی از عونمون میخوای

چرا گم نمیشی تو زندگی لعنتی خودت .اشکام مثل عوی اب میرفت که با اخرین

عملج مثل شیشه شکستمو ریختمو پاین راستین-شماها میدونین این کیه این یه دختر

خ.ر.ا.ب.س.ت.که پسرارو میبرده علو در خونشون اون بچه طلاقه اون مثل پدر

مادرش تازه از کسی که تو پاین شهر بزرگ شده داداشم شیشه میکشه معتاده چه
انتظاری عز این کارا دارین داداشج یه دختر و گرفتو داره بد بختج میکنه خودشم
افتاده به عون ما میخواد مارو نابود کنه چون حسوده اون سیاه قلبه انقد کینه نفرت
حسادت تو دلج پر کرده که قلبج سیاه سیاهه گمشو گمشو تو دنیای خودت ازمون
دور شو دیگه تاقت نداشتم رفتم علو زدم تو گوششو با گریه گفتم

-خفه شو لعنتی خفه شو رابع خانوادم درست حرف بزن اگه من تو اون خانواده بدنیا اومدم که تو پاین شهرن
اگه مامان بابا باهم نمیسازن اگه داداشم بخاطر دوستای ناباب معتاد شده اگه من بخاطر کم بود محبت گرفتار
یه اشغال شدم که برام حرف درست کنه من خرابم تقصیر منهه اره عواب بده خوب گوش کن اقا راستین
همه زنو شوهرها باهم دعوا میکنن اما خوب میشن و اما داداشم اون الان از تو پاک تره و عاشق زنشه و خوش
بختج کرده

منم تو عمرم ازارم به یه موچه هم نرسیده میدونی گ*ن*ا*ه من چیه زندگی کردن
فقط همین از نظر شما پول دارا ما حق زندگی نداریم گ*ن*ا*ه من زندگی کردنو
عاشق شدم عاشق تو بودن من بد نیستم من سیاه نیستم نه نیستم این تویی که سیاهی
قلبت سیاهه تو سیاه قلبی نه من باشه باشه از زندگیتون برای همیشه میرم خدافظ
علوی چشمای اشک الود بچه ها متعجب دیگران از خونه زدم بیرونو برای

اولین ماشین دست تکون دادم

-دریست

رارنده-کجا میری خواهرم ؟ -شمال

(اهنگ تنها از محسن یگانه)

.حوس کردم بازم امشب زیر بارون تو خیابون

.به یادت اشک بریزم طبق معمول همیشه

.اخه وقتی بارون میاد رو صورت یه عاشق مثل من
 .حتی فرق اشک بارون دیگه معلوم نمیشه
 .امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من
 . که حالم گریه داره چرا گریم نمیتونه روتو تاثیری بزاره
 .اره بخند بخند که حالم خنده داره اره بخند بخند که
 .حالم خنده داره بخند بخند که حالم خنده داره
 .این عشق یک طرفه من رو کشونده تو خیابونا
 .نمیخوام توی این خلوت کسی درو برم باشه
 .نه پلکام روی هم میرن نه دست میکشم از گریه
 .نه میخوام بند بیاد بارون نه چتری رو سرم باشه
 .امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من
 .که حالم گریه داره چرا گریم نمیتونه رو تاثیری بزاره .اره بخند بخند که حالم خنده داره
 بخند بخند که حالم
 .خنده داره بخند بخند که حالم خنده داره
 .نه پلکام روی هم میرن نه دست میکشم از گریه
 .نه میخوام بند بیاد بارون نه چتری رو سرم باشه
 .امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من
 .که حالم گریه داره چرا گریم نمیتونه رو تاثیری بزاره
 .اره بخند بخند که حالم خنده داره اره بخند بخند که حالم
 خنده داره
 (تنها-محسن یگانه)

-خدا کجایی چرا منو نمیبینی مگه من بنده تو نیستم چرا منو فراموش کردی چرا
 داداش دیدی دیدی چجور خوردم کرد عشقم دیدی چجور بد بختیامو کبوند تو سرم
 اره من بد بختم بگین بیاد بهج بگم اره من حسودم چون نداری کشیدم اره من سیاه
 قلبم چون به خودمو خانوادم بد کردم داداشی من تنهام تنها من عاشق شدم داداش
 دوسج دارم داداشی چرا منو فرستادی این دنیا داداش من باختم باختمج عشقمو باختم
 چون بچه پایین شهرم چون داداشم معتاد بود چون مامان بابا دعوا میکردن چون
 دنبال محبت گدایی پسرارو میکردم بد شکستم داداش بد عور با ابروم بازی کردن
 خدا با ابروشون بازی کنه داداشی منم ببر پیج خودت از این دنیا خستم خسته من
 دارم میام پیشت منتظرم باش

سنگ قبرو ب*و*سیدمو بلند شدمو لباسامو تکوندمو رفتم سمت ماشینی که در بست گرفته بودم خدا میدونه

چقد پولج شه -اقا برگرد تهران

رارنده-چشم ابجی ببخشید فضولی نباشه تازه فوت شدن کیتون میشه؟ -اره

تازست عشقم بود همسرم

رارنده -خدا رحمتج کنه حیف شما خیلی عونید زود بیهو شدید

-مرسی ممنون

صبح ساعت ۷رسیدم خونه صد هزار پولم رفت کلید انداختمو رفتم داخل بابا

داشت میرفت سر کار

بابا-میکا دختر اومدی این چه وقت اومدنه چی شده تا الان کجا بودی این چه قیافه

ایه میدونی دوستات چند بار زنگ زدن د حرف بزن دختر؟

-بابا تروخدا چیزی نوری دارم اتیج میگیرم خودمو انداختم بغل بابا زار زار گریه

کردمو میون گریه همچیو گفتم همچی حتی عشقم نسبت به راستینو

بابا-دخترم همه این مسائل تقصیر منه منو ببخج -بابا از این عا بدم میاد خیلی میشه از این خونه بریم از این محل تورو خدا بابا-باشه دختر کم باشه اروم باش از اینجا میبرمت

-یه چیز دیگه بابا من تصمیممو گرفتم بگین عمه اینا بیان من آماده عروسی با مرسادم البته اول از این عا بریم بابا-دخترم تو الان عصبانی عجول نشو -نه بابا خیلی وقته بهج فکر میکنم

یه هفته از اون روز میگذره از اون عا اسباب کشی کردیم اومدیم کرج یه خونه کوچیک اما با ارامج گرفتیم همه چیمو تو اون خونه دفن کردم اومدم دوستانمو گوشیمو ادرسو دیگه هیچ کس نمیتونه پیدام کنه دیشب بعله برونم بود عقد کردم عروسیم یه سال دیگست دیگه همچی تموم شد همه چی اول خواستم خودکشی کنم اما بعد گفتم زندگی مامان بابامو سیاه نکنم

(راستین) باشیدن حرفاش دنیایی که باتنفر ازش ساخته بودم شکستو از بین رفت خواستم صداش کنم برم دنبالج که دخترا علوم وایسادن ارام-بسه بزار بره تو شکوندیج نابودش کردی بخاطر چی بخاطر پول اره؟

نیاز-داداش راستین بخاطر پول ما حاضریم هرچی داریم نداریم بدیم براش ما چهار نفر اون وقت از خودت وبابات پول دار تر میشه نیکا-چرا واقعا بخاطر پول به چه گ*ن*ا*هی گ*ن*ا*ه میکا چی بود راستین عشق گ*ن*ا*هج این بود که یه دختر

پاین شهر عاشق راستین وفایی شده پسر میلیونر آقای وفایی صاحب شرکتای زنجیره ای اره گ*ن*ا*هج عاشق تو شدن بود -نیکا من.....

تمنا-هیشج ساکت تو دیگه حق حرف زدن نداری فقط بشنو دختری که با اون حرفا شکوندیج ماهمه پیشو از اون روز اول میدونستیم اون ساده بود همه ی ادمای اطرافشو عاشقانه دوست داشت اگه بهج میگفتم میکا عونتو بده میداد اون

عاشق محبت بود فقط لازم بود یه دست سرش بکشی تا همه چیشو فدات کنه
 اروین-اون هیچ وقت به دخترا حسودی نکرد اون فرست طلب نبود هیچ وقت از
 هیچ کدوم از ما یه هزاریم نگرفت مهیار-میگفت داداش انقدر درد کشیدم که
 اصلا خجالت نمیکشم خودمو دلک علوه میدم بقیه بخندنو شاد باشن اما ما باهاش
 چی کار کردیم تو باهاش چی کار کردی؟

ماهیار-همه میگفتن مگه میکاهم گریه بلده امانمیدونستن پشت خندهاش پشت
 قه قه هاش

گریه های هر شبج تو بالشتشه زخمهای عمیق رو قلبشه الیاس-راستین بابا مامان
 توهم دعوا میکنن ولی بعد برهم عون میدن داداش اون اعتیاد داشته اما میدونی چرا
 چون عنازه برادر کوچیکشو تو بغل مامانج دیده حال بده مامانشو دیده سخته سخته
 کسی که از به دنیا اومدنج هر لحظه هم بازیت بود حالا عنازشو ببینیو تحمل کنی
 یادمه میکا بهم گفت اگه من به سمت محبت پسرا کشیده نمیشدم حتما منم معتاد
 میشدم گفت محبت مادری پدري و برادریو تو وعود هر پسری گشتم نبود فقط
 عسمم مورد علاقشون بود

همون پسراییی که اون میاورده علو درو همسایشون دیده شبایی بوده که دل شکسته
 بوده از دست برادرش کتک خورده یا مادرش باحرفاش آزارش داده اروین-داداش
 میکا ترک کرده الان بهترین زندگیو داره با زنج خوش بخته مامان باباش باهم خوب
 شدن عین پدر مادر تو خودش سال هاست با هیچ پسری رفیق نبوده اون تازه داشت
 درداشو فریاد میزد تازه داشت زخماش التیام مگیرفت اون باتمام زخم زبونات عاشقت
 شد اون دیشب داشت برات پر پر میزد که چرا بخاطر اون حال تو بد شده

مهیاری-اماتو حرف همسایشونو قبول کردی نه به حرفای من گوش دادی نه چشمای
عاشقشو دیدی که تمام شب رو تو بود تو لعنتی که همج تو بغل اون دختره که
میگفتی ازش منتفری بودی

-من نمیزارم بره من میرم دنبالج من....من اشتباه کردم اما عشقمو از دست
نمیدم نه

دویدم سمت ماشینمو سوار شدمو روندم سمت خونه میکا

هر چی گوشیشو میگرفت خاموش بود -عشق من کجایی منو بیخج ترو خدا برگرد
برگرد

(باورم کن - محسن یگانه)

همون لحظه همون موقه با اون حال خیلی بد

درست وقتی که میرفتی دلم شورتورومیزد

همون وقت که تورو داشتم یه هو از دست می دادم

از اون شب به خودم هرشب چقد لعنت فرستادم

چه کاری بود که من کردم تورو سزوندم از ریشه

این اتیج همون روزه که دامن گیر من میشه

-خدا لعنتم کنه خدا لعنتم کنه چرا باهات این کارو کردم میکا چه عوری همه چیو

مثل اولج کنم چه عوری تیکه های قلبتو بچسبونمو خوب کنم تو راست گفتی من سیاه
قلبم نه تو

رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم اتیج تنهایی شدم

باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنهامیشدم

-میکا تنهام نزار ولم نکن ترو خدا نرو اگه از

دستت بدم میمیرم

توی این خونه ی متروکه دلم عون میده میمیره

.شباشم بی ستارستو غروباشم نفس گیره

.به توبد کردم الان ببین عاقبتم اینه

.که تنهایی با دل تنگم دیگه ساکت نمیشینه

.به تو بد کردم اون روز که عشقت رونفهمیدم

.که هر کاری باهات کردم دارم تاوانشو میدم

. رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم اتیج تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنهامیشدم

. رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم اتیج تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنهامیشدم

(باورم کن-محسن یگانه) از ماشین پیاده شدم رفتم علو تازنگو بزخم که

گوشیم زنگ خورد

-بعله

الیاس-راستین کجایی؟ -علو در خونشون الیاس-زنگ نزدی که؟ -نه هنوز چه

طور چی شده؟ الیاس -ما زنگ زدیم خونه نرفته مامان باباشم نگرانسن خونه

داداششم نیست

-حالا چی کار کنم؟

الیاس-برگرد بیا اینجا تا ببینیم چی میشه -اما شما شب اول عروسیتونه باید تنها

باشید فردا میام

الیاس-چه شبی بابا پاشو بیا دخترا انقد گریه کردن موردن همه نگران میکایم
زود بیا

-باشه فعلا الیاس-فعلا

گوشیو قعت کردم سوار ماشین شدم کجایی دختر کجایی

(میکا)

-ن م ی خ ا م مرساد-بی خود میکنی دختره بد رژیم بگیر نه این عوری موهات
میریزه کچل میشی صورتت لک میشه من زن کچلو کک مکی نمیخوام

-اع این عوریاست باشه اصلا زنت نمیشم مرساد-چرا لج میکنی خانومم اخه هر
روز صبح به صبح یه لقمه میخوری تا فرداش تازه میوه هم لب نمیزنی ای بابا اصلا
من این عوری توول دوست دارم -بیخود میکنی منم رژیم گرفتم دیگه کسی بهم
نگه توول چاقاله مرساد-کسی بی عا میکنه به عشق من بگه چقاله توول عز خودم
قیافمو تو هم کردم طرف دیگه کردم

اه ای بابا پدر منو در آورد این اخه من میخوام تو شب عروسیم خوب باشم این
نمیزاره شب تا صبحم ور دل منه نمیدونم مگه خودش خونه زندگی نداره از ده ماه
پیچ که عقد کردیم مدام خونه ماست یا میبرتم بیرون خرید عروسی ولی فقط خودم
میدونم چقد وابستج شدم تو این مدت کاری کرده دوسج دارم اره دوسج دارم خیلی
زیاد اما عاشقج نیستم فقط عاشق یه نفر تا اخر عمرم میمونم اون سیاه قلب احساس
میکنم بدون مرسادهیچم تنها امید زندگیمه مرساد-خانومی؟

عیگرم؟ عوعوم؟ خانومم؟ زندگیم همسرم؟ خانوم خونه؟ اهااای باتواما عمر من

-هوم چیه؟ مرساد-عشق من باهم قهره؟

-اهووم

مرساد-خوب ببخشید غلط کردم شکر خوردم

مرساد - حالا بشین نگاه کن این تنبیهت - اقای عونم ولم کن دیگه مرساد-نچ -
شوهرم آقای خونه مرساد-اصلا

-عزیز دلم میدونی چقد دوست دارم؟ مرساد-مال خودت درازه -
چی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ مرساد -گوشات

زدم پس کلج که یه اخم خفن کرد خودمو خیسیدم نمیدونم چرا این مرساد ماهان
انقد از پسی بدشون میاد انگار فوش خار مادر میدی بهج یکم تو بغلج تکون خوردم
دستاش سفت تر شد شروع کردم

استفاده از سلاح زنونه صورتشو ب*و*سه بارون کردم محل نداد زیر گلوشه گوشه
لبشو نه مثل این که همیشه چرخیدم سمت تی وی که اون چنتا ادمهکه دنبال یه
توپ فسقل میدویدنو دیدم اشکم در اومد عدی متنفر بودم ازش
مرساد-چی شد میکا خوبی چرا گریه میکنی عایت درد میکنه دستام فشار آورده؟

-مررساد

مرساد-عون دلم خانومی قوربون این عور مرساد گفتنت شم

-ولم میکنی به خدا حالم بد میشه فوتبال میبینم توروخدا تو ببین ولی منو ول کن

سرم درد گرفتج

وبا صدای بلند زدم زیر گریه مرساد -باشه خانومی ببخشید ببخشید اشتباه کردم بیا
دراز بکج رو مبل سرتو بزار روپام نازت کنم

همین کارو کردم مرسادم شروع کرد به بازی با موهام نوازشم روم سمت مبل بودو
تیویونمیدیم مامان باباهم تا اخر شب نمیومدن خونه ماهان اینا بودن نفس حاملست
پسره انقد ارامج گرفتم که نمیدونم کی خابم برد

(راستین)

خدایا خسته شدم انقد دنبالج گشتمو نبود کجاست پس یعنی انقد دلج ازم شکستج الان ده ماهه تمام عاهایی که فکر میکردمو گشتم شمارههاشونو عوض کردن خونشونو عوض کردن فامیلاشونم خبر ندارن ازشون کجایی عشقم کجایی دارم دیونه میشم ولوم اهنگو بردم ته ته نیست نیست دیگه پیداش نمیکنم تمام اتاقم پر عکسای تو عکسای شمال فیلما تماش عو چشمه خندهات وقتی سگارو ناز کردی، وقتی بوزو بغل کرده بودی وقتی زیر بارون میچرخیدی.....

کجای نازنینم کجایی نفسم کجایی (خواب اور - محسن یگانه)

چشام بستس نمیخوابن

چشام بستس نمیخوابن

چشام بستس نمیخوابن

چشام بستس ولی فکرم یه عمریه نخوابیده

مورورت میکنم هر با بهم حس عنون میده

نفس میکشمو اشکام نشون میدن چقد خستم

نمی دونم چونم چرا زندم نمیونم چرا خستم

نمیخوام بایه دل شوره که افتاده توی عونم

تورواز اتفاقی که نیفتاده بترسونم تورواز اتفاقی که نیفتاده بترسونم

صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه

دلت اروم گرفت اخر ولی پیج یکی دیگه

از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور

شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور

صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه

دلت اروم گرفت اخر ولی پیچ یکی دیگه
 از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور
 شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور
 -میکا عشقم یعنی فراموشم کردی یعنی دیگه بر نمیگردی چی کار کنم عشقتو
 ندیدم توهم خسته شدی نه منو ول کردی مگه نگرانم نیستی من دست کی سوردی
 نگفتی خسته ای از من نگفتی که داری میری
 فقط دیدم به عای من داری تصمیم میگیری
 سوردی من رو دست کر به دیوارای این خونه .منو این قرص خوابی که واسم لالایی میخونه
 هنوز هر عای این خونه واسم خاطره میسازه
 نگاهم سمت چی باشه منو یاد تو نندازه
 هنوز هر عای این خونه واسم خاطره میسازه
 نگاهم سمت چی باشه منو یاد تو نندازه من یاد تونندازه
 صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه
 دلت اروم گرفت اخر ولی پیچ یکی دیگه
 از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور
 شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور
 (خواب اور-محسن یگانه)
 -من تسلیم نمیشم نه نمیشم پیدات میکنم عشقم
 (میکا)

اخ عون فردا عروسیمه خیلی استرس دارم خدایا یعنی عدی عدی دارم خوش بخت
میشم مرساد عاشقمه منم دوسج دارم مرساد-خانومی به چی فکر میکنی ها؟ -به
فرداباورم نمیشه منم دارم خوش بخت میشم

مرساد-نفسم این حرفو نزن تو خیلی لیاقتت بیشتر از ایناست قول میدم خوش
بختت کنم

-خیلی دوست دارم مرساد خیلی مرساد-من بیشتر خانومم

-مرساد

مرساد-عون دلم خانومم

-قول بده هیچ وقت تنهام نزاری و همیشه این عوری دوسم داشته باشی مرساد-من غلط
بکنم عشقمو تنهازارم همیشه همین عوری برات میمیرم قول میدم مرساد- خوب حالا
بخندمیخوام برم اتولیه چنتا عکس اسورت باعوعم بندازم

-باشه گوربه

هر دو خندیدیم و بعد چنتا عکس برگشتیم خونه

مرساد با شیطنت گفت مرساد-میکال

-عوونمم؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ مرساد-اون عکس تیشرت مشکیه هست توش خیلی خوش

گل شدم اگه یه روزی موردم این عکسمو برا اعلامیه چاپ کن

-خفه شو مرساد خوب خفه شو

بشقاب از دستم افتاد زمینو شکست نشستم زمینو زدم زیر گریه مرساد با نگرانی دوید

سمتم مرساد-میکال چی شد خوبی چرا گریه میکنی عایت برید؟ بلند تر گریه کردم

مرساد-دع عواب بده لعنتی دارم دیونه میشم چت شد؟

با گریه گوфتم

-تو بخاطر یه بریدگی کوچیک انقد نگران منی اون وقت علو من میگی اگه مورد
این کارو کن اون کارو کن خیلی بدی فردا شب عروسیمونه تو حرف مرگ میزنی
میخوای دغم بدی به خدا مرساد اگه بخوای ولم کنی به هر بهانه ای حتی مرگ
حالات نمیکنم هیچ وقت کشیدم تو بغلشو در گوشم گفتم مرساد -غلط کردم
خانومی نریز این اشکارو قلبم درد میگیره چشم هرچی تو بگی قلب من همیشه باتو
تا ابدیت

ارایج گر-ماشالله هزار ماشالله ماه شدی فرشته کوچولو

-مرسی خاله اشرف عون زحمتای شماست اشرف-میکا باورم همیشه انقد بزرگ شدی
که عروست کنم انگار همین دیروز بود که با اب پاش تمام شیشه هارو خیس کردی
خندیدمو گونشو ب*و*سیدم تو اینه به خودم نگاه کردم موهای نسکافه ای که مدل
بافت های مختلف و بسه بود ابروهای رنگ شده مثل موهام صورت سفید ارایج طلایی
فیروزه ای لباس پروانه ای سفید که رو سینج پر نگین کار بودو پارچج براق بود و پفی
بود یه تاج کج رو موهام که الماسج از پیشونیم اویزون بود تو چشمم لنز سبز روشن بود
که چشممو برق مینداخت اشرف-عروس خانوم دومات اومد شنلمو تنم کردم رفتم
علو درو درو باز کردم مرساد تو کت شلوار یه دست سفید زل زده بود بهم اروم رفتم
علو دست گلمو که پر رزهای سفید بودو ازش گرفتمو گوشه

لبشو از قصد ب*و*سیدم که به خودش اومدو پیشونیمو طولانی ب*و*سید سوار
شدیو رفتیم اتولیه بعد یه ساعت رفتیم سمت خونه باغ مرساد اینا عشن اون عا بود با
کرکره و دست بقیه نشستم سر سفره عقد و عاقد شروع کرد به خوندن اومدم عواب
بدم که با چیزی که دیدم نفسم وایستاد

(راستین)

-باشه باشه راه افتادم تا ده دقیقه دیگه اونجام خدافظ

سریم سویچو ورداشتمو سوار ماشین شدم -بلخره پیدات کردم عشقم دیگه تموم شد
عدایی دیگه ولت نمیکنم با تمام سرعت روندم سمت ادرسی که اروین داد بهمو گفت
خونه عمه میکاست میکا اون عاست اما وقتی که از ماشین پیاده شدم قلبم شروع کرد
به کند زدن با ناباوری رفتم علو و.....

(مجید خراطا-حلقه)

خبری ازت نبودو خیلی بی تاب تو بودم...
اومدم سراغت اما پر گریه شد وعودم...

خیلی دلتنگ تو بودم گل مهربون و نازم نمیدونم چرا اینجا یا اصلاً چم شده بازم اون همه
قول و قرار اومدم یادت بیارم اما انگار دیگه راهی برا برگشتن ندارم اینجا گل بارونه امشب
چقدر این فضا غریبه؟ چرا من هیچی نمی گم چرا می خندم عجیبه آخه مجبورم بخندم
کسی اشکامو نبینه حالا کو تا باورم شه سرنوشت من همینه به نظر میاد که امشب از قلم
افتاده باشم آرزوم بود که من امشب پیچ تو واستاده باشم چه لباسای قشنگی بهت میاد
چقدر عزیزم تومی خندی ومن ازدور دارم شکامو میریزم خوش سلیقه ام که بودی آره بهتر
ازمن اونه سر تر از منه میدونم اون که می خواستی همونه -خدا عشق من چقدر خوش گل
شده تواین لباسا مثل ماه اما اونی که کنارشه من نیستم یعنی انقدر ازم سرد شدی عشقم
خیلی دیراومدم نه تازه فهمیدم حسوادم دست تو دست اونه ای خدا انگاری اونم نقطه
ضعفمو می دونه حالا تو دست تو حلقست دست اون حلقه تو دستات یا من اشتباه می بینم یا
دروغ بود همه حرفات

بله را بگو گل من تو ازم خیری ندیدی آرزوم بود که ببینم تو تو رختای سفیدی حالا هر
دو حلقه داریم تو تو دستت من تو چشمام تو زدی من اما موندم زیر قولات روی حرفام
برو خوش بخت شی عزیزم تو ازم خیری ندید آرزوم بود که ببینم تو تو رختای سفیدی

بله رو بگو گل من بگو و شرشو بکن من و زندگی بی تو باورم همیشه اصلاً داره سردم
میشه کم کم خیسه از اشکام لباسام همه گریه هامو کردم اشکیم نمونده باسم

-دیگه نمیتونم طاقت بیارم میرم عشقم تو ازم خیری ندیدی دیگه نیستم که با کارامو
حرفام زعرت بدم

میزنم بیرون از اینجا بله رومیگی نباشم میرم اون بیرون یه گوشه دست به دامن خدا
شم...

بله روگفتی تموم شد این دیگه آخرکاره هی می خوام بگم مبارک ولی بغضم نمیزاره
هق هق ام تبریک من بود من باسه تو گریه کردم قطره قطره های اشکو به تو امشب
هدیه کردم امروز تو چشمت عزیزم نمی دونی چی کشیدم اما کاش اشکام نبودن تو را
واضح تر می دیدم دیگه چشمام نمی بیننه دستم نمی نویسه دلخوشیم همین یه
نامست گرچه اینم خیس خیسه

ماشین پرت شود تو دره که چشای من تار شدو دیگه چیزی ندیدم وقتی چشممو
باز کردم تو بیمارستان بودمو نیاز بالا سرم بود این عا چه خبر چی شد نیاز اینجا
چی کار میکنه یهویی همه چی یادم اومدو داد زدم

-مرسااااد

نیاز از خواب پریدو سعی کرد اروم کنه ولی من زعه میزدمو مرسادو صدا
میکردم نیاز رفت دنبال دکتر

-خدایا غلط کردم نکنه چون تو فکرم بود با راستین برم داری مجازاتم میکنی خدایا
ببخج مرسادمو بر گردون

دکتر پرستار اومدن داخلو بهم بیهوشی زدن

-خدایا چرا!!؟

(دوست دارم - سحر)

کاشکی چشمت مالِ من بود تا که دنیا تو بینم بزار عاشقت بمونم بزار تو دلت بشینم

بزار عاشقت بمونم بی تو خیلی سردِ خونه تویه چشمِ من نگاه کن آخه چشمت
مهربونه دوست دارم ...

نگو که دیگه دیره

بخند برای من تا باز گریه هم بگیره دوست دارم...

نگو حرفی نداری

چیه گ*ن*ا*ه من؟! که تو دوسم نداری - مرسااااااااا مرسام برگرد تر خدا مگه

قول ندادی ولم نکنی مگه نمیگفتی عاشقمی مگه نمیخواستی خوش بختم کنی؟

کاشکی دنیات مال من بود تا که دنیا تو میدیدم

من برای داشتن تو دور دنیا خط کشیدم نذار این عا تکو تنها توی این زندون بمونم

تو میخوای از هم عداشیم نمیتونی نمیتونم دوست دارم

نگو که دیگه دیره بخند برای من تا باز گریه بگیره دوست دارم نگو

حرفی نداری

چیه گ*ن*ا*ه من که تو دوسم نداری دوست دارم دوست دارم دوست دارم

دوست دارم دوست دارم (دوست دارم - سحر)

چشمای بی روحمو دور اطراف چرخوندم زل زدم به قبر خالی علو روم که اماده بود تن

مرسامو بغل کنه با صدای لاله الله اللله چشم خورد به عنازه شوهرم که میخواستن بکنج

تو خاک پریدم علو با تمام توان داد زدم همه رو از خودم دور میکردم

- نه نمورده خاک نکین شوهرمو ز ندست به خدا ز ندست خودش گفت گفت ولت
نمیکنم گفت همیشه باهاتم اون دروغ نمیگه اون

عونه ترو خدا خاکج نکین اون گ*ن*ا*هی نداره فقط عاشقم بود همین

اومدن گرفتتم داد زدمو دویدم سمت عنازه - ولم کنید مرسادم اقای پاشو تنهام
نزار من بدون تو نمیتونم مرساد ما تازه دیشب عروسی کردیم مرسادم پاشو پاشو
باشه تو بیشتر دوسم داری قبول پاشو غلط کردم کشیدم عقبو عنازشو گذاشتن تو
خاک

- ولم کنین نامردا ترو خدا مرسادمو خاک نکین مرسادم پاشو نزاریدش تو خاک سرده
اون توتنگه تاریکه ترو خداولج کنید مرسادم

(تقاص - محسن یگانه)

چرا امروزم مثل دیروز و فرداست، این چه تقدیر سیاهیه خدایا بزار این سوال و از خودت بورسم، این
تقاص چه گ*ن*ا*هییه خدایا با توام آی روزگاری که گرفتی، از دل ساده ی من دلخوشی هاشو فکر
کنم من و تو من بعد بی حسابیم، آی زمونه بیا بی خیال ما شو چرا اون ابر سیاه بی کسی، سایه هاش رو
بخت تیره ی منه چرا عز دلتنگی و دلواپسی، در خونمو کسی نمیزنه نمیزنه این روزای بد بیاری که
همیشه، واسه من مثل یه شب تاریک و سرده اگه یک روزم بخواد بره از اینجا، از همون راهی که رفته
بر میگردد دیگه هیچ چیزی ازم نمونده دنیا، عز همین عونم که مونده کف دستت این که چیزی نیست
دیگه ته مونده هاشه، همینم بگیرش از من ناز شستت (تقاص - محسن یگانه)

- بی من رفتی بی معرفت اخه چرا مگه بد کردم بهت من چرا زدم و تو مردی تو که
گ*ن*ا*هی نداری گ*ن*ا*ه من تورو سوزوند

- خداااا عدالتت کجاست

چرا تو زندگی فقط این من که باید زعر بکشم تنها دل خوشیمم که گرفتی اخه چرا
چرا

خداا به کی بگم مرسام

همون عکسیو برات چاپ کردم که تو خواستی همونی که میخواستم قاب کنم بزار تو
خونه بختم مرسام کجایی بیینی مادرت اومده میگه بیا سنگ قبر شوهرتو انتخاب کن
دارم اتیج میگیرم یه ماه گذشته اما دیگه نمیتونم نمیتونم دیگه امیدی به این زندگی
لعنتی ندارم نخواستم با غم بسازی نخواستم هیچی نگی نخواستم درد دلتو دیگه با
هیشکی نگی

آخه عشق اعباری نیست تو زندونه من نمون حالا که فکر رفتنی

دیگه از موندن نخون تا دیدم می خوامی بری دلم راتوسد نکرد
بروفردا مال تو دیگه اینجا برنگرد بدون من ؛ بعد من دلتو هر عا ، عا
نزار غم با من بودنو تو ، من بعد یادت نیار اگه شونت تکیه گامه پس
چرا من تنها شدم!؟

چرا هر لحظم همیشه منم تنها با خودم

یه تصویر از عکس چشمات روی دیوار دلم چقدر قصه ام خنده داره
چقدر بیکاره دلم

تا دیدم می خوامی بری دلم راتوسد نکرد بروفردا مال تو دیگه
اینجا برنگرد بدون من ؛ بعد من دلتو هر عا عا نزار غم با من بودنو
تو من بعد یادت نیار اگه شونت تکیه گاهه چرا من تنها شدم چرا
هر لحظم همیشه منم تنها با خودم (یه سال بعد)

-سلام مرسام امروز حالت چطوره این کادو برای تو کادو سال گرد ازدواعمون بازش
کن بین دوسج داری بازش کن زود باش پس چرا بازش نمیکنی اصلا خودم بازش
میکنم بیا میدونی تو این ورقه ها چی نوشته افسردگی شدید اره مال منه من بعد تو
پامو از خونمون نذاشتم بیرون همون خونه ای که قرار بود دوتایی بریم توش اما من
تنها

کاشکی تورو سرنوشت ازم نگیره میترسه دلم بعد رفتنت بمیره اگه خاطره ها
یادم بیارن تورو لااقل از تو خاطره هام نرو کی مثل من واسه تو قلب شکستج
میزنه اخه کی واسه تو مثل مننه بموون دل من فقط به بودنت خوشه منو فکر
رفتن تو میکشه

لحظه هام تباه بی تو زندگیم سیاه بی تو نمیتوونم

(بمون-محسن یگانه)

با دیدن ملافه سفید که کشیدن رو صورت میکا عشقم زندگیم پایان یافت منم از حال
رفتم وقتی بهوش اومدم روتخت بیمارستان بودمو سروم بهم وصل بود گلوم خشک
خشک بود

-اروین الیاس بچه ها کجاین؟ در باز شدو بچه ها اومدن تو با دیدن لباس

سیاهاشون همچی یادم اومدو زدم زیر گریه

-خدایا!!! چرا عشقمو بوردی منو گذاشتی

منم ببر پیش من بدون اون هیچم خدا میکا!!! میکا!!! خانومم کجایی همه کسم یه

صدایی شنیدم. من این عام

بین بچه ها چج گردوندم توهمی شدم ای خدا -عشق بچاره من توزندگی خوشی ندید

بمیرم برات اخ میکا!!!

میکا-ایچ ایچ مرد گنده ببین چه عوری اب غوره گرفته خجالت بکج

-الاهی فدای روح شم تو هم بدون من نتونستی نه؟

میکا -روح چیه دیونه شدی راستین من زدم خوب معلومه وقتی سه روزه بیهوشی

همچینم میشی

-اما چطور من خودم دیدم روتو کشیدن؟ میکا-با دادی که تو زدی مگه میشود بر نگردم
عشقم

-پس اینا چرا سیاه پوشیدن؟ میکا-اووم منو بیرون صدا زدن فعلا بای و دوید
بیرون بچه ها زدن زیر خنده نیکا-تلافی آخرین کارت بود نه ای خدا شکر
عشق شیطون من -میکا|| خفت میکنم

(میکا)

اره دختر و پسر گلم مرصاد و دلسا خانوم اینم قصه عشق من باباتون مابهم رسیدیم
و الان میوه های عشقمون شما دوتارو داریم دلسا-مامان یعنی اعاز میدین من اینو
رمانج کنم

-اره عزیزم گفتم که رمانج کنی دیگه فرشته کوچولوم

مرصاد-هیچ وقت فکر نمیکردم پشت اسم منو دلسا همچین ماعرایی باشه مامان شما خیلی
زعر کشیدید اما الان بابابا خوش بختید نه؟ -اره باتمام وعودم خوشبختیو حس میکنم و
عاشق باباتونم

راستین-و باباشون بیشتر از مامانه عاشق خانومشه -سلام اقایی خوش اومدی کتو بده به
من خسته نباشی دستو صورتتو بشور بیا غذای داغ حاضره دلسا مرصاد شماهم بشینید
غذارو گذاشتم رومیزو به بچه هام نگاه کردم بچه های منو راستین دوقلوهامون مرصاد به
یاد مرد دوست داشتنی زندگیم و دلسا به یاد دل سیاه یا همون سیاه قلب خودمون زل
زدم به قاب عکس روی سنگ اوپن که دستای راستین دورکمرم حلقه شد

راستین -خیلی این عکس عروسبو دوست داری؟ -اره خیلی عشقم چون تورو دوست
دارم راستین-منم دوست دارم عشقم توی عکس راستین همون کتو شلواری که روز
عروسی بچه ها انتخاب کرده بودم پوشیده بود منم ست لباس دخترا با هون طرح رنگ
ابی خیلی کم رنگ که به سفید میزد واز ته دل میخندیدیم پایان